



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



حقائق

تاریخ و کتب

تاریخ و کتب

تاریخ و کتب

تاریخ و کتب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کشف حقایق

نویسنده:

علی آل محسن

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	کشف حقایق
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۷	مقدمه
۱۹	نقد و بررسی مقدمه کتاب
۱۹	مخالفت نویسنده با راه و روش بحث علمی
۲۳	جایگاه کتاب کافی نزد شیعه و ویژگی‌های آن
۲۳	اشاره
۲۴	ستایش علما از کتاب کافی
۲۵	دلایل شهرت و جایگاه بلند کتاب کافی
۲۷	احادیث صحیح و ضعیف در کتاب کافی
۳۱	عدم اثبات مذهب، با استناد به احادیث کتاب کافی
۳۴	نتیجه‌گیری
۳۶	کشف حقیقت اول
۳۶	اشاره
۳۷	اشاره
۳۹	حقیقت اول:
۳۹	اشاره
۳۹	پاسخ به ابوبکر جزائری
۳۹	حدیث اول
۴۰	بررسی سند حدیث
۴۱	حدیث دوم

- ۴۲ بررسی سند حدیث
- ۴۴ استدلال جزایری بر بی‌نیاز بودن شیعه از قرآن به وسیله این دو حدیث
- ۴۵ پاسخ حدیث اول
- ۴۹ پاسخ حدیث دوم
- ۵۷ کشف حقیقت دوم
- ۵۷ اشاره
- ۵۹ حقیقت دوم:
- ۵۹ اشاره
- ۵۹ [اعتقاد به جمع‌آوری و حفظ قرآن فقط توسط شیعه]
- ۵۹ اشاره
- ۵۹ حدیث اول
- ۶۰ حدیث دوم
- ۶۲ اشکال جزایری در دلالت این دو حدیث
- ۶۲ اشاره
- ۶۳ معنای اول
- ۶۴ معنای دوم
- ۶۵ لوازم مترتب بر این دو حدیث از منظر جزایری
- ۶۵ لازم اول: تکفیر مسلمانان غیر شیعه
- ۶۶ لازم دوم: دروغگوشمردن حافظان قرآن
- ۶۷ لازم سوم: گمراه‌دانستن همه مسلمانان، غیر از شیعه
- ۶۸ لازم چهارم: تکذیب خداوند متعال
- ۸۹ کشف حقیقت سوم
- ۸۹ اشاره
- ۹۱ حقیقت سوم:

۹۱	اشاره
۹۱	حدیث اول
۹۱	حدیث دوم
۹۲	پاسخ حدیث اول
۹۲	پاسخ حدیث دوم
۹۴	پاسخ لازمه اول
۱۱۳	کشف حقیقت چهارم
۱۱۳	اشاره
۱۱۵	حقیقت چهارم:
۱۱۵	اشاره
۱۲۰	شبهه
۱۲۰	پاسخ شبهه
۱۳۵	شبهه
۱۳۵	پاسخ شبهه
۱۴۹	کشف حقیقت پنجم
۱۴۹	اشاره
۱۵۱	حقیقت پنجم:
۱۷۰	کشف حقیقت ششم
۱۷۰	اشاره
۱۷۱	اشاره
۱۷۳	حقیقت ششم:
۱۷۳	اشاره
۱۸۲	۱-صلوات بر آنها
۱۸۳	۲-تطهیر از پلیدی و دوری از گناه و فحشا

۱۸۳	۳- حرمت صدقه بر آنها
۱۹۳	کشف حقیقت هفتم
۱۹۳	اشاره
۱۹۵	حقیقت هفتم:
۱۹۵	اشاره
۱۹۵	عقیده شیعه امامیه درباره صحابه
۱۹۵	اشاره
۱۹۶	گروه اول:
۱۹۶	گروه دوم:
۱۹۷	گروه سوم:
۲۳۷	انصاف در مسئله
۲۶۵	نصیحت من این است
۲۶۹	درباره مرکز

کشف حقایق

مشخصات کتاب

تألیف: علی آل محسن

ترجمه: اکبر ترابی شهرضایی

ناشر: مشعر

ص: ۱

اشاره

مقدمه

حمد و سپاس بی‌کران، خدای جهانیان را و درود و سلام او بر بهترین خلق و شریف‌ترین بندگانش، محمد (ص) و اهل بیت پاکش علیهم السلام، و لعنت همیشگی خدای متعال بر دشمنان آنها تا روز قیامت.

مدتی پیش کتابچه‌ای کوچک با نام «هذه نصیحتی إلی کلّ شیعی»^(۱) منتشر شد.

این کتاب، به دو علت دارای اهمیت است:

اولاً- نویسنده این کتابچه، به گمان خویش، از بررسی کتاب «کافی» که از مهم‌ترین و معتبرترین کتاب‌های حدیثی نزد شیعه دوازده‌امامی است، به این مطالب دست یافته است.

ثانیاً نویسنده خود را در لباس انسانی اندرزگو و دلسوز که هدایت و سعادت دین و دنیا را برای شیعه می‌خواهد، نمایانده است. درحالی‌که با کمی دقت در نوشته‌های آقای جزایری، خلاف ادعاهای وی ثابت می‌شود و من با تأمل در این کتابچه، آن را مملو از اهانت‌های زشت، حرف‌های بیهوده، مبانی بی‌اساس، استدلال‌های ضعیف، مغالطه‌های آشکار، تهمت‌های ناروا و دروغ‌های تودرتو یافتیم. نویسنده در این نوشتار، دروغ و تهمت

۱- این نصیحت من است برای هر شیعی.

ص: ۱۰

را حقیقت، نیرنگ را نصیحت و گمراهی را هدایت شمرده و خود را در جامه خیرخواهان و دوست‌داران شیعه نشان داده است. اما در واقع از این جایگاه، فاصله زیادی دارد.

وی بدون ارائه دلیلی درست، شیعه را تکفیر کرده، آنان را گمراه خوانده و با این کار، مرتکب اشتباه و ستمی بس بزرگ و ناروا شده است؛ چراکه این تکفیر، طایفه بزرگی از مسلمانان را در برمی‌گیرد و از این رو، با سخن علما و نویسندگان زیادی از اهل سنت نیز مغایرت دارد که گفته‌اند: «به‌خاطر گناهی نمی‌شود کسی از اهل قبله (۱) را تکفیر کرد».

البته این کتابچه، یکی از بی‌شمار کتاب‌ها، جزوه‌ها و نشریاتی است که در چند سال اخیر، به‌سبب اوضاع خاص سیاسی حاکم بر منطقه خاورمیانه، ضد شیعه منتشر شده است. از این رو بنده پس از مطالعه این کتاب، نقد آن را بر خود لازم دانستم تا بدین وسیله، شبهات ایجاد شده برطرف شود و حق از باطل و صدق از کذب جدا گردد. (۲)

از پروردگار والامرتبه خویش خواستارم که به وسیله این کتاب، به برادران مؤمن و دینی‌ام نفع رساند و در روز تنگ‌دستی و نیاز، مرا دریابد؛ چرا که او شنوا، نزدیک و اجابت‌کننده است و اوست که به‌سوی حق و راستی، هدایتگر است و بازگشت همه به‌سوی اوست. درود خدا بر محمد (ص) و آل پاکش باد.

علی آل‌محسن

۱- مقصود از اهل قبله، همه مسلمانان می‌باشند که به سوی یک قبله نماز می‌خوانند.

۲- نویسنده کتابچه «هذه نصیحتی إلی کل شیعی» فردی وهابی به نام «ابوبکر جابر جزایری» است. البته بعید نیست که این عنوان، نام مستعار و از روی تقیه باشد! دانشمند محترم، علی آل‌محسن، نقدی بر این کتاب با عنوان «کشف الحقایق» نوشته است که ما در ترجمه آن از نویسنده این کتاب با عنوان «ابوبکر جزایری» یاد می‌کنیم. مترجم

نقد و بررسی مقدمه کتاب**مخالفت نویسنده با راه و روش بحث علمی**

نویسنده کتابچه، همه مطالب کتابش را فقط به احادیث کتاب شریف «کافی» مستند کرده است؛ کتابی که تنها یکی از مصادر و منابع استنباط احکام شرعی فرعی نزد شیعه دوازده‌امامی بوده و تألیف مرحوم ثقة‌الاسلام، محمد بن یعقوب کلینی (متوفای ۳۲۹ هـ. ق) است.

جزایری می‌گوید: کتاب کافی نزد شیعه، حکم پایه و اساس در اثبات مذهب آنها را دارد(۱) و از مهم‌ترین کتاب‌هایی است که شیعه در اثبات مذهب خود بر آن تکیه دارد(۲) و عمده و اساس مذهب شیعه و بنیان آنها، همین کتاب است.(۳)
همچنین نویسنده تأکید می‌کند که تمام نوشتارش حقایق علمی است که از کتاب کافی استخراج کرده است.(۴) او معتقد است این مباحث پایه و اساس مذهب هر شیعه

۱- هذه نصیحتی إلی کلّ شیعی، ص

۲- همان، ص ۵.

۳- همان، ص ۶.

۴- همان، صص ۴ و ۵.

ص: ۱۲

است و ساختار فکری و مذهبی او را تشکیل می‌دهد و به آنها پای‌بند است.

ابوبکر جزایری، در پایان به برخی از نتایج این بحث اشاره می‌کند؛ از جمله آنها اینکه:

- شیعیان، مسلمانان را تکفیر و لعن می‌کنند و آنها را دشمن می‌پندارد. (۱)

- شیعیان، پیوسته با تمسک به امامت - که بدعت است - علیه خلافت، توطئه و همیشه میان مسلمانان جنگ‌های خانمان‌سوز برپا می‌کنند. (۲) آنها در پی نابودی اسلام و ایجاد تفرقه میان مسلمانان هستند (۳) و می‌خواهند اسلام را که با دین یهود و زرتشت دشمن است، سرنگون کنند تا دوباره نظام زرتشتی و آتش‌پرستی را که دین اسلام سقف‌ها و ستون‌های آن را فرو ریخته، برپا کنند. (۴)

موارد دیگری نیز از این قبیل تهمت‌های ناروا، لابه‌لای کلام نویسنده وجود دارد که بعداً به آنها اشاره می‌کنیم.

پاسخ به گفته‌های جزایری:

۱. نویسنده اثبات نکرده که کتاب «کافی» از جمله کتاب‌های معتبر شیعه برای اثبات این مذهب است؛ چه رسد به اینکه ثابت کند. این کتاب، مهم‌ترین کتاب برای اثبات مذهب شیعه باشد.
 ۲. وی ثابت نکرده که تمام احادیث کافی یا بیشتر آن نزد شیعه صحیح است؛ حتی صحیح بودن روایاتی که در حقایق هفت‌گانه کتابش به آنها تمسک نموده را نیز نزد شیعه به اثبات نرسانده است.
- نویسنده، این امور را که باید اثبات می‌شده، تبیین نکرده است. در حالی که زمانی

۱- همان، ص ۳۵.

۲- همان، ص ۳۴.

۳- همان، ص ۳۶.

۴- همان، ص ۳۳.

ص: ۱۳

مطالب هفت‌گانه نوشتارش اثبات می‌شود که این دو موضوع ثابت شود و روشن است که اگر ثابت شود شیعه تمام احادیث کتاب کافی را صحیح نمی‌داند و در اثبات مذهبش، به‌ویژه در اصول عقاید، نه تنها بدان تکیه، که اعتماد هم نمی‌کند، بلکه بسیاری از روایات آن را تضعیف نموده و از حجیت و اعتبار می‌اندازد، نتایجی که وی گرفته از درجه اعتبار ساقط خواهد شد.

بنابراین جزایری باید قبل از هر چیز، صحت احادیثی را که در اثبات حقایق هفت‌گانه‌اش بر آنها تکیه کرده است، ثابت کند و به کلمات علمای شیعه درباره کتاب کافی نیز استناد کند. مخصوصاً احادیث هفت‌گانه‌ای که به آن احتجاج کرده است و ما نیز به‌زودی در همین نوشتار، به بیان جایگاه و منزلت کتاب کافی نزد شیعه امامیه می‌پردازیم و سخن بزرگان شیعه را در این باره نقل می‌کنیم تا مشخص شود که نویسنده از راه و روش بحث علمی پیروی نکرده است. بلکه بنای خود را بر لب پرته‌گاهی مشرف به سقوط پی‌ریزی کرده (۱) و از اعتدال و حقیقت دور شده است.

۱- اقتباس از آیه ۱۰۹ سوره توبه: أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ، أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ مترجم .

جایگاه کتاب کافی نزد شیعه و ویژگی‌های آن

اشاره

کتاب «کافی» تألیف ثقه‌الاسلام، محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، یکی از مهم‌ترین کتاب‌های حدیثی شیعی است که آسیاب استنباط احکام شرعی، نزد شیعه امامی، بر محور آن می‌چرخد. این کتاب، در بردارنده روایاتی است که کتاب‌های دیگر ندارند و بدین جهت ارزش و جایگاه والایی دارد. مرحوم کلینی احادیث زیادی از خاندان پیامبر (ص)، در اصول و فروع دین برای پیروان ائمه اطهار علیهم السلام به ودیعت گذاشت. این کتاب تقسیم‌بندی و ترتیب موضوعی بسیار نیکویی دارد و در مدت بیست سال -در زمان غیبت صغری و در عصر نیابت نواب اربعه - تألیف شده است.

کتاب کافی شامل ۳۶ کتاب و ۳۲۶ باب و ۱۶۱۹۹ حدیث است که به تنهایی، از مجموع احادیث صحاح شش‌گانه اهل سنت بیشتر است. از خصائص کتاب این است که نویسنده در زمان نواب اربعه حضرت مهدی (عج) زنده بوده و کتاب در بردارنده خیلی از علوم الهی است که کتاب‌های دیگر در بردارنده این مطالب، در اصول و فروع، نیستند.

شیعه در اعصار مختلف به آن عنایت داشته و نسخه‌های بسیاری از این کتاب چاپ شده و شروح و حواشی فراوانی بر آن نوشته شده است. از مهم‌ترین و مشهورترین

ص: ۱۶

شرح‌ها، کتاب «مرآة العقول فی شرح اخبار الرسول» است که در ۲۶ جلد و به قلم توانای ملا محمدباقر مجلسی صاحب مجموعه «بحار الانوار» (متوفای ۱۱۱۰ ه. ق) نگاشته شده است. شرح ملا محمد صالح مازندرانی (متوفای ۱۰۸۰ ه. ق) نیز از دیگر شروح معتبر در این باره است.

ستایش علما از کتاب کافی

- ۱... شیخ مفید (متوفای ... ۴۱۳ ه. ق) می‌گوید: «کتاب کافی از مهم‌ترین کتب شیعه و پرفایده‌ترین آنهاست» (۱).
- ۲... شهید اول، محمد بن مکی عاملی (متوفای ... ۷۸۶ ه. ق) در اجازه‌اش به ابن‌خازن می‌گوید: «در زمینه حدیث، کتابی به مانند کتاب کافی برای امامیه نگاشته نشده و نویسنده آن شیخ ابوجعفر، محمد بن یعقوب کلینی است» (۲).
- ۳... محقق شیخ علی کرکی (متوفای ... ۹۴۰ ه. ق) در اجازه‌اش به قاضی صفی‌الدین عیسی می‌گوید:
از جمله کتاب‌هایی که اجازه نقل روایت آن را به تو می‌دهم، تمام مصنفات و روایاتی است که شیخ امام سعید، حافظ، محدث، ثقه و گردآورنده احادیث اهل بیت علیهم السلام ابوجعفر، محمد بن یعقوب کلینی، صاحب کتابی بزرگ در باب حدیث به نام کافی که مانند آن نگاشته نشده... و احادیث شرعی و اسرار دینی را در این کتاب گردآورده که در غیر آن یافت نمی‌شود، می‌باشد. (۳).
- ۴... شیخ ابراهیم قطیفی (متوفای ... ۹۵۰ ه. ق) در اجازه‌اش به شیخ شمس‌الدین استرآبادی می‌گوید: «کتاب محمد بن یعقوب کلینی (کافی) به درستی که همچون نامش

۱- تصحیح الاعتقاد، ص ... ۵۵...

۲- بحار الانوار، ج ... ۱۰۷، ص ... ۱۹۰...

۳- همان، ج ... ۱۰۸، ص ... ۷۵...

ص: ۱۷

کفایت کننده، شفاف، کامل و تمام می باشد» (۱)

۵... فیض کاشانی (متوفای ... ۱۰۹۱ ه. ق) می گوید:

اما کتاب کافی... این کتاب، در بین کتب اربعه، شریف ترین، صحیح ترین و کامل ترین کتاب است؛ زیرا در بردارنده احادیث اصول اعتقادی نیز بوده و از زیاده گویی و مطالب سست و بی پایه خالی است. (۲)

۶... ملا محمدباقر مجلسی می گوید:

کتاب کافی از شیخ بسیار راستگو، ثقة الاسلام و مقبول نزد همگان و ستایش شده خاص و عام، محمد بن یعقوب کلینی است... احادیث در باب اصول دین را گردآوری و ثبت و ضبط نموده و بهترین و بزرگ ترین تألیفات فرقه ناجیه (شیعه) است. (۳)

۷... سید بحر العلوم (متوفای ... ۱۲۱۲ ه. ق) می گوید:

کتاب کافی که این عالم پیشوا - تربتش پاکیزه باد - نوشته... کتابی است مهم، بسیار سودمند، بی همتا، برتر از تمام کتاب های حدیثی از جهت ترتیب مطالب، دقت در نقل و پیراستگی از خطا و در برداشتن احادیث مربوط به اصول و فروع دین و به جهت جمع آوری بیشترین اخبار وارده از اهل بیت علیهم السلام. (۴)

دلایل شهرت و جایگاه بلند کتاب کافی

بسیاری از بزرگان علما، جایگاه والای کتاب کافی نزد شیعه امامیه را بدان سبب می دانند که این کتاب در زمینه اصول و فروع دین، اخلاق و اندرز و دیگر علوم دینی،

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۸، ص ۱۱۴...

۲- وافی، ج ۱، ص ۶...

۳- مرآة العقول، ج ۱، ص ۳...

۴- رجال بحر العلوم، ج ۳، ص ۳۳۰...

ص: ۱۸

احادیثی را در خود جای داده که در غیر آن یافت نمی‌شود.

میرزا حسین نوری (ره) (متوفای ۱۳۳۰ ه. ق) پس از آنکه سخنی از شیخ مفید نقل می‌کند، می‌گوید: «از آنجا که کتاب کافی در بردارنده احادیث اصول و فروع، اخلاق، اندرزها، آداب و موضوعات دیگر است، از دیگر کتاب‌های حدیثی پرفایده‌تر است» (۱). سیدهاشم معروف می‌گوید:

علت تألیف این کتاب، گواه است بر آنچه در ستایش کافی گفته شده است. شخصی از مؤلفش (کلینی) خواسته بود که برایش کتابی تألیف کند تا در بردارنده تمام فنون و علوم دینی باشد؛ به گونه‌ای که برای دانش‌پژوهان کافی باشد و محل رجوع جویندگان هدایت گردد و کسانی که طالب علوم دینی و خواستار عمل نمودن بر طبق احادیث صحیح ائمه معصومین علیهم السلام هستند - احادیثی که شأنیت عمل بر طبق آنها وجود دارد و به وسیله آنها، واجبات الهی و سنت‌های نبوی (ص) انجام می‌گیرد - با این کتاب بی‌نیاز شوند. (۲)

کلینی هم در اجابت خواسته او، کتاب کافی را در مدت زمانی طولانی (بیست سال) تألیف می‌کند. مدت زمانی که هر کس به شرح حال وی پرداخته، به آن اشاره نموده است. از این رو کتابی جامع فراهم آمده که محدث، فقیه، واعظ و متعلم، خود را از آن بی‌نیاز نمی‌بیند.

مسلم است که چنین کتابی با این همه گوناگونی در موضوعات، چشم‌ها را به سوی خود خیره می‌کند و مورد تقدیر و ستایش علما قرار می‌گیرد؛ زیرا مسیر دشوار بررسی و جست‌وجوی روایات را هموار کرده است و نیاز محدث و فقیه و متکلم و... را با این مجموعه برطرف می‌کند.

علاوه بر این، مؤلف این کتاب فردی مطمئن و مورد اعتماد نزد علما بوده و

۱- مستدرک الوسائل، ج ۳.

۲- کافی، ج ۱، ص ۸.

ص: ۱۹

دارای شهرت فراوانی است و این جایگاه علمی و دینی باعث شده در میان مردم نیز، شأن و مقامی والا و شایسته کسب کند (۱). از دیگر دلایل شهرت و بلندی جایگاه کتاب کافی، ترتیب و دسته‌بندی خوب و دقت زیاد در ثبت و ضبط احادیث است که مهم‌ترین دلیل آن عجله‌نکردن مرحوم کلینی در تألیف این کتاب است. ایشان بیست سال از عمر شریف و با برکت خود را در گردآوری این کتاب صرف کرد و با تحمل رنج‌های فراوان، به شهرهای زیادی سفر کرد تا مشایخ اجازه و حدیث‌شناسان خیره را ملاقات کرده، از آنهاستفاده نماید.

علت دیگر، هم‌عصر بودن ایشان با نواب اربعه امام زمان (عج) است. در آن زمان «اصول اربعمائه» که در بردارنده احادیث و اخبار ائمه معصومین علیهم السلام است، متداول و در دسترس همگان بود و شاید همین دو امر باعث شد تا مرحوم کلینی بهتر بتواند روایات صحیح را در کافی گرد آورد.

احادیث صحیح و ضعیف در کتاب کافی

علمای شیعه هیچ‌گاه مقام و منزلتی را که علمای اهل سنت به کتاب‌های صحیح بخاری و مسلم بخشیده‌اند، به کتاب کافی و دیگر کتب حدیثی نداده‌اند. آنها تمام احادیث بخاری و مسلم را صحیح دانسته و به صدور قطعی آنها از پیامبر (ص) حکم کرده‌اند. در حالی که علمای امامیه اعتقاد دارند، برخی احادیث کافی صحیح و معتبر و بعضی دیگر ضعیف هستند و قابلیت استدلال را ندارند. محقق خوبی (ره) می‌گوید:

صحت همه روایات کافی ثابت نیست. بلکه بدون تردید بعضی از روایات کافی ضعیف هستند. فراتر آنکه بعضی از روایات کافی قطعاً از معصوم علیه السلام صادر نشده است. (۲)

۱- دراسات فی الحدیث و المحدثین، ص ۱۳۱.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۹۲.

ص: ۲۰

سید محمد مجاهد (متوفای ۱۲۴۲ ه. ق) می‌گوید:

آنچه محققین اصحاب ما بر آن قائل‌اند این است که هر چه کلینی فرموده، حجیت ندارد. به همین سبب، آنها بر هر روایتی که در کافی آمده، اعتماد نمی‌کنند و آن را نمی‌پذیرند. بلکه در میان متأخرین، مشهور شده که بسیاری از روایات کافی از جهت سند ضعیف‌اند. . .

و جماعتی از قداما، همچون مفید، ابن زهره، ابن‌ادریس، شیخ طوسی و صدوق، گاه در بعضی از روایات کافی خدشه نیز وارد کرده‌اند. . . و عبارات آنها در کتاب و سائل ذکر شده است. (۱)

با این توضیح می‌توان گفت که علمای شیعه دیدگاه معتدلی درباره کتاب کافی دارند؛ نه افراط کرده‌اند که بگویند تمام احادیث کافی صحیح است تا از این جهت هم‌ردیف قرآن - که هیچ باطلی در آن راه ندارد - باشد؛ نه تفریط کرده‌اند که بگویند روایات کافی به‌طور کلی اعتبار و حجیت ندارد.

سیدهاشم معروف می‌گوید:

با اینکه کتاب کافی اعجاب همه را برانگیخته و همه آن را ستوده‌اند، کسی درباره آن مبالغه نکرده؛ آن‌چنان که محدثین اهل سنت درباره بخاری غلو نموده‌اند. و کسی ادعا نکرده که تمام روایات کافی صحیح و بی‌نیاز از بحث و بررسی‌اند، مگر عدّه کمی از علمای متقدم که آنها نیز از گزند انتقادات فقها و محدثین متأخر در امان نمانده‌اند. همچنین کسی نگفته که کلینی از هر کسی که روایت نقل کند، وی ثقه و مورد اعتماد خواهد بود؛ چنان‌که بسیاری از محدثین اهل سنت درباره بخاری چنین حرفی زده‌اند. بلکه بعضی از علما روایات کافی را نقد کرده و بر بعضی از آنها به دلیل ضعف رجال سند یا

ص: ۲۱

مرسل یا مقطوع بودن و مانند اینها اشکال کرده، آنها را از حجیت ساقط نموده‌اند و با این کار، دیوار تعصب نسبت به روایات کافی را شکسته‌اند. (۱)

بنابراین کتاب کافی مشتمل بر احادیث ضعیف و صحیح است، بلکه تعداد احادیث ضعیف از احادیث صحیح بیشتر است؛ چنان که عده زیادی از بزرگان، مانند فخرالدین طریحی (متوفای ۱۰۸۵ه. ق) (۲) و شیخ یوسف بحرانی (متوفای ۱۱۸۶ه. ق) به نقل از بعضی اساتید خود (۳) و سید بحر العلوم (۴) و میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی (متوفای ۱۳۱۰ه. ق) (۵) و شیخ آقا بزرگ تهرانی (۶) این حقیقت تصریح کرده‌اند.

طریحی می‌گوید:

تمام احادیث کافی ۱۶۱۲۱ حدیث است که تعداد صحیح آنها (البته براساس اصطلاح صحیح نزد متأخرین) ۵۰۷۲ حدیث، حسن ۱۴۴ حدیث، موثق ۱۱۱۸ حدیث، قوی ۳۰۲ حدیث و ضعیف ۹۴۸۵ حدیث است.

اگرچه مرحوم کلینی، چنان که در مقدمه کتاب کافی بیان کرد، سعی نموده احادیثی را که به نظرش صحیح است و انجام تکلیف الهی بر مدار آنها می‌چرخد، گردآوری کند. اما علمای امامیه با او هم عقیده نیستند و تمام احادیث کافی را صحیح نمی‌دانند. بلکه خیلی از آنها را ضعیف شمرده‌اند. با این حال، کتاب کافی از مهم‌ترین و پرفایده‌ترین کتب حدیثی نزد علمای امامیه است؛ زیرا بیش از ۶۷۰۰ حدیث معتبر در خود جای داده است.

۱- دراسات فی الحدیث و المحدثین، ص ۱۳۲.

۲- جامع المقال، ص ۱۹۳.

۳- لؤلؤة البحرین، ص ۳۹۴.

۴- رجال السید بحر العلوم، ج ۳، ص ۳۳۱.

۵- قصص العلماء، ص ۴۲۰.

۶- الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۴۵.

ص: ۲۲

با این توضیحات، روشن شد که میان دیدگاه اهل سنت درباره کتاب بخاری و دیدگاه شیعه درباره کتاب کافی، تفاوت زیادی وجود دارد؛ زیرا جایگاه والایی که صحیح بخاری میان اهل سنت پیدا کرده، به علت اجماع علمای آنها بر صحیح دانستن تمام احادیث صحیح بخاری است. (۱) برخلاف کتاب کافی و دیگر کتب حدیثی شیعه که نزد علمای شیعه چنین جایگاهی ندارد. از این رو، اگرچه عده‌ای از حافظان حدیث اهل سنت، کتاب‌های حدیثی نوشته و سعی کرده‌اند احادیثی را در آنها جمع‌آوری کنند که به نظرشان صحیح است (۲)، اما هیچ‌گاه این کتاب‌ها، منزلت و جایگاه کتاب بخاری را پیدا نکردند؛ زیرا عالمان اهل سنت آن گونه که بر صحت احادیث بخاری اجماع کرده‌اند، بر صحت احادیثی که در دیگر کتاب‌های حدیثی‌شان آمده است، اجماع نکرده‌اند. از این رو وضعیت کتاب کافی نزد شیعه امامیه همانند وضعیت کتاب «المستدرک علی الصحیحین» یا «صحیح ابن حبان» و مانند اینهاست که با وجود تلاش نویسندگان آنها در جمع‌آوری احادیث صحیح، اجماعی بر قبول تمام احادیث آنها حاصل نشده است.

۱- حافظ ابونصر الوالی سجزی می‌گوید: «اهل علم فقها و غیر آنها اجماع نموده‌اند بر اینکه اگر مردی سوگند بخورد به اینکه زنی طالق است، اگر همه آنچه در بخاری آمده صحیح نباشد و پیامبر ص آن را نفرموده باشد، دروغ نگفته و همه روایات بخاری صحیح و گفته پیامبر ص است و آن زن، همچنان در عقد او خواهد بود»؛ مقدمه ابن صلاح، ص ۱۳. ابوالمعالی جوینی می‌گوید: «اگر مردی به طلاق همسرش قسم بخورد، مشروط به اینکه آنچه در دو کتاب بخاری و مسلم به صحت آن حکم شده، همگی سخن پیامبر ص است. من او را ملزم به طلاق نمی‌کنم و دروغگو نمی‌شمارم؛ زیرا علمای مسلمین بر صحت آن دو کتاب اجماع کرده‌اند»؛ صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱، ص ۲۰؛ تدریب الراوی ج ۱، ص ۱۳۱. ابن تیمیه می‌گوید: «صحیح همان است که علمای حدیث آن را قبول نموده‌اند؛ مانند همه احادیث بخاری و مسلم که همه علمای اهل حدیث، بر صحت تمام روایات این دو کتاب جزم نموده‌اند و سایر مردم، در حدیث‌شناسی پیرو آنها هستند»؛ علوم الحدیث، ص ۷۲.

۲- مانند کتاب «المستدرک علی الصحیحین» تألیف حاکم نیشابوری و «المسند الصحیح علی التقاسیم و الانواع» که به صحیح ابن حبان معروف است و همچنین «صحیح ابن خزیمه».

ص: ۲۳

برای رفع این مشکل ناگزیریم روایات این کتاب‌های حدیثی را با قواعد و قوانین علم درایه بسنجیم تا حدیث صحیح را از غیر آن تشخیص دهیم. در این صورت حدیثی را که دارای تمام شرایط صحت باشد، صحیح، و حدیثی که آن شرایط را نداشته باشد، ضعیف می‌دانیم. حتی اگر مؤلفی به صحت احادیث کتابش حکم کرده باشد، باز همین قاعده جاری است؛ زیرا اجتهاد یک مجتهد، برای دیگر مجتهدان دلیل و حجت نیست.

عدم اثبات مذهب، با استناد به احادیث کتاب کافی

این مسئله با بیان چند امر روشن می‌شود:

۱. در کتاب کافی احادیث صحیح و معتبر و نیز احادیث ضعیف وجود دارد. بنابراین تا شرایط صحت در حدیثی وجود نداشته باشد، نمی‌توان به وسیله آن احکام شرعی را اثبات کرد؛ تا چه رسد به اینکه با آن حدیث، یک مذهب کلامی یا اصول اعتقادی اثبات شود.

۲. اصول دین با خبر واحد ثابت نمی‌شوند. هر چند آن خبر واحد، صحیح باشد^(۱)؛ چون در مسائل اعتقادی باید قطع و یقین حاصل شود و نهایت دلالت خبر واحد، ظن است و ظن در چنین مسائلی کاربرد ندارد.

سید مرتضی (ره) (متوفای ۴۳۶ ه. ق) در ضمن جواب به این سؤال که آیا جایز است برای شناختن احکام شرعی به رساله مقنعه (تألیف شیخ مفید)، یا رساله ابن بابویه، یا کتاب کافی و غیر اینها مراجعه نمود، بیان کرد: «در اصول دین، مراجعه کردن به چنین کتاب‌هایی، خطا و جهل شمرده می‌شود»^(۲).

۱- خبر واحد: حدیث غیرمتواتر را گویند و اختلافی نیست در اینکه بیشتر احادیث کافی خبر واحد هستند.

۲- رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۳۳۳.

ص: ۲۴

همچنین ایشان در مذمت کسانی که در هر زمینه‌ای به خبر واحد عمل می‌کنند، می‌گویند:

مگر اهل سنت و بزرگان نشان را نمی‌بینی که در اصول دین، مانند توحید و عدل و نبوت و امامت، به خبر واحد استدلال می‌کنند و نزد هر عاقلی روشن است که خبر واحد در چنین موضوعاتی حجت و دلیل نیست. (۱)

شیخ مرتضی انصاری (ره) (متوفای ۱۲۸۱ ه. ق) نیز می‌گوید:

از ظاهر کلام شیخ طوسی در کتاب عده الاصول برمی‌آید که عدم جواز عمل به خبر واحد در اصول دین، اتفاقی و اجماعی است، فقط بعضی از غافلین از اهل حدیث، غیر از این می‌گویند.

از ظاهر قول سید مرتضی که در کتاب سرائر نقل شده نیز برمی‌آید که در این مسئله هیچ اختلافی وجود ندارد. (۲)

شهید ثانی (ره) (متوفای ۹۶۶ ه. ق) در کتاب «المقاصد العلیه» بعد از بیان اینکه معرفت و شناخت جزئیات برزخ و معاد لازم و واجب نیست، می‌گوید:

و اما روایاتی که از پیامبر (ص) در این باره (جزئیات برزخ و معاد) و به صورت خبر واحد به ما رسیده، تصدیق و عمل بر طبق آنها واجب نیست. هر چند سند آنها صحیح باشد؛ زیرا خبر واحد، ظن آور است و مفید یقین نیست و در جواز عمل به خبر واحد در احکام شرعی ظنیه اختلاف شده؛ تا چه رسد به احکام اعتقادی یقینیه. (۳)

بنابراین، آنچه اعتقاد به آن واجب است، از سه طریق حاصل می‌شود:

الف) ظاهر قرآن مجید؛

۱- رسائل الشریف المرتضی، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲- فرائد الاصول، ج ۱، ص ۲۷۳.

۳- همان، ص ۳۷۱.

ص: ۲۵

ب) قول، فعل و تقریر پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین علیهم السلام (سنت معصوم) که به تواتر به ما رسیده باشد؛
ج) ضروریات دین اسلام.

اما اعتقاداتی که از این سه راه به دست نیاید، از عهده مردم برداشته شده و اعتقاد به آنها واجب نیست، مگر زمانی که علم و یقین به آنها پیدا کنند.

شیخ انصاری (ره) می‌فرماید:

اخبار به صراحت و روشنی دلالت دارد - ظهور و صراحتی که ظاهر کلام عده‌ای از بزرگان علما، مانند شهید اول و ثانی در «ألفیه» و شرح آن و محقق ثانی در «جعفریه» و شارح آن، نیز می‌باشد - بر اینکه در شناخت و معرفت پروردگار، همین مقدار کفایت می‌کند که موجودیت خداوند، واجب‌الوجود بودنش و صفات ثبوتیه خدا را که به دو صفت علم و قدرت برمی‌گردند، تصدیق کرده، بپذیریم و صفاتی را که به حدوث و نیازمندی بازگشت دارد، از او نفی کنیم و معتقد باشیم که هرگز قبیحی از او سر نمی‌زند.

در شناخت پیامبر (ص) نیز کافی است که شخص پیامبر (ص) را با نسب مخصوص به خودش بشناسیم و نبوت و راستگو بودنش را بپذیریم. در این جهت، لازم نیست به عصمت ایشان، از ابتدای تولد تا پایان عمر، اعتقاد پیدا کنیم. . .

در شناخت ائمه (ص) همین کافی است که آنها را به نسب معروفشان بشناسیم و ایشان را پیشوایانی هدایتگر به سوی حق بدانیم و در وجوب اعتقاد به بیش از این مقدار، از جمله عصمت ایشان، دو نظریه وجود دارد. . .

و در تصدیق به آنچه پیامبر (ص) آورده است، کفایت می‌کند؛ تصدیق آنچه به صورت متواتر از احوال مبدأ و معاد به ما رسیده و به آن علم پیدا شده؛ مانند تکلیف به عبادات، سؤال در قبر و عذاب آن، معاد جسمانی، حساب، صراط، میزان، بهشت و دوزخ؛ هر چند علم ما به این موارد، علمی اجمالی باشد. . . .

ص: ۲۶

آنچه در داشتن ایمان لازم شمردم، بعدها دیدم که از قول محقق پرهیزکار، اردبیلی، در «شرح ارشاد الأذهان» نیز نقل شده است. (۱)

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب ذکر شده می‌توان گفت که وقتی ابوبکر جزایری در نوشتار خود (هذه نصیحتی إلى کلّ شیعی)، کتاب کافی را مهم‌ترین کتابی می‌داند که شیعه در اثبات مذهبش بر آن تکیه دارد و آن را ریشه‌تشیع معرفی می‌کند، از راه و روش بحث علمی پیروی نکرده است.

بنابراین نه تنها مباحث جزایری قابل اثبات نیست، بلکه خلاف آن ثابت است؛ چون اگرچه کتاب کافی از مهم‌ترین کتاب‌های مورد اعتماد شیعه در زمینه استنباط احکام شرعیه است، ولی در آن احادیث ضعیفی وجود دارد که حتی در فروع دین نیز نمی‌توان به آنها تمسک جست؛ چه رسد به اصول دین و اثبات مذهب. همچنان که نمی‌توان به کافی یا دیگر کتب حدیثی، برای اثبات مذهب و عقیده استناد کرد؛ هرچند احادیثش صحیح باشند. چرا که در اثبات مذهب و عقیده قطع و یقین لازم است. البته در اصول و عقاید دین، به آن مقدار از احادیث کافی یا غیر آن که به حد تواتر رسیده و صدور آنها را از جانب پیامبر (ص) و اهل بیت علیهم السلام قطعی می‌دانیم، می‌توان تمسک جست.

علامه بر این، علمای شیعه صحت مذهب امامیه و درستی عقاید آن را با دلیل‌های یقینی عقلی و نقلی اثبات کرده‌اند و در مقابل مخالفان، به احادیثی از رسول خدا (ص) استدلال می‌نمایند که در کتاب‌های مورد اعتماد مخالفان نقل شده و آنها قائل به صحت آن احادیث هستند. علمای امامیه هیچ‌گاه با احادیثی که فقط در کتاب‌های شیعه آمده و مخالفان آنها را قبول ندارند، استدلال نکرده و مخالفان را به قبول آنها ملزم نساخته‌اند.

ص: ۲۷

این راه و روش امامیه، نزد کسانی که با کتاب‌های کلامی ایشان آشنا هستند، روشن است و هر کس خواهان آگاهی یافتن بر حقیقت راه و روش شیعه امامیه در اصول دین است، می‌تواند به این کتاب‌ها مراجعه کند؛ مانند: «الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد» از شیخ محمد بن حسن طوسی؛ «کشف المراد»، «نهج المسترشدین»، «الباب الحادی عشر»، «نهج الحق و کشف الصدق» و «کشف الیقین» که همگی از آثار علامه حلی است. همچنین کتاب «الغدیر» تألیف شیخ عبدالحسین امینی و کتاب «المراجعات» سید عبدالحسین شرف‌الدین عاملی و... که تعداد این کتاب‌ها بسیار زیاد است.

با وجود فراوانی چنین حقایقی در کتاب‌ها و سخنان علما و پرچم‌داران جهان تشیع، ابوبکر جزایری برای اثبات ادعاهای خود هیچ سخنی از آنان نقل نکرده است. وی همچنین در پی اثبات این نبوده که آیا حقایقی که ادعا کرده است، همگی از احادیث صحیح شیعه برگرفته شده‌اند و همان احادیثی هستند که شیعیان به مضامین آنها اعتقاد داشته و آنها را پایه و اساس مذهب تشیع می‌دانند یا خیر!

دلیل روی‌نیابوردن ابوبکر جزایری به کلمات علمای شیعه نیز این است که آنها در کتاب‌های خود گفته‌اند، کتاب کافی دارای احادیث ضعیفی نیز هست که عمل طبق آنها جایز نیست و در فروع و اصول دین نمی‌شود به آنها استدلال کرد و نیز تصریح کرده‌اند که برای شیعه بودن، لازم نیست انسان به تمام جزئیات مباحث توحید، نبوت، امامت و مانند اینها اعتقاد پیدا کند. بلکه آنچه لازم است اعتقاد به کلیات و اساس مذهب تشیع است؛ چنان‌که شرح آن گذشت.

عجیب آنکه جزایری احادیث ضعیفی را که به خیالش شیعه معتقد به مضامین آنهاست، انتخاب کرده و پنداشته که با این احادیث به حقایق استوار و محکمی رسیده است که پایه و اساس مذهب تشیع را تشکیل می‌دهند؛ با اینکه آن احادیث، علاوه بر ضعف سند، از جهت معنا نیز بر آنچه او می‌گوید، دلالت نمی‌کنند.

علاوه بر این، وی، چنان‌که در «کشف حقیقت هفتم» روشن خواهد شد، بعضی از

ص: ۲۸

احادیث را به بدترین صورت تحریف نموده و به کتاب کافی نسبت می‌دهد که بسیار مایه تأسف است و روشن می‌کند که ایشان در نصیحت و پند خود به شیعه، خالص نبوده است و در ادعاهای خود، راستگو نیست و در نقل احادیث و مطالب نیز، مورد اعتماد و امین نیست. بنابراین به گفتار او نمی‌توان اعتماد کرد؛ (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) ولا حول ولا قوة إلا بالله العلیّ العظیم (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ).

کشف حقیقت اول

اشاره

ص: ۲۹

اشاره

ص: ۳۱

حقیقت اول:**اشاره**

بی‌نیازی شیعه از قرآن جزایری می‌گوید: اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنان از قرآن کریم بی‌نیازند؛ زیرا کتاب‌های آسمانی تورات، زبور و انجیل نزد اهل بیت علیهم السلام است. آنچه این حقیقت را اثبات و تأکید می‌کند و شیعه را ملزم به قبول آن می‌کند، بابتی است که کلینی در کتاب کافی باز کرده است با این عنوان: «تمام کتاب‌هایی که از سوی خداوند عزوجل نازل شده، نزد ائمه علیهم السلام است و آنها تمام آن کتاب‌ها را می‌شناسند؛ هرچند به زبان‌های مختلف است». او با دو حدیث که سندش به امام صادق علیه السلام منتهی می‌شود، بر اثبات این مطلب استدلال می‌کند. مضمون دو حدیث این است که امام صادق علیه السلام انجیل و تورات و زبور را با زبان سریانی می‌خوانده است.

پاسخ به ابوبکر جزایری**حدیث اول**

وقتی «هشام بن حکم» با «بریه» ، خدمت امام صادق علیه السلام آمدند، به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برخوردند. هشام داستان بریه را برای آن حضرت نقل کرد. چون پایان یافت، حضرت ابوالحسن علیه السلام به بریه فرمود: «ای بریه! علم تو به کتاب دینت تا چه حد است؟»

ص: ۳۲

گفت: «من بدان عالم و آگاه هستم». فرمود: «تا چه حد اطمینان داری که معنایش را می‌دانی؟» گفت: «آن را خوب می‌دانم و بسیار اطمینان دارم». سپس امام علیه السلام شروع به خواندن انجیل کرد. بریه گفت: «پنجاه سال است که من تو را یا مانند تو را می‌جستم». پس او به خدا ایمان آورد و خوب هم ایمان آورد و زنی هم که با او بود، ایمان آورد. سپس هشام و بریه و آن زن، خدمت امام صادق علیه السلام آمدند؛ هشام گفت و گوی میان حضرت ابوالحسن علیه السلام و بریه را نقل کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: **ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱)** بریه گفت: «تورات و انجیل و کتب پیغمبران از کجا به شما رسیده است؟» امام علیه السلام فرمود:

این کتب از آنان به ما ارث رسیده و همان‌طور که آنان می‌خواندند، ما هم می‌خوانیم و مانند آنان بیان می‌کنیم. خدا حجتی در زمین خودش نمی‌گذارد که چیزی از او پرسند و او بگوید نمی‌دانم. (۲)

بررسی سند حدیث

سند این حدیث به دلیل مجهول بودن یکی از راویان به نام حسن بن ابراهیم، ضعیف است. علامه محمدباقر مجلسی دربارهٔ سند این حدیث می‌گوید: «مجهول است» (۳)

مامقانی در ترجمه راوی مذکور می‌گوید:

حسن بن ابراهیم اهل کوفه بوده و شیخ در کتاب رجالش او را از اصحاب

۱- آنها فرزندان [و دودمانی] بودند که [از نظر پاکی و تقوا و فضیلت] بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند [و از کوشش‌های آنها در مسیر رسالت خود آگاه است] و خداوند شنوا و داناست. آل‌عمران: ۳۴.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۷. این حدیث به‌طور کامل در *مرآة العقول*، ج ۳، ص ۲۵ و کتاب التوحید، ص ۲۷۰ آمده است.

۳- *مرآة العقول*، ج ۳، ص ۲۴.

ص: ۳۳

امام رضا علیه السلام شمرده است. . . و ظاهر این گفته این است که ایشان امامی است. ولی حال او بر ما مجهول است. (۱)

حدیث دوم

کلینی از مفضل بن عمر نقل کرده که می گوید:

ما به خانه امام صادق علیه السلام آمدیم و می خواستیم اجازه تشریف به محضرش بگیریم. از پشت در شنیدم حضرت سخنی می گوید که عربی نیست و خیال کردیم به لغت سریانی است. سپس آن حضرت گریست و ما هم از گریه او گریستیم. آن گاه غلامش بیرون آمد و به ما اجازه ورود داد. ما به حضورش رسیدیم. من عرض کردم: «خدا به تو خیر دهد! ما آمدیم که از شما اجازه ورود بگیریم، شنیدیم به لغتی که عربی نیست و به خیال ما سریانی بود، سخن می گفتید، سپس شما گریه کردی و ما هم از گریه شما گریستیم».

امام فرمود: «آری؛ به یاد الیاس پیغمبر افتادم که از پیغمبران عابد بنی اسرائیل بود و دعای او را می خواندم که در سجده می خواند». سپس آن دعا را پشت سر هم می خواند که به خدا من هیچ کشیش و جاثلیق شیوا لهجه تر از او ندیده بودم و بعد آن را برای ما به زبان عربی ترجمه کرد و فرمود: او در سجودش همواره می گفت: «خدایا! آیا تو مرا عذاب می کنی درحالی که روزهای گرم را برای تو تشنگی کشیدم؟ آیا تو مرا عذاب می کنی درحالی که برای تو رخسارم را بر خاک ساییدم؟ خدایا! آیا تو مرا عذاب می کنی درحالی که برای تو از گناهان دوری گزیدم؟ خدایا! آیا تو مرا عذاب می کنی درحالی که برای تو شب زنده داری ها کردم؟» پس خدا به او وحی کرد: «سرت را بردار که من تو را عذاب نمی کنم». الیاس گفت: «اگر فرمودی عذاب نمی کنی و سپس

ص: ۳۴

عذابم کردی، چه می‌شود؟ مگر نه این است که من بنده تو و تو پروردگار منی؟» باز خدا به او وحی کرد: «سرت را بردار، من تو را عذاب نمی‌کنم و اگر وعده‌ای دادم، به آن وفا می‌کنم» (۱).

بررسی سند حدیث

این حدیث نیز ضعیف است. علامه مجلسی (ره) می‌گوید: «حدیث دوم ضعیف است» (۲). در ضعف این روایت، همین بس که «سهل بن زیاد» و «بکر بن صالح» و «محمد ابن سنان» در سلسله سند آن می‌باشند. مشهور علما، سهل بن زیاد را ضعیف می‌دانند. مامقانی می‌گوید:

علما درباره سهل بن زیاد دو دسته‌اند. یک‌دسته می‌گویند ایشان ضعیف است که این دیدگاه نجاشی، ابن غضائری، شیخ (در فهرست)، علامه حلی (در خلاصه و بعضی از کتب فقهی‌اش مانند منتهی و مختلف و غیره)، ابن داوود (در رجال)، محقق (در شرائع و مواردی هم در نهاییه و معتبر)، محقق آبی (در آنچه از کشف الرموز حکایت شده)، سیوری (در تنقیح)، شهید ثانی، شیخ بهایی، صاحب مدارک، ملا صالح مازندرانی، محقق اردبیلی، سبزواری و عده‌ای دیگر است؛ بلکه مشهور فقها و علمای حدیث و رجال همین دیدگاه را دارند. (۳).

محقق خوئی می‌گوید: «به هر حال، سهل بن زیاد به‌طور قطع، یا ضعیف است یا اینکه وثاقتش ثابت نیست» (۴).

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۷.

۲- مرآة العقول، ج ۳، ص ۲۸.

۳- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۵.

۴- معجم رجال حدیث، ج ۸، ص ۳۴.

ص: ۳۵

«بکر بن صالح» نیز فردی است که نجاشی وی را تضعیف نموده است. (۱) ابن غضائری می‌گوید: «بکر بن صالح رازی، جداً ضعیف است و روایات غریب زیادی را به تنهایی نقل می‌کند». (۲) علامه در خلاصه نیز، مانند ابن غضائری، او را تضعیف کرده است. (۳) ابن داوود، او را در قسم دوم که به افراد ضعیف اختصاص داده، آورده و وی را تضعیف نموده و سخن ابن غضائری را نیز در تضعیف او نقل کرده است؛ چنان‌که شیخ بهایی در «وجیزه» او را تضعیف کرده است. (۴) محقق مامقانی می‌گوید:

ضعف بکر بن صالح ضعیبی رازی که از جمله راویان امام کاظم علیه السلام است، مورد شک و انکار نیست و روایت کسانی که با او همنام باشند، به طوری که تمییز او از بکر بن صالح رازی ممکن نباشد نیز از درجه اعتبار ساقط است. (۵) مشهور علما، «محمد بن سنان» را نیز ضعیف می‌دانند. مامقانی می‌گوید: «در باره او دو دیدگاه وجود دارد: او ضعیف است و همین دیدگاه در میان فقها و علمای رجال، مشهور است».

مامقانی سپس قول به تضعیف او را از شیخ طوسی (در رجال و فهرست) و نجاشی و ابن عقده و ابی‌العباس احمد بن محمد بن سعید و ابن غضائری نقل می‌کند. همچنین سخن شیخ مفید را می‌آورد که درباره او گفته است: محمد بن سنان مورد طعن علما قرار گرفته و اصحاب ما در تضعیف و اتهام او

۱- رجال النجاشی، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲- تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۷۸.

۳- رجال علامه حلی، ص ۲۰۷.

۴- تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۷۸.

۵- همان، ص ۱۷۹.

ص: ۳۶

[به دروغ‌گویی] اختلافی ندارند و هر کس حال او چنین باشد، در مسائل دینی نمی‌توان به او اعتماد کرد. (۱)

مامقانی می‌گوید:

از جمله کسانی که او را تضعیف کرده‌اند، محقق در جاهایی از کتاب معتبر، علامه در یک‌جای کتاب مختلف و کاشف‌الرموز، شهید ثانی در باب مهریه زن از کتاب مسالک، صاحب مدارک، محقق اردبیلی در مجمع‌الفائده و صاحب ذخیره می‌باشند و همین قول به تضعیف از کتاب معتصم، مُنتقی، مشرق‌الشمسین، جبل‌المتین، حاشیه ملاصالح، تنقیح، فخری در «مرتب مشیخه صدوق» و کتاب‌های ذکری و روضه و مانند اینها حکایت شده است. (۲)

محقق خویی می‌گوید: «تضعیف کردن چنین بزرگانی، ما را از اعتماد بر این شخص و عمل به روایات او باز می‌دارد». (۳)

با اثبات ضعیف بودن هر دو حدیث، به سست بودن پایه و اساس حقیقت اولی که ابوبکر جزایری کشف کرده است، پی می‌بریم.

استدلال جزایری بر بی‌نیاز بودن شیعه از قرآن به وسیله این دو حدیث

ابوبکر جزایری می‌نویسد: هدف و مقصود مؤلف (کلینی) از آوردن این دو حدیث روشن است؛ وی در صدد بیان این نکته است که اهل بیت علیهم السلام و به پیروی از آنها شیعیان‌شان، می‌توانند با علمی که به کتاب‌های آسمانی گذشتگان دارند از قرآن کریم بی‌نیاز باشند و این گامی بسیار بزرگ برای جدا کردن شیعه از اسلام است؛ زیرا بدون شک هر کس به هر صورتی که معتقد شود از قرآن کریم بی‌نیاز است، از دایره

۱- تنقیح‌المقال، ج ۳، ص ۱۲۴.

۲- همان، ج ۳، ص ۱۲۵.

۳- معجم رجال‌الحدیث، ج ۱۶، ص ۱۶۰.

ص: ۳۷

اسلام و جماعت مسلمین خارج خواهد بود.

وی سپس می‌گوید: کسی که اعتقاد داشته باشد از همه قرآن یا بعضی از آن، به هر نحوی از انحاء بی‌نیاز است، در واقع مرتد شده و از اسلام خارج گشته و رشته پیوند او با اسلام و مسلمین پاره شده است. پاسخ به جزایری: اگر از باب جدل، صحت این دو حدیث را قبول کنیم، باز هم بر آنچه جزایری گفته دلالت نمی‌کنند.

پاسخ حدیث اول

این حدیث نمی‌تواند بیانگر بی‌نیازی اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنها، به وسیله کتاب‌های گذشتگان، از قرآن کریم باشد. بلکه به روشنی دلالت دارد که این کتاب‌ها که از طریق پیامبر (ص) به اهل بیت ارث رسیده، دست‌نخورده و بدون تحریف نزد آنان باقی مانده است و اهل بیت علیهم السلام با وجود اختلاف زبان، به این کتاب‌ها شناخت و آگاهی دارند؛ مرحوم کلینی (ره) نیز همین مطلب را سرفصل و عنوان این باب قرار داده است.

از ظاهر حدیث برمی‌آید که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام قسمتی از انجیل را، شاید آن جایی که بر پیامبری حضرت محمد (ص) دلالت می‌کند، برای بُریه خواند تا او را ملزم به قبول اسلام کند؛ چنان‌که بریه در همان جلسه اسلام آورد.

آری! نشانه‌های پیامبر ما در تورات و انجیل آمده است و خداوند در قرآن به این مطلب اشاره کرده است، آنجا که می‌فرماید:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ (اعراف: ۱۵۷)

ص: ۳۸

همانا که از فرستاده [خدا] پیامبر «امی» پیروی می‌کنند؛ پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، می‌یابند. آنها را به معروف دستور می‌دهد و از منکر باز می‌دارد. اشیاء پاکیزه را برای آنها حلال می‌شمرد و ناپاکی‌ها را تحریم می‌کند و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آنها بود [از دوش و گردنشان] برمی‌دارد.

ابن کثیر در ذیل این آیه می‌گوید:

این صفت *يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ*، صفت و نشانه محمد [(ص)] در کتاب‌های انبیاست که امت‌های خود را به او بشارت می‌دادند و به آنها دستور می‌دادند که از او پیروی نمایند و این صفات و نشانه‌ها همواره در کتاب‌هایشان بوده و علما و احبارشان، آنها را می‌دانند. (۱)

وی همچنین می‌گوید:

همواره پیامبران علیهم السلام صفات و نشانه‌های پیامبر اسلام [(ص)] را برای امت‌های خود بیان می‌کردند و به آنها دستور می‌دادند که هر وقت مبعوث شد، او را پیروی و یاری نمایند. (۲)

بیهقی نیز گفته است:

خدای متعال به حضرت عیسی علیه السلام فرمان داد [تا نشانه‌های او را بیان کند] و او هم مژده او را به امتش داد. از این رو بنی اسرائیل پیامبر ما را می‌شناختند، قبل از اینکه به دنیا بیاید. (۳)

بنده می‌گویم: «بر گفته بیهقی، این آیه نیز دلالت می‌کند که خداوند می‌فرماید: *وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ*

۱- تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۲۵۱.

۲- همان، ج ۴، ص ۳۶.

۳- دلائل النبوة، ج ۱، ص ۸۱.

ص: ۳۹

مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» (۱)

استدلال به وسیله تورات و انجیل بر اهل آن ملت‌ها جایز است و هیچ اشکالی ندارد. در این باره بخاری در کتاب صحیح خود، روایتی را از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که می‌گوید:

یهودیان، زن و مردی را که با هم زنا کرده بودند، نزد پیامبر [(ص)] آوردند. پیامبر [(ص)] به آنها فرمود: «شماها با کسی که زنا می‌کند، چه می‌کنید؟» گفتند: «آنها را با آب داغ می‌سوزانیم و کتک می‌زنیم». ایشان فرمود: «مگر حکم رجم را در تورات نمی‌یابید؟» گفتند: «نه، چیزی در این باره در تورات نمی‌یابیم». عبدالله بن سلام به آنها گفت: «دروغ می‌گویید. اگر راست می‌گویید، تورات را بیاورید و آن را بخوانید». [وقتی تورات را حاضر کردند] آن معلم یهودی که تورات را درس می‌داد، دست خود را بر آیه رجم گذاشت و گفت: «پس این چیست؟» وقتی آن را دیدند، گفتند: «این آیه رجم است». آن گاه پیامبر [(ص)] دستور داد آن زن و مرد را در نزدیکی محل جنازه‌ها که نزدیک مسجد بود، رجم کنند و من دیدم آن مرد زناکار، بر آن زن خم می‌شد تا او را از سنگ‌ها حمایت کند. (۲)

از این رو عده‌ای از علما، به جواز نگهداری تورات و انجیل، بلکه هرگونه کتاب ضالّه فتوا داده‌اند تا در جهت وارد کردن نقض یا استدلال ضد کسانی که به آن کتاب‌ها اعتقاد دارند، استفاده شود. بنابراین، ممکن است اهل بیت علیهم السلام نیز به همین سبب آن کتاب‌ها را نزد خود نگه می‌داشتند تا هنگام نیاز، از آنها استفاده کنند؛ چنان که امام علیه السلام با

۱- و به یاد آورید هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم. در حالی که تصدیق‌کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده تورات می‌باشم و بشارت‌دهنده به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است. صف: ۶

۲- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۴۶ و ر. ک: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۲.

ص: ۴۰

بُریه این گونه عمل کرد. در تأیید این مطلب، روایتی در کتاب‌های اهل سنت بدین مضمون آمده است که شیخ محمد بن علی صبان می گوید:

مهدی وقتی قیام کند، تابوت سکینه را از غاری در انطاکیه بیرون می آورد و تورات را از کوهی در شام بیرون می کشد و با آن بر یهود استدلال می کند. آن گاه عده زیادی از آنان اسلام می آورند. (۱)

لازم به ذکر است که تحریفات زیادی در کتاب‌های آسمانی موجود در دست مردم وارد شده است. اما کتاب‌های پیغمبران گذشته که نزد اهل بیت علیهم السلام است، هرچند منسوخ شده و زمان عمل به آنها پایان یافته است، خالی از ضلال و گمراهی هستند؛ زیرا خداوند جز حق، چیزی نمی گوید و بر مردم، امر باطلی نازل نمی کند.

صاحب جواهر (ره) می گوید:

کتاب‌های پیغمبران گذشته تا زمانی که تحریف نشده باشند، از کتب ضلال به شمار نمی آیند و منسوخ شدن آنها باعث ضلالت آنها نمی گردد و از این جهت، بعضی از آن کتاب‌ها نزد ائمه ما علیهم السلام بوده و چه بسا به بعضی از یاران خود هم نشان می دادند. بلکه بعضی از آن کتاب‌ها، مانند زبور، از بهترین کتاب‌های پند و موعظه است؛ زیرا براساس آنچه ما دیده‌ایم، زبور فقط شامل پند و اندرز و مانند اینهاست؛ والله اعلم. (۲)

از این رو، امام علیه السلام در موضوع مورد بحث می فرماید:

همان طور که پیامبران گذشته می خواندند، ما هم می خوانیم و همان گونه که

۱- اسعاف الراغبین، ص ۱۵۰ و سیوطی در کتابش «العرف الوردی فی اخبار المهدی» که در حاشیه کتاب «الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۸۱» چاپ شده، به نقل از ابوعمر و دانی در سنن خودش از ابن شوذب می گوید: «به درستی مهدی نامیده شده برای اینکه ایشان به سوی کوهی از کوه‌های شام هدایت می کند که از آن تورات را بیرون می آورد و به آن بر یهود استدلال می کند، پس به دست ایشان جماعتی از یهود اسلام می آورند» .

۲- جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۶۰.

ص: ۴۱

آنها بیان می‌کردند، ما هم بیان می‌کنیم؛ یعنی آنچه ما از آن کتاب‌ها می‌خوانیم عین همان چیزی است که انبیا علیهم السلام از آن کتاب‌ها می‌خواندند؛ بدون هیچ‌گونه تحریف و تغییری، و همان‌گونه که آنان برای مردم تفسیر و تأویل می‌کردند، ما نیز برای مردم تفسیر و تأویل می‌کنیم.

از سخنان گذشته می‌توان نتیجه گرفت که هرچند ائمه اهل بیت علیهم السلام کتاب‌های پیامبران گذشته را در دست داشتند، ولی آن دسته از علوم و معارفی را به شیعیان خود می‌آموختند که خداوند متعال بر پیغمبرش (ص) نازل فرموده بود. پیامبر (ص) هم آن علوم را به دروازه شهر علم و گوش شنوای خویش، حضرت امیرالمؤمنین، علی علیه السلام تعلیم نمود و آن حضرت نیز آن علوم را به ائمه بعد از خود علیهم السلام منتقل کرد. شاعر چه نیکو سروده:

إذا شئت أن تبغى لنفسك مذهباً

و تعلم أن الناس في نقل أخبار

فدع عنك قول الشافعي و مالك

و أحمد و المروى عن كعب أخبار

و وال أناساً قولهم و حديثهم

روی جَدُّنا عن جبرئیل عن الباری (۱)

پاسخ حدیث دوم

این حدیث نیز بر آنچه جزایری گفته دلالت نمی‌کند. نهایت دلالت حدیث آن است که امام صادق علیه السلام با دعای الیاس علیه السلام دعا می‌کرد. اما معلوم نیست که این دعا در کتاب‌های آسمانی بیان شده یا امام صادق علیه السلام از پدرانیش از پیامبر (ص) نقل فرموده است.

بر مبنای این احتمال‌ها، حدیث بر بی‌نیازی از کتاب خدا دلالت نمی‌کند؛ زیرا صرف دعا کردن امام علیه السلام به مانند یکی از انبیای گذشته، دلیل بر آن نیست که بگوییم ایشان از

۱- اگر خواستی برای خود مذهبی اختیار کنی و علم به مردم در نقل اخبار پیدا کنی، پس قول شافعی و مالک و احمد و آنچه را از کعب الأخبار نقل شده، رها کن و از کسانی پیروی کن که گفتار و حدیث آنها این باشد که «روایت کرد جد ما از جبرئیل از خداوند باری تعالی».

ص: ۴۲

آنچه پیامبر اسلام (ص) آورده، دست برداشته است. اگر هم بپذیریم دعایی را که امام صادق علیه السلام می‌خواند، از یکی از کتاب‌های آسمانی گرفته و برای دیگران نقل کرده است، خللی بر ادعای ما وارد نمی‌شود؛ زیرا اشکالی ندارد که امام، مطالبی در زمینه دعا و مانند آن را از کتاب‌های پیامبران گذشته که دست تحریف به آنها نرسیده، برای ما بازگو کند. این کار بسیار شایسته‌تر از نقل سخن یهود و نصار است که علمای اهل سنت آن را جایز شمرده‌اند.

روایتی را بخاری و ترمذی و احمد بن حنبل - که لفظ روایت از اینهاست - و ابوداود و عده‌ای دیگر، از عبدالله بن عمر نقل می‌کنند که پیامبر (ص) فرمود:

از من تبلیغ کنید هر چند به یک آیه باشد و از بنی اسرائیل هر چه نقل کنید باکی نیست و هر کسی از روی قصد و عمد بر من دروغ ببندد، جایگاه او پر از آتش شود. (۱)

ابن حجر عسقلانی در توضیح این حدیث می‌گوید:

در نقل حدیث از آنها هیچ مشکلی نیست؛ زیرا پیامبر [(ص)] در ابتدا، بررسی و مطالعه کتاب‌های بنی اسرائیل و نقل حدیث از آنها را نهی کرده بود و این نهی، قبل از استقرار احکام اسلامی و قواعد دینی واقع شده بود تا مبادا فتنه‌ای رخ دهد. با از بین رفتن احتمال خطر، گشایش حاصل شد و پیامبر [(ص)] نقل اخبار از آنها و مطالعه کتاب‌های ایشان را اجازه دادند؛ چون در شنیدن اخباری که در زمان آنها رخ داده، عبرت‌هایی وجود دارد. شافعی می‌گوید: «روشن است که پیامبر [(ص)] دروغ‌گویی در نقل حدیث را اجازه نداده است؛ لذا معنای

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۷؛ سنن ابی داوود، ج ۳، ص ۲۲۳؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۲، صص ۱۵۹، ۲۰۲، ۴۷۴، ۵۰۲ و ج ۳، ص ۴۶؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۳۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۴۰؛ صحیح سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۶۹۷؛ صحیح الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۰۰؛ الإحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۸، صص ۵۰ و ۵۱؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۷۰.

ص: ۴۳

حدیث مذکور چنین می‌شود که از بنی‌اسرائیل احادیثی را نقل کنید که علم به دروغ بودن آنها ندارید، و اما مطالبی را که احتمال صحت و وقوع آن را می‌دهید اشکالی ندارد که احادیثی از آنان درباره آن نقل کنید». (۱)

مناوی می‌گوید:

مراد از «حدّثوا عن بنی‌اسرائیل» در حدیث مذکور، این است که قصه‌ها، پند و اندرزها و مانند آن را که معنایشان روشن است، از بنی‌اسرائیل نقل کنید؛ زیرا در نقل این امور، برای خردمندان عبرت‌هاست. بر شما باکی نیست در نقل حدیث از آنها؛ هرچند بدون سند باشد؛ چون آوردن سند به سبب فاصله زمانی زیاد، ممکن نیست. پس غلبه ظنّ به اینکه آن مطالب از آنهاست، کافی است. بله، اگر معنای آن حدیث و مطلب روشن نباشد، نقل آن اشکال دارد. (۲)

جزایری می‌گوید: چگونه قرائت آن کتاب‌های منسوخ و تحریف شده جایز است، حال آنکه وقتی رسول خدا [(ص)]، عمر بن خطاب را درحالی که برگه‌ای از تورات در دستش بود، می‌بیند، به تندی او را با این گفتار سرزنش می‌کند: «مگر من برای شما شریعتی نورانی و پاکیزه نیاورده‌ام؟»

پاسخ به جزایری: چنان که گذشت، کتاب‌های پیامبران گذشته - که نزد اهل بیت علیهم السلام باقی هستند - از تحریف مصون مانده است. از این رو، نقل مطالبی از آنها در موضوعاتی مانند دعا و موعظه جایز است؛ هرچند این کتاب‌ها منسوخ شده‌اند. اما در این سرزنش و نهی پیامبر (ص) (خطاب به عمر) چند احتمال وجود دارد:

الف) شاید این ماجرا در آغاز بعثت بوده، و بعد از استقرار احکام اسلامی در جامعه، این نهی برداشته شده است؛ چنان که از ابن حجر نیز این مطلب را نقل کردیم.

۱- فتح الباری، ج ۶، ص ۳۸۸.

۲- فیض القدیر، ج ۳، ص ۳۷۷.

ص: ۴۴

ب) شاید پیامبر (ص) چون می‌دانست عمر می‌خواهد به مضمون آن برگه که شامل عقائد فاسد و احکام باطل یا منسوخ است، عمل کند، وی را نهی کرد. این بدان معنا نیست که ایشان نقل مطالبی مانند دعا، موعظه و مانند آن را نهی کرده باشد.

ج) شاید پیامبر (ص) بیم آن را داشت که مسلمانان، به تورات و انجیلی که در دست اهل کتاب است، توجه کنند و به چیزی از آنها اعتقاد پیدا کنند که صحیح نیست یا به چیزی عمل کنند که جایز نیست. از این رو عمر را نهی کرد تا در این فتنه به سوی دین باز نشود. (۱)

ابوبکر جزایری می‌گوید: هر مسلمانی به هر شکلی از اشکال معتقد شود که از قرآن یا بعضی آن بی‌نیاز است، مرتد شده و از دایره اسلام خارج است.

پاسخ به جزایری: ما در اینکه جایز نیست یک مسلمان، قرآن مجید را کنار گذاشته و مهجور نماید یا معتقد باشد با وجود کتاب‌های دیگر، به قرآن نیازی نیست هیچ نزاعی نداریم؛ زیرا بحث در این است که آیا شیعه امامیه، چنان که جزایری گمان کرده، واقعاً معتقد است که با وجود تورات و انجیل می‌توان از قرآن بی‌نیاز شد؟!

البته عقیده شیعه امامیه درباره قرآن، روشن تر از آن است که محتاج به توضیح و بیان باشد. ولی برای روشن شدن ذهن‌ها و پاسخ به یاوه‌گویان، مطالبی را از علمای بزرگ این مذهب درباره عقیده‌شان به قرآن، بیان می‌کنیم:

۱. ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه، معروف به شیخ صدوق (ره) (متوفای ۳۸۱ ه. ق) می‌گوید:

ما معتقدیم که قرآن، سخن خدا، وحی، فرستاده و کتاب اوست؛ باطل از پس و پیش در آن راه ندارد؛ از سوی حکیم علیم نازل شده، در بردارنده داستان‌های

۱- مؤلف محترم می‌توانست با استناد به حدیثی که از اهل تسنن در جواز نقل مطالب از کتاب‌های انبیای گذشته رسیده، بر جزایری نقض کند. علاوه بر این، با حدیثی که فقط در منابع اهل تسنن آمده است، نمی‌توان بر کسانی که در صدور و صحت چنین احادیثی تردید دارند، استدلال کرد. مترجم

ص: ۴۵

واقعی است و همانا، گفتاری قاطع و روشن‌نگر است. این کتاب، شوخی نیست؛ خدای تبارک و تعالی ایجادکننده، فروفرستنده، رب و متکلم به آن است. (۱)

۲. شیخ محمدحسین آل کاشف‌الغطاء (ره) می‌گوید:

شیعه امامیه معتقد است... قرآنی که در دست مسلمانان است، همان کتابی است که خداوند برای پیامبر (ص) نازل فرمود تا معجزه او باشد و به وسیله آن تحدی نماید و همچنین برای آموزش احکام و بیان حلال و حرام باشد؛ به درستی که در آن، هیچ کاستی و زیادتی و تحریفی نیست. این عقیده مورد اجماع شیعه است. (۲)۳. شیخ محمدرضا مظفر (ره) می‌گوید:

ما معتقدیم که قرآن همان وحی الهی است که از سوی خداوند نازل شده و بر زبان پیامبر اکرم (ص) جاری گشته است؛ در آن، بیان برای هر چیزی هست و در زمینه بلاغت و فصاحت و حقایقی که در خود دارد و معارف عالیه، معجزه جاویدان پیامبر (ص) است که بشر از آوردن همانند آن عاجز است و دست تحریف و تغییر در آن راه ندارد. این کتابی که در میان ماست و آن را تلاوت می‌کنیم، همان قرآنی است که بر پیامبر (ص) نازل گشته و هر کس غیر از این را ادعا کند و بگوید، سنت شکن، مغالطه‌گر یا شبهه‌افکن است و بر طریق هدایت نیست. بنابراین، قرآن کلام خداست لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید (۳). (فصلت: ۴۲)

شگفتا که جزایری با انتخاب این دو حدیث از کتاب کافی و دلیل دانستن آنها بر

۱- عقائد الصدوق، ص ۳۰.

۲- اصل الشیعه و اصولها، ص ۱۳۲.

۳- که هیچ‌گونه باطلی نه از پیش رو و نه از پشت سر به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است، عقائد الامامیه، ص ۹۵.

ص: ۴۶

اینکه اهل بیت علیهم السلام و شیعیان، با وجود تورات و انجیل تحریف شده، خود را از قرآن بی‌نیاز می‌دانند، می‌خواهد به نتیجه‌ای که دلخواهش است، برسد؛ یعنی هرکس اعتقاد داشته باشد که با وجود کتاب‌های آسمانی، به قرآن نیازی ندارد، کافر و مرتد و از دایره اسلام بیرون است و شیعیان به دلالت این دو حدیث، چنین عقیده‌ای دارند. از این رو ایشان با همین دو حدیث ضعیف و نیز با معنایی که هیچ دلالتی بر آن ندارد، شیعه را تکفیر کرده و نسبت به احادیث صحیح زیادی که کلینی (ره) در کافی در باب فضل قرآن و فضیلت قرائت و عمل به آن آورده، بی‌اعتنا بوده است. در حالی که مرحوم کلینی (ره) بخشی جداگانه از کتاب کافی را به قرآن اختصاص داده و عنوان آن را «کتاب فضل القرآن» نامیده است و در آن ۱۲۴ حدیث در موضوعات گوناگون و باب‌های متنوع به یادگار گذاشته است که به برخی از عناوین این باب‌ها اشاره می‌شود:

باب فضل حامل القرآن؛ بابتی در فضیلت کسی که حامل قرآن باشد.

باب من يتعلم القرآن بمشقة؛ بابتی در ثواب کسی که قرآن را به سختی یاد گیرد.

باب من حفظ القرآن ثم نسيه؛ بابتی در حکم کسی که قرآن را حفظ نماید، سپس آن را فراموش کند.

باب البيوت التي يقرأ فيها القرآن؛ بابتی در فضیلت خانه‌هایی که در آنها قرآن خوانده می‌شود.

باب ثواب قراءة القرآن؛ بابتی در پاداش قرائت قرآن.

باب قراءة القرآن في المصحف؛ بابتی در فضیلت خواندن قرآن از روی نوشته قرآن.

باب ترتيل القرآن بالصوت الحسن؛ بابتی در پاداش ترتیل قرآن با صدای زیبا.

باب من يظهر الغشيه عند قراءة القرآن؛ بابتی در حکم کسی که هنگام قرآن خواندن، خود را به غش می‌زند.

باب في كم يقرأ القرآن ويختم؛ بابتی در مدت زمانی که قرآن خوانده و ختم شود.

باب في أن القرآن يرفع كما أنزل؛ بابتی در اینکه قرآن بالا می‌رود، همان‌گونه که نازل

ص: ۴۷

شده است.

باب فضل القرآن؛ بابتی در فضیلت قرآن. (۱)

درباره فضیلت کسی که به قرآن عمل می‌کند و آن را حفظ می‌نماید، روایتی صحیح از فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام آمده است که می‌فرماید: «حافظ قرآن که بدان عمل کند، همراه فرشتگان پیغامبر گرامی و نیکو کردار است» (۲). از جمله روایاتی که درباره سفارش به قرائت قرآن آمده، روایت صحیح حریر از امام صادق علیه السلام است که فرمود: «قرآن، عهد و فرمان خدا با خلقتش است. پس چه شایسته است که انسان مسلمان در عهد و فرمان او بنگرد و هر روز پنجاه آیه از آن را بخواند» (۳).

امام صادق علیه السلام در باب ثواب قرائت قرآن، در روایت صحیح (۴) فضیل بن یسار، می‌فرماید: چه چیز بازمی‌دارد تاجری را که در بازار مشغول تجارت است از اینکه چون شب‌هنگام به خانه بازمی‌گردد، نخواست تا یک سوره از قرآن بخواند و به جای هر آیه که می‌خواند، برایش ده حسنه نوشته شود و ده گناه از او پاک گردد. (۵). مرحوم کلینی (ره) در باب «الردّ إلى الكتاب و السیئة» روایاتی را آورده که دلالت می‌کنند، هیچ حلال و حرام و هیچ چیزی نیست که مردم به آن احتیاج داشته باشند، مگر اینکه در کتاب خدا و سنت پیامبرش (ص) آمده است.

۱- ر. ک: جزء دوم اصول کافی، از صص ۵۹۶ - ۶۳۴.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۰۳.

۳- همان، ص ۶۰۹.

۴- صحیح به روایتی گفته می‌شود که سند روایت با راویان عادل امامی به معصوم متصل شود. مترجم

۵- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۰۹.

ص: ۴۸

۴۸ از دیگر روایات این دسته، صحیحۀ حمّاد است که می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هیچ چیزی نیست، مگر اینکه درباره آن آیه قرآنی یا سُنتی وارد شده است» (۱).

در موثقه (۲) سماعه، راوی از امام کاظم علیه السلام می‌پرسد: «آیا همه چیز در کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) موجود است یا شما هم در آن، گفتاری دارید؟» حضرت فرمود: «همه چیز در کتاب خدا و سنت پیغمبرش هست» (۳).

در باب «الاحذ بالسنه و شواهد الكتاب» نیز روایاتی ذکر می‌کند که انسان را ملزم به عمل کردن به احادیثی می‌کنند که موافق با قرآن می‌باشند، و درباره احادیثی که مخالف با قرآن هستند، نیز حکم به دورانداختن می‌کنند.

از جمله آن روایات، صحیحۀ ایوب بن حُر است که می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: هر موضوعی باید به قرآن و سنت ارجاع شود و هر حدیثی که موافق قرآن نباشد، دروغی است خوش‌نما» (۴).

در این باب، هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام روایتی را نقل می‌کند که فرمود:

پیغمبر (ص) در منا سخنرانی کرده، فرمود: «ای مردم! آنچه از جانب من به شما رسید و موافق قرآن بود، آن را من گفته‌ام و آنچه به شما رسید و مخالف قرآن بود، من آن را نگفته‌ام» (۵).

بنابراین کسی که معتقد به این روایات باشد، نمی‌تواند ادعا کند که با وجود کتاب‌های انبیای گذشته - هرچند تحریف نشده باشند - از قرآن بی‌نیاز است. پس می‌توان نتیجه گرفت که تمسک بجستن اهل بیت علیهم السلام و شیعیان به قرآن مجید، اعتمادشان بر آن و استدلال کردن به وسیله آن، بر کسی پوشیده نیست و انکار این حقیقت، زورگویی آشکار و سفسطه‌ای روشن است.

۱- همان، ج ۱، ص ۶۱۱.

۲- موثقه به روایتی گفته می‌شود که سند روایت با راویان ثقه به معصوم متصل شود، هرچند برخی از آنان غیر امامی باشند.

۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۵۹.

۴- همان، ص ۶۹.

۵- همان.

ص: ۴۹

کشف حقیقت دوم

اشاره

ص: ۵۱

حقیقت دوم:**اشاره**

اعتقاد به جمع آوری و حفظ قرآن فقط توسط شیعه

[اعتقاد به جمع آوری و حفظ قرآن فقط توسط شیعه]**اشاره**

ابوبکر جزایری می‌نویسد: شیعیان اعتقاد دارند که کسی از صحابه پیامبر [(ص)] قرآن را گردآوری و حفظ نکرده، مگر علی و ائمه اهل بیت [علیهم السلام] .

حدیث اول

صاحب کتاب کافی این اعتقاد را ثابت کرده و با روایتی بر آن استدلال نموده است. کلینی از جابر نقل می‌کند که می‌گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: «جز دروغگو هیچ کس از مردم ادعا نکند که تمام قرآن را [چنان که نازل شده] جمع کرده است و کسی جز علی بن ابی طالب علیه السلام و امامان علیهم السلام پس از وی، آن را چنان که خدای تعالی فرستاده، جمع و نگهداری نکرده‌اند» .

پاسخ به جزایری: کلینی (ره) دسته‌ای از روایات را در باب «أنه لم یجمع القرآن کله إلا الأئمة علیهم السلام و أنهم یعلمون علمه کله»^(۱) آورده که یکی از آنها همان حدیثی است

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۸، کتاب الحجّه، باب «تمامی قرآن را جز ائمه علیهم السلام کسی دیگر جمع نکرده و تنها ایشان همه آن را می‌دانند» .

ص: ۵۲

که جزایری در بیان حقیقت دوم بدان استناد کرده که در سند این حدیث، «عمرو بن ابی‌مقدم» است که در وثاقت او اختلاف نظر است. علامه مجلسی (ره) می‌گوید: «در سند حدیث اول اختلاف شده است»^(۱) از کلمات بزرگان ظاهر می‌گردد که بیشتر علما به تضعیف او نظر دارند.^(۲)

به هر ترتیب، وثاقت این راوی با دلیل محکم و مورد اعتمادی ثابت نشده است و کلام علما درباره‌ی او مختلف است. ابن‌غضائری در جایی او را توثیق کرده و در سخنی دیگر، وی را تضعیف نموده است.

علامه حلی در کتاب خلاصه، یک‌بار او را در قسم اول (مخصوص راویان موثق) و یک‌بار در قسم دوم (مخصوص راویان ضعیف) ذکر کرده است.^(۳) ابن‌داوود نیز در رجالش چنین عمل کرده است.^(۴) بنابراین به علت مجهول بودن حال این راوی، نمی‌توان به حدیث وی اعتماد کرد.

حدیث دوم

کلینی از محمد بن حسین از محمد بن حسن از محمد بن سنان از عمار بن مروان از منخل از جابر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود: «جز اوصیای پیغمبر (ص) کسی نمی‌تواند ادعا کند ظاهر و باطن تمام قرآن نزد اوست». این حدیث نیز با وجود محمد بن سنان و منخل، ضعیف است. شرح حال محمد بن سنان قبلاً گذشت. اما منخل که نام کامل او «منخل بن جمیل اسدی» است، بسیار ضعیف است.

۱- مرآة العقول، ج ۳، ص ۲۰.

۲- ر. ک: تنقیح‌المقال، ج ۲، ص ۳۳۴ و رجال علامه، ص ۲۴۱.

۳- رجال علامه، صص ۱۲۰ و ۲۴۱.

۴- ر. ک: تنقیح‌المقال، ج ۲، ص ۳۲۴.

ص: ۵۳

نجاشی درباره او می گوید: «وی ضعیف و روایتش فاسد است»^(۱) ابن غضائری می گوید: «او ضعیف است و در مذهبش غلو وجود دارد»^(۲) علامه می گوید: «او کوفی و ضعیف است و در مذهبش غلو و مبالغه گویی وجود دارد» .

محمد بن مسعود می گوید: «از علی بن حسن^(۳) درباره منخل بن جمیل سؤال کردم، گفت: او چیزی نیست و متهم [به دروغگویی] است»^(۴) مامقانی می گوید: «همه علما بر ضعف او اتفاق نظر دارند»^(۵)

اما دیگر روایات این باب همگی دلالت می کنند که علم به تمام قرآن نزد ائمه اطهار علیهم السلام است؛ به چند نمونه از این روایات اشاره می کنیم:

- سلمه بن محرز می گوید:

شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: «از جمله علوم می که به ما داده شده، علم تفسیر قرآن و احکام آن و علم تغییر زمان و حوادث آن است. . . .» . سپس فرمود: «اگر رازنگه دارانی یا افراد مورد اطمینانی را می دیدیم، می گفتیم^(۶) و خداوند یاری رسان است» .

- عبدالاعلی مولی آل سام گوید:

شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «به خدا سوگند! من کتاب خدا را از آغاز تا پایانش می دانم؛ چنان که گویی در کف دست من است؛ در قرآن خبر آسمان

۱- رجال نجاشی، ج ۲، ص ۳۷۲.

۲- ر. ک: تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۴۷.

۳- در متن عربی علی بن الحسین آمده است. ولی در مصدر آن علی بن الحسن می باشد که مقصود از آن علی بن حسن بن علی بن فضال، استاد محمد بن مسعود عیاشی است. مترجم

۴- رجال علامه، ص ۲۶۱.

۵- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۴۷.

۶- مجلسی در مرآة العقول، ج ۳، صص ۳۲ و ۳۳ می گوید: «أوعیة» جمع وعاء است. . . ؛ یعنی قلب‌هایی که رازها را پنهان و محافظت می کنند.

ص: ۵۴

و زمین و خبر گذشته و آینده است؛ خدای عزوجل می‌فرماید: بیان هر چیز در آن است»^(۱)

- نیز عبدالرحمان بن کثیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به خدا سوگند! علم همه کتاب نزد ماست»^(۲)

- در حسنه^(۳) یا صحیحه بُرید بن معاویه آمده است:

برای امام باقر علیه السلام آیه شریفه قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ^(۴) را خواندم. حضرت فرمود: «خدا ما را قصد کرده و علی علیه السلام بعد از پیغمبر (ص)، اول ما و افضل ما و بهترین ما خاندان است»^(۵)

با توجه به اینکه در اینجا درصدد بیان معرفت ائمه علیهم السلام به علم کتاب خدا نیستیم، تنها به بررسی دو حدیث اول این باب می‌پردازیم؛ احادیثی که جزایری، حقیقت دوم خودش را بر اساس آنها بیان کرده است.

اشکال جزایری در دلالت این دو حدیث

اشاره

جزایری می‌گوید: این اعتقاد که جزائمه اهل بیت شخص دیگری از مسلمانان قرآن را جمع‌آوری و حفظ نکرده، فاسد و باطل است و هدف از این سخن، تکفیر همه مسلمانان، جزائمه اهل بیت و شیعیان آنهاست و همین در فساد و بطلان و شرّ بودن

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹.

۲- همان، ص ۲۳۰.

۳- حسنه به روایتی گفته می‌شود که با راویان امامی به معصوم متصل شود، برخی از آنان عادل و برخی دیگر ممدوح باشند. تردید مصنف در اینکه روایت صحیحه است یا حسنه، به علت وجود ابراهیم بن هاشم در سند حدیث است که گروهی او را توثیق کرده و گروهی او را ممدوح می‌دانند. مترجم

۴- بگو کافی است که خداوند کسی که علم کتاب [و آگاهی بر قرآن] نزد اوست، میان من و شما گواه باشند. رعد: ۴۳

۵- الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹.

ص: ۵۵

این عقیده کافی است.

پاسخ به جزایری: منظور از جمع آوری و حفظ قرآن در دو حدیث ذکر شده، جمع کردن سوره‌ها و آیات قرآن در یک کتاب نیست. بلکه مقصود، یکی از دو معنای زیر است:

معنای اول

منظور از جمع آوری و حفظ، علم به تفسیر قرآن و شناخت احکام و معارف آن است. شاهد این معنا فرموده امام علیه السلام در حدیث دوم است که فرمود: «جز اوصیای پیغمبر (ص) کسی را نرسد که ادعا کند ظاهر و باطن تمام قرآن نزد اوست».

از این روایت ظاهر می‌شود که اگر مراد از جمع آوری قرآن در این حدیث، جمع آوری الفاظ قرآن در یک کتاب باشد، بی‌شک بیشتر مسلمانان می‌توانستند ادعا کنند که تمام قرآن نزد آنهاست. اما ادعای علم به قرآن و شناخت آیات و معانی ظاهری و باطنی آن، همان گونه که خداوند متعال نازل فرموده است، فقط توسط اهل بیت پیامبر علیهم السلام صورت گرفته و هیچ کس چنین ادعایی نکرده است. فرموده امام علیه السلام به «ظاهر و باطن قرآن» نیز به همین مطلب اشاره دارد؛ زیرا این اصطلاح ظاهر و باطن قرآن (۱) درباره معانی قرآن به کار می‌رود، نه الفاظ آن و جمع کردن ظاهر و باطن قرآن، به معنای احاطه و اشراف بر معانی تمام آیات کتاب خداست. بنابراین اگر منظور از ظاهر، لفظ قرآن و مقصود از باطن، معنای آن است، در این صورت معنا چنین می‌شود: «به جز اوصیای پیغمبر (ص) هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که علم به همه الفاظ و معانی قرآن نزد اوست».

اگر مراد از جمع آوری قرآن، همان جمع کردن کامل الفاظ آن در یک کتاب باشد، به هیچ وجه درست نیست که بگوییم، جز امام علی علیه السلام، ائمه دیگر علیهم السلام نیز قرآن را جمع

۱- ظاهر: آنچه معنایش روشن باشد؛ باطن: آنچه تأویلش پنهان باشد.

ص: ۵۶

کرده‌اند؛ زیرا اگر حضرت علی علیه السلام قرآن را جمع کرده باشد، چگونه برای ائمه دیگر ممکن می‌شود جمع کردن آنچه قبلاً جمع شده است؟!

از ظاهر احادیث برمی‌آید که همه روایات این باب برای تأکید این حقیقت بیان شده‌اند که ائمه اهل بیت علیهم السلام، تفسیر قرآن و تمام معانی آن را می‌دانستند و احکام قرآن را آن‌چنان که خدا اراده کرده، می‌شناختند و هیچ‌کس از این امت نمی‌تواند چنین ادعایی بکند. اما معنایی که جزایری برای جمع قرآن بیان کرده، از این دو حدیث و دیگر احادیث این باب فهمیده نمی‌شود.

معنای دوم

مقصود از جمع آوری قرآن، آن‌چنان که نازل شده، یعنی گردآوری آن در یک کتاب؛ به این ترتیب که آیات منسوخ قبل از ناسخ و آیات مکی قبل از مدنی و به ترتیب نزول آیات باشد و جمع آوری قرآن به این صورت برای هیچ‌یک از امت پیامبر (ص) حاصل نشد، مگر برای حضرت علی علیه السلام.

روایتی را ابن سعد و ابن ابی‌داوود و غیر این دو، از محمد بن سیرین نقل کرده‌اند که می‌گوید:

هنگامی که پیامبر (ص) از دنیا رفت، حضرت علی علیه السلام در بیعت با ابوبکر تأخیر کرد. ابوبکر او را ملاقات کرد و گفت: «آیا از امیرشدن ما ناخرسندی؟» فرمود: «نه. ولی با خود سوگند خوردم که جز برای نماز، عبا بر دوش نگذارم تا اینکه قرآن را جمع آوری کنم». و گمان همه این بود که ایشان قرآن را به ترتیب نزول آیات جمع کرده است. محمدبن سیرین می‌گوید: «اگر کسی دستش به آن کتاب برسد، به علم حقیقی دست یافته است»^(۱)

۱- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۸؛ المصاحف، ص ۱۶؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۳؛ الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۲۷؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۵۵۸؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ الفهرست ابن ندیم، ص ۴۱.

ص: ۵۷

سیوطی می گوید:

ابن اشته در مصاحف، این حدیث را به صورت دیگر از ابن سیرین نقل کرده است که در آن آمده، او (علی علیه السلام) در مصحف خودش، ناسخ و منسوخ را نوشته است. ابن سیرین می گوید: «به جست و جوی آن کتاب پرداختم و نامه‌ای در این باره به مدینه نوشتم، ولی آن را نیافتم» (۱).

لوازم مترتب بر این دو حدیث از منظر جزایری

لازم اول: تکفیر مسلمانان غیر شیعه

گفته ابوبکر جزایری که، هدف از این اعتقاد، تکفیر همه مسلمانان به جز ائمه اهل بیت و شیعیان آنهاست، گفتاری مردود و باطل است؛ زیرا اعتقاد به اینکه اهل بیت علیهم السلام ظاهر و باطن تمام قرآن را جمع آوری کرده‌اند، یعنی علم به تفسیر قرآن داشته و معانی و احکام قرآن را آن گونه که خدا اراده کرده است، فهمیده‌اند و کسی جز آنها چنین علم و شناختی ندارد، مستلزم تکفیر هیچ یک از اهل قبله نیست؛ بلکه این مسئله از باب تمام کردن نعمت از سوی خداوند بر این امت است که میان آنان امامانی هدایتگر به سوی حق و عدالت قرار داده است.

اگر هم فرض کنیم که مراد از جمع قرآن در اینجا، همان جمع آوری الفاظ قرآن باشد، چنان که جزایری گمان کرده، باز هم مستلزم تکفیر هیچ یک از مسلمانان نیست؛ زیرا قرآن کامل فقط نزد ائمه علیهم السلام و شیعیان آنهاست و درباره مسلمانانی که قرآن را به صورت ناقص گرفته‌اند، که بعضی از آیات یا کلمات آن افتاده است، می توان احتمال داد که آن مقدار نقص و افتادگی، از مسائلی باشد که اعتقاد به آنها واجب و لازم نیست و جهل به آن، ضرری به اعتقاد یک مسلمان وارد نمی کند. اگر شناختن و اعتقادداشتن

ص: ۵۸

به تمام آنچه در قرآن است، لازم بود، بر هر مسلمانی واجب می‌شد که به تمام علوم قرآن و احکام آن، علم، و به معانی آن، شناخت پیدا کرده و به مضامین آن معانی نیز معتقد گردد. در حالی که هیچ کس چنین حرفی را نمی‌زند. ابوبکر جزیری در ادامه سخن خود، لوازم این اعتقاد را، که از میان امت، فقط اهل بیت علیهم السلام الفاظ کامل قرآن را جمع آوری کرده‌اند، بیان می‌کند و چون ثابت کردیم فهم جزیری از «جمع قرآن» درست نیست، دیگر نیازی نیست که به آن لوازم باطل پاسخ داده شود، اما برای اینکه باطل بودن آنها آشکار گردد، آنها را بیان می‌کنیم.

لازم دوم: دروغگو شمردن حافظان قرآن

جزیری می‌نویسد: لازمه این اعتقاد، دروغگو شمردن کسانی است که جمع و حفظ قرآن را در سینه یا در مصحف خویش ادعا کرده‌اند؛ همانند عثمان و ابی بن کعب و زید بن ثابت و عبدالله بن مسعود و صدها نفر دیگر از صحابه رسول الله [ص]. پاسخ به جزیری: حدیث مذکور به صراحت دلالت دارد بر اینکه اگر کسی جز ائمه اهل بیت علیهم السلام ادعا کند که به احکام قرآن علم داشته و معانی ظاهری و باطنی آن را، چنان که خداوند اراده فرموده است، می‌فهمد، دروغگوست. اما بر دروغگو شمردن کسی که قرآن را در سینه حفظ کرده یا آن را در مصحف جمع کرده باشد، هیچ دلالتی ندارد. بلکه در حفظ کردن قرآن به این معنا، جای شک و تردید نیست؛ زیرا بسیاری از مردم، حتی نوجوانانی که هنوز به بلوغ نرسیده‌اند، می‌توانند آن را حفظ کنند. آری اگر مراد از «جمع قرآن» جمع آوری آن به ترتیب نزول آن باشد، یعنی قرار گرفتن منسوخ قبل از ناسخ و آیات مکی قبل از مدنی، در این صورت صحیح است که بگوییم هر کس ادعای حفظ و جمع قرآن بر این معنا را داشته باشد، دروغگوست؛ زیرا هیچ یک از صحابه پیامبر (ص) جز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین کاری را نکرده و چنین علمی را دارا نیست. شاهد این مدعا روایاتی است که اهل تسنن نقل کرده‌اند.

ص: ۵۹

ابونعیم اصفهانی و ابن عساکر و عده‌ای دیگر، روایتی را از عبدالله بن مسعود نقل کرده‌اند که می‌گوید: «قرآن بر هفت حرف نازل شده و برای هر حرفی، ظاهر و باطنی است و همانا علم ظاهر و باطن نزد علی بن ابی‌طالب علیه السلام است» (۱).

امیرالمؤمنین علیه السلام بارها از این حقیقت خبر داده است. به طوری که در روایت ابن سعد و ابونعیم و عده‌ای دیگر، می‌خوانیم که حضرت علی علیه السلام فرمود:

به خدا قسم! هیچ آیه‌ای نازل نشد، مگر اینکه دانستم درباره‌ی چه چیزی و در کجا و بر نفع یا ضرر چه کسی نازل شده است. همانا پروردگرم به من دلی روشن و پرفهم و زبانی راستگو و گویا بخشیده است. (۲).

در نقل دیگر، ابن سعد و عده‌ای دیگر، از امام علی علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «از من درباره‌ی کتاب خدا پرسید؛ زیرا هیچ آیه‌ای نیست مگر اینکه می‌دانم در شب نازل شده یا در روز، در دشت نازل شده یا در کوه» (۳).

لازم سوم: گمراه‌دانستن همه مسلمانان، غیر از شیعه

جزایری می‌گوید: [و لازم می‌آید] گمراهی همه مسلمانان، مگر شیعیان اهل بیت؛ زیرا کسی که فقط به بعضی از قرآن عمل کند، در کفر و گمراهی او تردیدی نیست؛ چون احتمال دارد آن قسمتی از قرآن که به دست مسلمانان نرسیده باشد، شامل مطالبی از نوع عقاید و عبادات و آداب و احکام باشد.

پاسخ به جزایری: ما قبلاً مقصود و مفهوم حدیث را توضیح دادیم و با توجه به معنایی که برای آن شد، این روایت هیچ‌گاه مستلزم کفر و گمراهی مسلمانان نمی‌شود. برخلاف آنچه جزایری بیان می‌کند، حتی اگر معانی حدیث همان باشد که او گمان

۱- حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵؛ زندگی‌نامه امیرالمؤمنین از تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۳۲.

۲- حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۸؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۸.

۳- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۸.

ص: ۶۰

کرده، باز هم لازم نمی‌آید کسی از اهل قبله را تکفیر کنیم. همچنین سخن وی که می‌گوید «کسی که فقط به بعضی از قرآن عمل کند، در کفر و گمراهی او تردیدی نیست» نادرست است؛ زیرا کسی که قرآن را به صورت ناقص دریافت کند و به آن عمل نماید، تا جایی که ضرورتی از دین را، که ضروری بودن آن معلوم باشد، انکار نکند، تکفیر او جایز نیست.

دلیلی هم که جزایری برای ادعای خود می‌آورد و می‌گوید: (زیرا خدا را به تمام آنچه تشریح کرده، عبادت نکرده است)، درست نیست؛ زیرا بر فرض کم شدن چیزی از قرآن، احتمال دارد آن افتادگی از واجبات عبادی نباشد و اگر هم از واجبات باشد، در سنت شریف نبوی بیان شده است. علاوه بر این، کسی که بعضی از تکالیف شرعی خود را به دلیل عذری همچون جهل به حکم و مانند آن انجام ندهد، به کفر و گمراهی متّصف نمی‌شود.

در پاسخ به این قسمت از سخن جزایری که می‌گوید: «زیرا احتمال دارد آن قسمت از قرآن که به دست مسلمانان نرسیده، شامل عقاید و عبادات و آداب و احکام باشد»، باید گفت: احتمال وجود چنین مطالبی نمی‌تواند رافع احتمال عدم وجود آنها باشد و ممکن است آن چیزی که بر فرض از قرآن کم شده، از نوع آداب و مستحبات باشد، نه از اصولی که اعتقاد به آنها واجب باشد. حتی اگر بپذیریم آن نقص در قرآن، از اصولی بوده که اعتقاد به آنها واجب است، باز هم لازم نمی‌آید کسی را تکفیر کنیم؛ زیرا احتمال دارد آن عقائد، در سنت متواتر پیامبر (ص) آمده باشد و مسلمانان به آنها عمل کرده باشند.

لازم چهارم: تکذیب خداوند متعال

ابوبکر جزایری می‌نویسد: لازمه این اعتقاد، تکذیب خداوند متعال در آیه شریفه **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذُّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۱)** است و تکذیب خداوند، بالاترین نوع کفر است.

۱- بی‌تردید، ما قرآن را نازل کردیم و ما به‌طور قطع نگهدار آنیم. حجر: ۹.

ص: ۶۱

پاسخ به جزایری: این اعتقاد که خداوند متعال، فهم معانی ظاهری و باطنی قرآن و شناخت تمام احکام آن را به اهل بیت علیهم السلام اختصاص داده است، موجب تکذیب خدای متعال و پیامبرش (ص) نمی‌شود. حتی اگر بگوییم جز اهل بیت علیهم السلام هیچ کس قرآن را آن‌چنان که نازل شده، جمع‌آوری نکرده است، باز هم این گفته با آیه مبارکه منافات ندارد؛ زیرا نتیجه این می‌شود که همانا خداوند، قرآن را به وسیله امامان بر حق، حفظ و نگهداری کرده است.

اگر این روایت ضعیف کافی، که دلالت می‌کند بر اینکه اهل بیت علیهم السلام قرآن را به معنایی که گفتیم جمع‌آوری کرده‌اند، مستلزم تکذیب خدای متعال در آیه شریفه مذکور (۱) باشد، پس روایات زیادی که اهل سنت نقل کرده و بر سقوط برخی کلمات، آیات و حتی سوره‌هایی از قرآن کریم دلالت دارد و اهل سنت آن را صحیح می‌دانند چه نتیجه‌ای در پی خواهد داشت. آیا این گونه روایات، مستلزم تکذیب خداوند متعال در حفظ و نگهداری کتاب عزیز نیست؟! به خصوص که اهل سنت به وجود قرآنی غیر از این قرآن که در دست مسلمانان است، اعتقاد ندارند! (۲) در اینجا به تعدادی از این روایات در قالب چند دسته اشاره می‌کنیم:

دسته اول: روایاتی است که بیانگر از بین رفتن و کم شدن تعدادی از سوره‌های قرآن است؛ مانند روایتی که مسلم و دیگران، از ابی‌الاسود نقل کرده‌اند که می‌گوید:

ابوموسی اشعری، قاریان بصره را طلیید؛ سیصد نفر از آنان نزد وی آمدند. ابوموسی به آنها گفت: «شما بهترین مردم و قاریان اهل بصره هستید. پس

۱- حجر: ۹.

۲- اگر کسی به وجود قرآنی غیر از این قرآن رایج اعتقاد داشته باشد، وجود روایاتی که دلالت بر کم شدن سوره یا آیاتی از قرآن دارد، تکذیب خداوند نخواهد بود؛ زیرا خداوند قرآن اصلی را به دست کسانی حفظ کرده است. ولی با وجود اعتقاد به اینکه قرآنی غیر از این قرآن وجود ندارد، لازمه‌ی حادثی که اهل سنت در کم شدن بعضی از آیات یا سوره‌ها نقل کرده‌اند این است که خداوند دروغ گفته و قرآنش را حفظ نکرده است. مترجم

ص: ۶۲

قرآن را زیاد تلاوت کنید؛ زیرا زمانی طولانی نخواهد گذشت که دل‌های شما سخت می‌گردد، چنان‌که دل کسانی که قبل از شما بودند سخت شد. ما سوره‌ای را می‌خواندیم که در طولانی و تندبودن، مثل سوره براءت بود که همه آیاتش را فراموش کرده‌ام، مگر این مقدار از آن: لو كان لابن آدم مال لابتغى وادياً ثالثاً ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب (۱) و سوره‌ای را می‌خواندیم که شبیه به یکی از مسَبِّحات (۲) بود. ولی آن را فراموش کردم و فقط چند آیه از آن را حفظم: يا أيها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون فتكتب شهادة في أعناقكم فتسألون عنها يوم القيامة (۳)

دسته دوم: روایاتی که بر کاستی سوره‌های براءت و احزاب دلالت می‌کند.

حاکم [نیشابوری] و هیشمی و عده‌ای دیگر، از حدیث نقل کرده‌اند که گفته است: «شما یک چهارم سوره‌ای را می‌خوانید و آن را سوره «توبه» می‌نامید، در حالی که نام آن، سوره عذاب است» (۴)

روایتی را حاکم نیشابوری آورده و آن را صحیح شمرده و احمد بن حنبل نیز نقل کرده - که ما از او نقل می‌کنیم - و سیوطی و بیهقی و طیالسی و دیگران نیز این حدیث را از زر بن حبیش نقل کرده‌اند که می‌گوید:

۱- اگر برای فرزند آدم دو بیابان [پر] از مال بود به دنبال بیابان سوم می‌گشت، و شکم فرزند آدم را چیزی جز خاک پر نمی‌کند.

۲- به سوره‌هایی می‌گویند که با کلمه «سَبَّح و یَسْبَح» آغاز شده باشند. [و شامل پنج سوره: حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن است].

۳- مستدرک، ج ۲، ص ۳۳۱؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۸ حاکم نیشابوری می‌گوید: سند این حدیث، صحیح است و بخاری و مسلم آن را نیاورده‌اند، ذهبی نیز با حاکم نیشابوری هم‌نظر است. طبرانی آن را در اوسط آورده و رجال حدیث، بر مبنای اهل سنت ثقه‌اند.

۴- مستدرک، ج ۲، ص ۳۳۱؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۸ حاکم نیشابوری می‌گوید: سند این حدیث، صحیح است و بخاری و مسلم آن را نیاورده‌اند، ذهبی نیز با حاکم نیشابوری هم‌نظر است. طبرانی آن را در اوسط آورده و رجال حدیث، بر مبنای اهل سنت ثقه‌اند.

ص: ۶۳

می‌شماری؟» گفتیم: «۷۳ آیه». گفت: «فقط همین؟! من این سوره را به مقدار سوره بقره دیدم و در آن، این آیه را می‌خواندیم: «الشیخ و الشیخه إذا زنيا فارجموهما البتة نکالاً من الله و الله علیم حکیم» . (۱)

این روایت با عبارت دیگری نیز آمده است که اُبی بن کعب گفت: «سوره احزاب را به چند آیه می‌خوانید؟» راوی می‌گوید: «هفتاد و چند آیه». اُبی گفت: «به درستی که این سوره را با رسول خدا [(ص)] به اندازه بقره یا بیشتر می‌خواندیم و در آن آیه رجم بود» . (۲)

دسته سوم: روایاتی است که دلالت می‌کند بر از بین رفتن آیاتی از قرآن که به چند مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. آیه رجم: بخاری، مسلم، - لفظ روایت از مسلم است - ترمذی، ابوداؤد، ابن جامعه، مالک، احمد، حاکم، بیهقی، هیثمی و دیگران، از عبدالله بن عباس روایت کرده‌اند که:

عمر بن خطاب درحالی که بر منبر رسول خدا [(ص)] نشسته بود، گفت: «همانا خداوند، محمد [(ص)] را به حق برانگیخت و قرآن را بر او نازل کرد و از آنچه بر او نازل شد، آیه رجم بود. آن آیه را می‌خواندیم و به حافظه سپردیم و فهمیدیم. رسول خدا [(ص)] رجم کرد و ما هم بعد از او رجم کردیم.

پس می‌ترسم اگر بر مردم، زمان طولانی بگذرد، کسی بگوید ما آیه رجم را

۱- پیرمرد و پیرزن هرگاه زنا کنند، پس آنها را سنگسار کنید، البته این مجازاتی از جانب خداست و خداوند دانا و حکیم است. مستدرک، ج ۴، ص ۳۵۹؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۳۲؛ السنن الکبری، ج ۸، ص ۲۱۱؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۴۸۰؛ مسند ابی داؤد طیالسی، ص ۷۳؛ درالمنثور، ج ۶، ص ۵۵۸ از عبدالرزاق در «المصنف» و طیالسی و سعید ابن منصور و عبدالله بن احمد در «زوائد المسند» و ابن منیع و نسائی و ابن منذر و ابن انباری در «المصاحف» و دارقطنی در «الأفراد» و حاکم و ابن مردویه و ضیاء در «المختار» نقل کرده است. این حدیثی است که سندش صحیح است، ولی صحیح بخاری و مسلم آن را نیاورده‌اند.

۲- مسند احمد، ج ۵، ص ۱۳۲.

ص: ۶۴

در کتاب خدا نمی‌یابیم؛ آن‌گاه به سبب ترک واجبی که خدا نازل فرموده، گمراه گردند. . .» (۱)

طبق روایت ابی‌داوود، عمر می‌گوید: «به خدا قسم اگر نبود که مردم گویند: عمر چیزی را به کتاب خدای عزوجل اضافه کرده، حتماً آیه رجم را در کتاب خدا می‌نوشتیم» (۲)

طبق روایت موطاً نیز عمر گفته است:

برحذر باشید از اینکه به سبب آیه رجم به هلاکت برسید، به اینکه گوینده‌ای بگوید: «دو حد از حدود را در کتاب خدا نمی‌یابیم». به تحقیق که رسول خدا [(ص)] و ما، به حکم رجم عمل کردیم و سوگند به آنکه جانم در دست اوست، اگر مردم نگویند که عمر در کتاب خدا دست بُرد، حتماً آن را می‌نوشتیم:

«الشیخ و الشیخه فارجموهما البتة» (۳)؛ زیرا ما آن را تلاوت می‌کردیم. (۴)

حاکم از ابی‌امامه نقل می‌کند که خاله‌اش به او خبر داد: رسول خدا [(ص)] آیه رجم را بر ما خواند: «الشیخ و الشیخه فارجموهما البتة بما قضیا من اللذة» (۵). (۶)

۱- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۱۷؛ صحیح بخاری، ج ۸، صص ۲۰۸ و ۲۰۹؛ سنن ترمذی، ج ۴، صص ۳۸ و ۳۹؛ سنن ابی‌داوود، ج ۴، صص ۱۴۴ و ۱۴۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۳۵۹؛ موطاً [ابن مالک]، ص ۴۵۸؛ مستدرک، ج ۴، ص ۳۵۹؛ این روایت را صحیح دانسته و ذهبی نیز با او هم‌نظر است. السنن الکبری، ج ۸، صص ۲۱۲ و ۲۱۳؛ مجمع‌الزوائد، ج ۶، ص ۵ و ۶.

۲- سنن ابی‌داوود، ج ۴، صص ۱۴۴ و ۱۴۵ و البانی در صحیح سنن ابی‌داوود، ج ۳، ص ۸۳۵ آن را صحیح شمرده است؛ إرواء الغلیل، ج ۸، ص ۳؛ زرکشی در البرهان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۳۶ گفته: ظاهر سخن عمر اگر نبود که مردم می‌گویند. . . تا آخر این است که نوشتن آیه سنگسار جایز است و فقط ترس از گفته مردم او را از نوشتن بازداشته است؛ چه بسا چیزی که خودش جایز است، ولی مانعی خارجی از انجام آن جلوگیری می‌کند و اگر یک مطلب جایز باشد، لازم است ثبت شدن آن؛ زیرا ثبت شدن، شأن نوشته است.

۳- پیرمرد و پیرزن [زناکار] را سنگسار کنید.

۴- موطاً، ص ۴۵۸.

۵- هرگاه پیرمرد و پیرزن زنا کنند، پس البته آنها را سنگسار کنید به خاطر لذتی که برده‌اند.

۶- مستدرک [بر صحیح بخاری و مسلم] ج ۴، ص ۳۵۹؛ و حاکم گوید: «این حدیثی است که سندش صحیح است و آن دو بخاری و مسلم به این شکل نیاورده‌اند». ذهبی هم با او موافق است.

ص: ۶۵

۲. آیه دوم: این آیه در حدیثی طولانی که بخاری از ابن عباس نقل کرده، به نقل از عمر آمده است:

یکی از آیاتی که از کتاب خدا می‌خواندیم، این بود: «أَنْ لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ، فَإِنَّهُ كَفَرٌ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ» در نقلی دیگر آمده است: «إِنْ كَفَرًا بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ»^(۱)

۳. آیه سوم: بیان این آیه، در دسته اول گذشت و آن، آیه «لَوْ كَانَ لابن آدم وادیان من مال لا بتغى وادياً ثالثاً و لا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب»^(۲)

احمد بن حنبل و عده‌ای دیگر، روایتی را از ابن عباس نقل می‌کنند که می‌گوید:

مردی نزد عمر آمد و از او کمک خواست؛ عمر پی‌درپی به سر و وضع او نگاه می‌کرد تا نشانه‌های دست‌تنگی را در او بیابد. عمر به او گفت: «چقدر مال داری؟» گفت: «چهل شتر دارم». ابن عباس گفت: «خدا و رسولش [ص] راست گفتند: اگر برای فرزند آدم دو بیابان از طلا بود، به دنبال بیابان سوم می‌گشت و شکم فرزند آدم را چیزی جز خاک پُر نمی‌کند و خداوند توبه کسی که توبه کند، می‌پذیرد». عمر گفت: «این چه بود که خواندی؟» گفتم: «این آیات را اُبی بن کعب برای من خوانده است». عمر گفت: «پس با هم به نزد وی برویم». وقتی پیش اُبی رسیدند، عمر گفت: «ابن عباس چه می‌گوید؟» اُبی گفت: «رسول خدا [ص] این چنین برای من خوانده است». عمر گفت: «آیا آن را در مصحف نوشته‌ای؟» گفت: «آری»^(۳)

۱- از پدران خود بیزار نگردید؛ زیرا این برای شما کفر است که از پدران خود بیزار باشید؛ صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۱۰.

۲- اگر برای فرزند آدم دو بیابان [پر] از مال بود به دنبال بیابان سوم می‌گشت و شکم فرزند آدم را چیزی جز خاک پُر نمی‌کند.

۳- از مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۴۱؛ هیثمی می‌گوید: «احمد آن را روایت کرده و رجال آن صحیح هستند».

ص: ۶۶

روایتی را ترمذی - لفظ روایت از اوست - و احمد بن حنبل و طیالسی و حاکم نیشابوری و سیوطی و هیثمی و دیگران، از ابی بن کعب نقل کرده‌اند که پیامبر (ص) به او فرمود:

همانا خداوند به من امر فرموده تا بر تو [آیاتی را] قرائت کنم. پس برای او قرائت فرمود: **لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ (۱)** و در این سوره چنین قرائت فرمود:

«إِنَّ ذَاتَ الدِّينِ عِنْدَ اللَّهِ الْخَفِيَّةُ الْمَسْلُومَةُ لَا الْيَهُودِيَّةُ وَلَا النَّصْرَانِيَّةُ مِنْ يَعْمَلُ خَيْرًا فَلَنْ يَكْفُرَهُ» (۲) و همچنین برایش قرائت فرمود: «لَوْ أَنَّ لِابْنِ آدَمَ وَادِيًا مِنْ مَالٍ لَابْتَغَىٰ إِلَيْهِ وَادِيًا ثَانِيًا و لَوْ كَانَ ثَانِيًا لَابْتَغَىٰ إِلَيْهِ وَادِيًا ثَالِثًا و لَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التَّرَابَ و يَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ تَابَ» (۳)

دسته چهارم: روایاتی که دلالت دارند که در بعضی از آیات، کلماتی کم یا اضافه شده است؛ از جمله آنها، روایت بخاری است که می‌گوید:

ابودرداء از علقمه سؤال می‌کند: عبدالله بن مسعود چگونه آیات **وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ (۴)** را قرائت می‌کرد؟ گفتم: **الدَّكْرَ وَالْأُنْثَىٰ**، ابودرداء گفت: «همواره آنها به‌خاطر چیزی که از پیامبر [ص] شنیده بودم، مرا خوار و ذلیل می‌کردند» (۵)

۱- بینه: ۱.

۲- اصل دین نزد خدا، دین خفیه اسلام است، نه یهودیت و نه نصرانیت؛ هر کس عمل خیر انجام دهد، هرگز پاداشش کفران نشود.

۳- اگر برای فرزند آدم بیابانی از مال می‌بود، هر آینه به دنبال بیابان دوم می‌گشت و اگر بیابان دوم را می‌داشت، به دنبال بیابان سوم می‌گشت و شکم فرزند آدم را چیزی جز خاک پُر نمی‌کند و خدا توبه کسی که توبه کند، می‌پذیرد. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۵، ترمذی می‌گوید: «این حدیث، حسن و صحیح است»؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۳۲؛ مسند ابی داوود طیالسی، ص ۷۳؛ مستدرک [بر صحیحین]، ج ۲، صص ۲۲۴ و ۵۳۱؛ حاکم در دو جا می‌گوید: «سند این حدیث صحیح است، ولی آنها بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند». ذهبی نیز با او هم عقیده است. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۴۰؛ الدر المنثور، ج ۸، ص ۶۸۸؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۵۳۶.

۴- اللیل: ۱ و ۲.

۵- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۱.

ص: ۶۷

در روایت دیگری چنین آمده است:

پس قرائت کرد: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ وَالذَّكْرِ وَالنُّثَىٰ» پس گفت: «پیامبر [ص] آن را برای من دهان به دهان (بدون واسطه) قرائت فرمود و همواره آنها [سخن] مرا رد می‌کردند» (۱)

از دیگر روایات، روایتی است که حاکم و عده‌ای دیگر، از حضرت علی علیه السلام نقل کرده‌اند که ایشان قرائت فرموده است: «وَالْعَصْرِ وَنَوَائِبِ الدَّهْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» (۲)

مسلم و عده‌ای دیگر، در روایتی از ابی‌یونس (آزادشده عایشه) نقل کرده‌اند که گفت:

عایشه به من دستور داد تا قرآنی برای او بنویسم و به من گفت: «هر وقت به آیه حَافِظُوا عَلَيَّ الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ (۳) رسیدی، به من خبر بده. وقتی به آن آیه رسیدم، به او خبر دادم، و او بر من چنین املاء کرد: «حَافِظُوا عَلَيَّ الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَالصَّلَاةِ الْعَصْرِ وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ». عایشه گفت: «این آیه را از رسول خدا [ص] شنیدم» (۴)

دسته پنجم: روایاتی که دلالت دارند معوذتین (سوره فلق و ناس) جزء قرآن نیستند.

در این زمینه می‌توان اشاره کرد به روایتی که عبدالله بن احمد بن حنبل در اضافات مسندش از عبدالرحمان بن یزید آورده است که می‌گوید: «عبدالله بن مسعود، معوذتین

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۵.

۲- مستدرک، ج ۲، ص ۵۳۴؛ حاکم می‌گوید: «سند حدیث صحیح است و آنها بخاری و مسلم آن را نیاورده‌اند». ذهبی نیز با او هم عقیده است؛ الدر المنثور، ج ۸، ص ۶۲۱؛ تفسیر طبری، ج ۳۰، ص ۱۸۷.

۳- بقره: ۲۳۸.

۴- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۳۷؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۱۷؛ سنن نسائی، ج ۱، ص ۲۳۶؛ سنن ابی‌داوود، ج ۱، ص ۱۱۲.

ص: ۶۸

را از قرآن‌های خودش پاک می‌کرد و می‌گفت: این دو از کتاب خدا نیستند» (۱).

سیوطی می‌گوید:

احمد و بزار و طبرانی و ابن مردویه، از طریق صحیح از ابن عباس و ابن مسعود نقل کردند که او معوذتین را از قرآن پاک می‌کرد و می‌گفت: «قرآن را با غیر قرآن در هم نیامیزید؛ همانا آنها از کتاب خدا نیستند. پیامبر فقط دستور فرموده بود که به وسیله آن دو،

استعاذه و پناه جویند و هیچ‌گاه ابن مسعود آن دو سوره را قرائت نمی‌کرد» (۲).

این در حالی است که آنها از پیامبر (ص) روایت کرده‌اند به اینکه حضرت فرموده است: «هرکس دوست داشته باشد قرآن را نو و

تازه بخواند، آن‌چنان که نازل شده، پس آن را بر طبق قرائت ابن ام عبد (ابن مسعود) قرائت نماید» (۳).

از ابن عباس روایت شده است:

پیامبر [(ص)] در هر سال، یک بار قرآن را بر جبرئیل علیه السلام عرضه می‌کرد. هنگامی که سال وفات ایشان فرا رسید، دو بار

قرآن را بر او عرضه کرد و آخرین قرائت قرآن، قرائت عبدالله بود. (۴).

۱- مسند احمد بن حنبل، ج ۵، صص ۱۲۹ و ۱۳۰؛ هیشمی در مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۴۹ آن را آورده و گفته است: عبدالله بن

احمد و طبرانی نیز آن را روایت کرده‌اند که رجال روایت عبدالله، صحیح و رجال روایت طبرانی، ثقه هستند.

۲- الدر المنثور، ج ۸، ص ۶۸۳؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۴۹، هیشمی گوید: «بزار و طبرانی هم آن را روایت کرده‌اند و رجال سند

روایت آنها همگی ثقه هستند».

۳- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۹؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۷، ۲۶، ۳۸، ۴۴۵ و ۴۵۴؛ مستدرک، ج ۳، صص ۲۲۷ و ۳۱۸؛ حاکم گفته

است: «این روایت طبق شرایط شیخین مسلم و بخاری صحیح است». ذهبی با او هم‌نظر است. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۸۷ روایت

را از طریق آورده که رجال بعضی از آن طریق‌ها ثقه هستند؛ البانی در صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۹ روایت را صحیح

دانسته است؛ سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۵، ص ۳۷۹.

۴- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۸۸، هیشمی می‌گوید: «احمد و بزار آن را روایت کرده‌اند. اما رجال سند روایت احمد صحیح است».

ص: ۶۹

از مسروق روایت کرده‌اند که می‌گوید:

در محضر عبدالله بن عمرو صحبت از ابن مسعود شد؛ او گفت: «وی مردی است که پیوسته او را دوست می‌دارم؛ از رسول خدا [ص] شنیدم که می‌فرمود: قرآن را از چهار نفر یاد بگیرید: از عبدالله بن مسعود - از نام او شروع کرد - و سالم، (آزادشده ابی حذیفه) و معاذ بن جبل و ابی بن کعب» (۱).

فخر رازی می‌گوید:

اگر بگوییم این دو سوره، از قرآن و به صورت متواتر در زمان ابن مسعود بوده‌اند، لازم می‌آید کافر شمردن کسی که قرآن بودن این دو سوره را انکار نماید و اگر بگوییم آنها جزء قرآن هستند، ولی در زمان ابن مسعود به حد تواتر نرسیده‌اند، لازم می‌آید که بعضی از قرآن به حد تواتر نرسیده باشد. آن‌گاه می‌گوید: «و این گره مشکل و سختی است» (۲).

با توجه به این روایات که مشتق از خروار است، از آقای جزایری سؤال می‌کنیم: آیا این همه روایات صحیح دلالت بر دروغ شمردن کلام خدای تعالی در آیه *إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ* نمی‌کنند؟

شاید ایشان بگویند این احادیث و مانند اینها دلالت بر نسخ تلاوت بعضی از آیات قرآن کریم دارد؛ یعنی آیاتی مانند آیه رجم، در ابتدا جزء قرآن بود و بر پیامبر (ص) نیز نازل شده بود. ولی بعدها منسوخ گشت و به دستور پیامبر (ص) از قرآن‌ها حذف شد و ایشان خواندن آن آیات را به قصد تعبد (اینکه جزء قرآن باشند)، نهی فرمود. در این صورت به آقای جزایری چنین می‌گوییم: اولاً ظاهر بسیاری از احادیث آورده‌شده، این حرف شما را رد می‌کند؛ مانند سخن عمر، «اگر نبود که مردم می‌گویند عمر در کتاب

۱- صحیح بخاری، ج ۵، صص ۳۴ و ۴۵؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۱۳؛ سنن ترمذی، ج ۵، صص ۲۲۵ و ۵۲۷.

۲- فتح الباری، ج ۸، ص ۶۰۴.

ص: ۷۰

خدا دست بُرد و چیزی اضافه کرد، هر آینه آن را می‌نوشتیم» که دلالت بر داخل بودن این آیه در کتاب خدا می‌کند. ولی عمر از ترس گفته مردم، از نوشتن آن در قرآن خودداری کرده است؛ همچنین مانند وقتی که عمر از اُبی بن کعب سؤال کرد: «آیا آیه شکم فرزند آدم را چیزی جز خاک پُر نمی‌کند در قرآن آمده است؟» او در پاسخ گفت: «آری». این احادیث به روشنی دلالت می‌کند که این آیه جزء قرآن است و تلاوت آن منسوخ نشده است. و گرنه آوردن آن در قرآن جایز نبود.

همچنین از کلام ابودرداء که می‌گوید: «همواره آنها به خاطر چیزی که از پیامبر (ص) شنیده بودم، مرا خوار و ذلیل می‌کردند»، روشن می‌شود که عبارت «وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى» جزء قرآنی نیست که بر پیامبر (ص) نازل شده است و آنها خودشان آن را ساخته‌اند.

علاوه بر این روایات، احادیثی از اهل سنت نیز اشاره دارند به اینکه تحریف قرآن پس از پیامبر (ص) واقع شده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. مسلم، مالک، ترمذی، ابوداؤد، نسائی و عده‌ای دیگر، از عایشه نقل کرده‌اند که گفت: از جمله آیات قرآن که نازل شده بود، آیه «عشر رضعات یحرمن»^(۱) بود که با آیه «خمس معلومات» منسوخ گشت و رسول خدا [(ص)] در حالی رحلت فرمود که این آیات در قرآن تلاوت می‌شد.^(۲)
۲. ابن ماجه، احمد، دارقطنی و عده‌ای دیگر، از عایشه نقل کرده‌اند که گفت:

۱- ده بار شیر خوردن آشکار، حرمت آور است.

۲- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۷۵؛ موطأ، ص ۳۲۴؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۴۵۶؛ سنن ابی‌داؤد، ج ۲، صص ۲۲۳ و ۲۲۴؛ سنن نسائی، ج ۶، ص ۱۰۰؛ صحیح سنن ابی‌داؤد، ج ۲، ص ۳۸؛ صحیح سنن نسائی، ج ۲، ص ۶۹۶؛ ارواء الغلیل، ج ۷، ص ۲۱۸؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۱۵۷؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۴۵۴؛ کتاب الأم، ج ۵، ص ۲۶.

ص: ۷۱

به تحقیق «آیه رجم» و «رضاعه بزرگ، ده بار شیر دادن است» نازل شدند و در کاغذی نوشته شده بودند که آن کاغذ زیر تخت من بود. زمانی که پیامبر [(ص)] رحلت کرد و ما مشغول دفن ایشان بودیم، گوسفندی وارد اتاق شد و آن را خورد. (۱)

۳. سیوطی از عایشه نقل کرده است که می‌گوید: «سوره احزاب در زمان پیامبر [(ص)] دوایست آیه تلاوت می‌شد؛ وقتی عثمان قرآن را نوشت، فقط به همین مقداری که الآن هست (۷۴ آیه)، دست یافت» (۲)

۴. سیوطی از حمیده بنت ابی یونس نقل کرده که می‌گوید:

ابی بن کعب وقتی جوانی هجده ساله بود، از مصحف عایشه آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا وَعَلَى الَّذِينَ يُصَلُّونَ فِي الصُّفُوفِ الْأُولَى» (۳) را برای من تلاوت کرد؛ البته قبل از آنکه عثمان قرآن‌ها را تغییر دهد. (۴)

۵. سیوطی از ابن عمر نقل کرده که می‌گوید:

هیچ‌گاه کسی از شما نگوید: «همانا تمام قرآن را گرفته‌ام»، درحالی که نمی‌داند تمام قرآن چیست. به تحقیق که آیات زیادی از قرآن کم شده است. اما می‌تواند این چنین بگوید: «آن مقدار از قرآن را که آشکار شده، گرفته‌ام» (۵)

۱- سنن ابن ماجه، ج ۱، صص ۶۲۵ و ۶۲۶؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۶۹؛ سنن دارقطنی، ج ۴، ص ۱۷۹؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۴۷۱ در تفسیر آیه ۲۳ از سوره نساء؛ صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۲۸.

۲- الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۶۰؛ الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۲، صص ۵۲ و ۵۳.

۳- خدا و فرشته‌های او بر پیامبر درود می‌فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر او درود فرستید و سلامت گوید و کاملاً تسلیم فرمان او باشید و بر کسانی که در صف اول نماز می‌ایستند.

۴- الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۵۳.

۵- همان، ص ۵۲.

ص: ۷۲

همچنین سبک آیات بیان شده، از قبیل آیه رجم و مانند آن، هیچ گاه مانند سبک آیات قرآن نیست. بلکه آنها جملاتی هستند که الفاظ آنها از جهت بلاغت، زشت و معنایشان سست و ضعیف است و نسبت دادن چنین جملاتی به خدای تبارک و تعالی درست نیست.

با این توضیح، دلالت این احادیث بر تحریف قرآن ثابت و روشن است و با دلایل ضعیفی همچون نسخ تلاوت و امثال آن، توجیه نمی شود.

جزایری می گوید: آیا جایز است قرآن از میان تمام مسلمین، فقط در دست اهل بیت باشد و آن را فقط به شیعیان خود بدهند؟ پاسخ به جزایری: کتاب خدا در دست مسلمانان باقی است و خداوند پس از نزولش، آن را بالا نبرده است. اما فهم معانی ظاهری و باطنی و شناخت احکام آن را به ائمه اهل بیت علیهم السلام اختصاص داده است. آن بزرگواران نیز در هدایت و راهنمایی مردم کوتاهی نکرده اند؛ اگرچه بسیاری از مردم، از اهل بیت علیهم السلام و آنچه دارند، اعراض نموده و دیگران را بر آنها مقدم کرده اند.

این گفته جزایری که «آیا این یک نوع غصب و احتکار رحمت خدا نیست، حال آنکه اهل بیت از آن پاک و مُبرّا هستند»، سخنی زشت و بی معنا است؛ زیرا اصلاً غصب و احتکار رحمت خدا ممکن نیست تا اینکه بگوییم اهل بیت علیهم السلام از آن پاک و مُبرّا هستند!

همانا رحمت خدا وسیع و بی انتهاست؛ چنان که خداوند می فرماید: وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ (۱) اما او برخی بندگانش را مورد رحمت خاصه خود قرار می دهد و در این باره می فرماید: وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲) و نیز می فرماید:

۱- و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است... اعراف: ۱۵۶

۲- درحالی که خداوند، رحمت خود را به هر کس بخواهد اختصاص می دهد و خداوند صاحب فضل بزرگ است. بقره: ۱۰۵

ص: ۷۳

صِبُّ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱) فهم معانی قرآن و احکام آن، نعمتی است که خداوند به اهل بیت علیهم السلام اختصاص داده است و در این عمل، هیچ اشکالی نیست.

جزایری می‌گوید: بار خدایا! ما می‌دانیم که اهل بیت رسول تو از این دروغ پاک و منزّه هستند. پس لعنت کن کسانی را که بر آنها دروغ و تهمت بسته‌اند.

پاسخ به جزایری: ما ادعا نمی‌کنیم که هر یک از امامان، الفاظ قرآن را در یک مصحف جمع‌آوری کرده‌اند، بلکه از کلام علمای شیعه چنین یافته‌ایم که قرآن در زمان خود رسول الله (ص) جمع‌آوری شده است. شیخ طبرسی (متوفای ۵۴۸ه. ق) از قول سید مرتضی در «جواب مسائل طرابلسیات» می‌گوید:

قرآن در زمان رسول الله (ص) به همین صورتی که اکنون هست، جمع‌آوری شده بود. دلیل او این است که قرآن در آن زمان، تدریس و حفظ می‌شد و عده‌ای برای حفظ قرآن مشخص می‌شدند و قرآن بر پیامبر (ص) عرضه و تلاوت می‌شد، تا آنجا که جماعتی از صحابه، همچون عبدالله بن مسعود و اُبی بن کعب و مانند آنها، چند بار قرآن را در حضور پیامبر (ص) ختم کردند. با کمترین دقت نظر در این مطالب، فهمیده می‌شود که قرآن در آن زمان مرتب و جمع‌آوری شده و پراکنده نبوده است. سید مرتضی بیان کرده که مخالفت عده‌ای از امامیه و حشویه با این حقیقت، اهمیتی ندارد. مخالفت در این مطلب، منسوب به اصحاب حدیث است که روایات ضعیفی را نقل کرده، گمان به صحت آنها کرده‌اند. درحالی که نمی‌توان با روایات ضعیف، از یک مطلب روشن و یقینی دست برداشت. (۲)

۱- ما رحمت خود را به هر کس بخواهیم [و شایسته بدانیم] می‌بخشیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم. یوسف: ۵۶

۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵.

ص: ۷۴

۷۴ سید عبدالحسین شرف‌الدین می گوید:

قرآنی که نزد ماست، در زمان وحی و نبوت جمع‌آوری شده و به همین ترتیب امروزی بوده و صحابه آن را بر پیامبر (ص) عرضه کرده، آن را از اول تا آخر تلاوت می‌کردند و جبرئیل علیه السلام هر سال یک بار قرآن را بر ایشان (ص) عرضه می‌نمود و در سال وفات ایشان (ص) دو بار بر او عرضه نمود. این مسائل نزد محققین از علمای شیعه جزء ضروریات است و به برخی متحجران از علمای شیعه اعتنایی نمی‌شود؛ چنان‌که به کلام حشویه از اهل سنت که قائل به تحریف قرآن هستند اعتنایی نمی‌شود؛ زیرا آنها از روی دقت و فهم عمیق سخن نمی‌گویند. (۱)

احادیث صحیحی از اهل سنت نیز بر جمع قرآن در زمان حیات رسول خدا (ص) دلالت می‌کنند. از آن جمله روایتی است که بخاری، مسلم، ترمذی، احمد، طیالسی و عده‌ای دیگر، از انس نقل کرده‌اند که می‌گوید: «چهار نفر از انصار، قرآن را در زمان رسول خدا (ص) جمع‌آوری کردند: اُبی، معاذبن جبل، ابوزید، زیدبن ثابت». (۲)

ابوبکر جزایری می‌گوید: لازمه این اعتقاد آن است که فقط شیعه طایفه بر حق باشد؛ زیرا فقط آنها کتاب خدا را کامل و بدون کاستی در اختیار دارند. پس آنها خدا را به تمام آنچه تشریح کرده، عبادت می‌کنند. اما سایر مسلمین (غیر شیعه) گمراهند؛ زیرا دستشان از بسیاری از آیات قرآن و هدایت‌های خدا در آن آیات کوتاه شده است.

پاسخ به جزایری: هر طایفه‌ای از این امت معتقد است که فرقه ناجیه است و شیعه و اهل سنت نیز در این ادعا یکسان هستند. شیعیان امامیه معتقدند که فقط خودشان بر حق‌اند؛ زیرا دیگر مذاهب را بررسی نموده و در این سخن پیامبر (ص) که

۱- اجوبه مسائل جارالله، ص ۳۰.

۲- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۴۵؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۶؛ مسند احمد، ج ۳، صص ۳۳۳ و ۲۷۷؛ مسند ابی داوود طیالسی، ص ۲۷۰.

ص: ۷۵

می‌فرماید: «به زودی امت من، ۷۲ فرقه می‌شوند که همگی در آتش دوزخ‌اند به جز یک فرقه» (۱)، دقت کرده‌اند. شیعیان معتقدند که آن فرقه بر حق، در روایت‌های صحیحی از پیامبر (ص) معین شده است؛ از جمله در این روایت که پیامبر (ص) فرموده است: «همانا دو چیز گرانبها در میان شما می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم را؛ تا زمانی که به این دو تمسک می‌جوئید، هرگز بعد از من گمراه نمی‌شوید». (۲) ایشان در روایتی دیگر، مقصود

۱- سنن ترمذی، ج ۵، صص ۲۵ و ۲۶؛ سنن ابی داوود، ج ۴، صص ۱۹۷ و ۱۹۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، صص ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۲ و ج ۳، صص ۱۲۰ و ۱۴۵؛ مستدرک حاکم، ج ۱، صص ۶ و ۱۲۸؛ صحیح ابن حبان الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۸، ص ۲۵۸؛ کتاب السنّة از ابن ابی عاصم، ج ۱، صص ۷، ۲۵، ۳۲ و ۳۳؛ الجامع الصغیر سیوطی، ج ۱، ص ۱۸۴؛ الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۲۸۹؛ السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۲۰۸؛ شرح السنّة، بغوی، ج ۱، ص ۲۱۳؛ مشکاة المصابیح، خطیب تبریزی، ج ۱، ص ۶۲؛ المطالب العالیة، ابن حجر عسقلانی، ج ۳، صص ۸۶ و ۸۷؛ مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۷، صص ۲۵۸ و ۲۶۰؛ ترمذی، حاکم، ذهبی، بغوی و سیوطی در کتاب‌های بیان شده، این روایت را صحیح شمرده‌اند. بوصیری در مصباح الزجاجة، ج ۳، ص ۲۳۹؛ سخاوی در المقاصد الحسنه، ص ۱۵۸؛ شاطبی در الاعتصام، ج ۲، ص ۱۸۹؛ سفارینی در لوامع الأنوار البهیة، ج ۱، ص ۹۳؛ زین عراقی در مغنی از قول «حمل الأسفار فی الأسفار»، ج ۳، ص ۲۳۰؛ ابن تیمیه در کتاب المسائل، چنان که در کتاب سلسله الأحادیث الصحیحة آمده است، ج ۱، ص ۳۵۹؛ البانی در السلسله الصحیحة، ج ۱، صص ۳۵۶ و ۳۵۸؛ صحیح الجامع الصغیر، ج ۱، صص ۲۴۵ و ۵۱۶؛ صحیح سنن ابی داوود، ج ۳، ص ۸۶۹؛ صحیح سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۲۶۴؛ بلکه سیوطی متواتر بودن این روایت را ادعا کرده است؛ چنان که در کتاب فیض القدیر، ج ۲، ص ۲۱ و همچنین کتانی در کتاب نظم المتناثر، ص ۵۷ آورده‌اند.

۲- ترمذی در سنن، ج ۵، صص ۶۶۲ و ۶۶۳؛ احمد در مسند، ج ۳، صص ۱۴، ۱۷، ۲۶، ۵۹ و ج ۵، صص ۱۸۱، ۱۸۹؛ حاکم در مستدرک، ج ۳، صص ۱۰۹ و ۱۱۰؛ ابن سعد در طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۴؛ ابن ابی عاصم در کتاب السنّة، صص ۶۲۹ و ۶۳۰؛ سیوطی در جامع صغیر، ج ۱، ص ۴۰۲؛ الدرّ المنثور، ج ۷، ص ۳۴۹ در تفسیر آیه ۲۳ سوره شورا؛ احیاء المیت، صص ۲۸، ۲۹، ۳۹، ۴۰، ۴۸، ۵۵ و ۵۶؛ ابن حجر عسقلانی در مطالب العالیة، ج ۴، ص ۶۵؛ خطیب تبریزی در مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۱۷۳۱؛ ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۳۳۵؛ بغوی در شرح السنّة، ج ۱۴، ص ۱۱۹؛ نسائی در خصائص امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، ص ۹۶؛ هیشمی در مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۰ و ج ۹، ص ۱۶۲ و صفحات بعد از این؛ ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۱۳؛ البدایة و النهایه، ج ۵، ص ۱۸۴؛ ترمذی، حاکم، ذهبی، سیوطی، ابن حجر عسقلانی، هیشمی و ابن کثیر، این روایت را در کتاب‌های خودشان که در بالا گذشت، صحیح دانسته‌اند. همچنین ابن حجر هیشمی در الصواعق المحرقة، صص ۴۵ و ۲۲۸ و البانی در سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۴، ص ۵۵؛ صحیح جامع صغیر، ج ۱، ص ۴۸۲ این روایت را صحیح شمرده‌اند.

ص: ۷۶

۱۷۶ از اهل بیتش را بیان کرده و می‌فرماید: «بار خدایا! اینان اهل من هستند» یا «... اهل بیت من هستند» (۱) که منظور حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام است. همچنین درباره تعداد ائمه بر حق علیهم السلام می‌فرماید: «اسلام پیوسته با دوازده خلیفه، عزیز خواهد بود... همه آنها از قریش هستند» (۲) شیعیان معتقدند که امت بر نجات و رستگاری ائمه دوازده گانه و پیروان آنها اتفاق نظر دارند.

شیعیان به دلیل مشاهده این روایات، از اهل بیت علیهم السلام پیروی کرده‌اند و فرقه ناجیه گشته‌اند (۳)، و خود را اهل حق می‌دانند؛ نه به خاطر آنچه جزایری گفته است.

جزایری می‌گوید: اگر به یک شخص شیعی گفته شود: «از آن قرآنی که اهل بیت

۱- پیامبر ص این مطلب را در احادیث زیادی از جمله حدیث مباحله و حدیث کساء بیان فرموده است. مراجعه شود به: صحیح مسلم، ج ۴، صص ۱۸۷۱، ۱۸۸۳؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۵۲؛ مستدرک، ج ۳، صص ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۶ و صفحات بعد از این؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۱۸۵، ۳۳۰، ۳۳۱ و ج ۴، ص ۱۰۷ و ج ۶، صص ۲۹۲، ۳۲۳؛ الإحسان به ترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۶۱؛ السنن الکبری، ج ۲، ص ۱۴۹؛ مسند ابی داوود طیالسی، ص ۲۷۴؛ کتاب السنه، صص ۵۸۸ و ۵۸۹؛ مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۱۷۳۱؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۳ و صفحات بعد از این در تفسیر آیه تطهیر؛ تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۷۸؛ خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، صص ۷ - ۳۰ - ۴۹، ۷۳.

۲- حدیث خلفای دوازده گانه را البته با اختلاف در الفاظ، روایت کرده‌اند: بخاری در صحیح، ج ۹، ص ۱۰۱؛ مسلم در صحیح، ج ۳، صص ۱۴۵۲ - ۱۴۵۴، با نه طریق؛ ترمذی در سنن، ج ۴، ص ۵۰۱ به دو طریق که هر دو را صحیح می‌داند؛ ابوداود در سنن، ج ۴، ص ۱۰۶ به سه طریق که البانی در صحیح سنن ابی داوود، ج ۳، ص ۸۰۷ آنها را صحیح می‌داند؛ احمد در مسند، ج ۱، ص ۳۹۸ و ج ۴، صص ۸۶ - ۹۰، ۹۲ - ۱۰۱، ۱۰۶ - ۱۰۸؛ حاکم در مستدرک، ج ۳، صص ۶۱۷ و ۶۱۸؛ ابوداود طیالسی در مسند، ص ۱۸۰؛ ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء، ج ۴، ص ۳۳۳؛ ابوعوانه در مسند، ج ۴، صص ۳۹۶ - ۳۹۹؛ ابن ابی عاصم در کتاب السنه، ج ۲، صص ۵۱۸، ۵۳۴، ۵۴۴، ۵۴۹؛ بیهقی در دلائل النبوه، ج ۶، صص ۵۱۹ - ۵۲۳؛ خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۲۶؛ هیشمی در مجمع الزوائد، ج ۵، صص ۱۹۰ و ۱۹۱؛ ابن حجر عسقلانی در مطالب العالیه، ج ۲، ص ۱۹۷؛ ابن حبان در صحیح چنان که در کتاب «احسان به ترتیب صحیح ابن حبان نیز آمده»، ج ۸، صص ۲۲۶، ۲۲۹ و ۲۳۰؛ بغوی در شرح السنه، ج ۱۵، صص ۳۰ و ۳۱؛ البانی در صحیح جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۲۷۴ و سلسله الأحادیث الصحیحه، ج ۱، ص ۶۵۱ و ج ۲، ص ۶۹۰.

۳- ر. ک: «دلیل المتحیرین»؛ در آنجا دلایل زیادی آورده‌ایم و اثبات کرده‌ایم که فرقه ناجیه، فقط شیعه امامیه است.

ص: ۷۷

مخصوص شیعیان خود کرده‌اند، سوره‌ای یا چند سوره را به ما نشان بده»، جواب و عکس‌العمل او چه خواهد بود؟ پاسخ به جزایری: اهل بیت علیهم السلام شیعیان خود را به قرآنی غیر از قرآن موجود، مخصوص نکرده‌اند و اگر قرآن دیگری می‌داشتند، حتماً آن را آشکار می‌کردند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای هم نمی‌هراسیدند. هرکس هم غیر از این را به آنان نسبت دهد، دروغ گفته و تهمت زده است؛ زیرا بزرگان مذهب شیعه این مطالب را در کتاب‌ها به روشنی بیان کرده و اثبات نموده‌اند که قرآنی که بر پیامبر (ص) نازل شده، همان قرآنی است که امروز در دست مردم است و هیچ کاستی و زیادتیی در آن نیست.

شیخ صدوق (ره) در این باره می‌فرماید:

به اعتقاد ما، قرآنی که خداوند متعال بر پیامبرش محمد (ص) نازل فرموده، همین کتابی است که میان دو جلد قرار دارد و در دست مردم است؛ بیشتر از این مقدار نیست و تعداد سوره‌های آن نزد مردم ۱۱۴ سوره است. . . و هرکسی به ما نسبت دهد به اینکه ما می‌گوییم «قرآن بیش از این است»، دروغگو می‌باشد. (۱)

امین‌الاسلام طبرسی (متوفای ۵۴۸ ه. ق) می‌گوید:

سخن درباره‌ی زیادتیی و کاستی قرآن. . . شایسته علم تفسیر نیست. اما بر بطلان زیادتیی در قرآن، اجماع داریم و درباره‌ی کاستی در قرآن، جماعتی از شیعه و حشویه از اهل سنت، روایاتی در این زمینه آورده‌اند که می‌گویند در قرآن تغییر و کاستی حاصل شده است. اما نظریه صحیح شیعه خلاف آن است. سیدمرتضی در این باره حق مطلب را ادا کرده است. (۲)

۱- اعتقادات، صص ۷۴ و ۷۵.

۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵.

ص: ۷۸

شیخ الطایفه، شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه. ق) می‌فرماید:

در زیاده و کاستی قرآن... اجماع داریم بر بطلان قول به زیادتی در قرآن. اما درباره کاستی در قرآن، ظاهر از مذهب مسلمین خلاف این نظریه است و نظر صحیح در مذهب ما، همین است و سید مرتضی (ره) همین دیدگاه را یاری و تقویت نموده است و ظاهر از روایات نیز همین است که نقصانی در قرآن نیست. (۱)

شیخ مفید (ره) می‌فرماید:

اما کاستی در قرآن عقلاً محال و ممنوع نیست... جماعتی از امامیه گفته‌اند: از کلمات، آیات و سوره‌های قرآن چیزی کم نشده، ولی آنچه از تأویل و تفسیر معانی قرآن به گونه‌ای که نازل شده بود و در مصحف حضرت علی علیه السلام ثبت شده بود، حذف شده است... و چه بسا به تفسیر قرآن، قرآن گفته شود... و این سخن نزد من، شبیه به گفته کسی است که ادعا می‌کند از خود قرآن - نه تأویل آن - کلماتی کم شده است؛ من هم به همین نظریه متمایل هستم. اما ما به بطلان و فساد قول به زیادتی در قرآن، یقین داریم. (۲)

سید رضی‌الدین بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه. ق) می‌گوید: «طبق عقل و شرع، قرآن از هر زیادتی و کاستی مصون و محفوظ است» (۳)

میرزا محمدحسن آشتیانی (ره) می‌گوید: «مشهور میان مجتهدان و اصولیان و بیشتر محدثان، عدم وقوع هر نوع تغییری در قرآن است. بلکه عده زیادی بر این مطلب ادعای اجماع کرده‌اند» (۴)

۱- التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳.

۲- اوائل مقالات، صص ۹۱ و ۹۲.

۳- سعد السعود، صص ۱۹۳ و ۱۹۴.

۴- بحرالفوائد، ص ۹۹.

ص: ۷۹

در نتیجه باید گفت: عموم علمای شیعه، از قدیم و جدید، بر این نظریه‌اند که قرآن از تحریف به زیادتى و کاستى، سالم و مصون است و هر کس خلاف آن بگوید، سخن او شاذ و غیر قابل اعتنا و بی‌ارزش است.

ص: ۸۱

کشف حقیقت سوم

اشاره

ص: ۸۳

حقیقت سوم:**اشاره**

اختصاص داشتن معجزات انبیا به اهل بیت علیهم السلام

جزایری می‌گوید: از میان مسلمانان، تنها اهل بیت و شیعیانشان، نشانه‌های انبیا مانند سنگ و عصا را دارند. دلیل و گواه بر این حقیقت، دو روایت است:

حدیث اول

روایتی است که صاحب کافی به سند خود از ابی بصیر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: «در شبی بسیار تاریک، امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون رفت، درحالی که می‌گفت: در مهمه و شب تاریکی امام بر شما بیرون آمد، درحالی که پیراهن آدم را پوشیده و انگشتر سلیمان و عصای موسی علیه السلام را در دست دارد».

حدیث دوم

همچنین روایت دیگری از ابو حمزه از امام صادق علیه السلام است که ایشان فرمود: «الواح موسی علیه السلام و عصای او نزد ماست و ما وارث پیغمبرانیم».

ص: ۸۴

پاسخ به جزایری: تمام احادیث روایت شده در این باب از اصول کافی ضعیف‌اند. (۱)

پاسخ حدیث اول

این حدیث را کلینی (ره) از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از ابی حسن اسدی، از ابی بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است.

در ضعف این حدیث، وجود موسی بن سعدان حناط کوفی کفایت می‌کند. او ضعیف است و بر حدیثش اعتماد نمی‌شود. نجاشی درباره او می‌گوید: «موسی بن سعدان حناط در [نقل] حدیث ضعیف است» (۲) ابن غضائری می‌گوید: «موسی بن سعدان حناط کوفی که از ابی الحسن علیه السلام روایت نقل کرده است، ضعیف و اهل غلو در دین خود است» (۳) علامه نیز در خلاصه چنین گفته است. (۴)

پاسخ حدیث دوم

کلینی (ره) آن را از احمد بن ادریس، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر بغدادی،

۱- حدیث اول از این باب، روایت محمد بن فیض از امام باقر علیه السلام است که در سند آن سلمه بن خطاب وجود دارد و او ضعیف است؛ به دلیل تضعیف نجاشی در رجالش، ص ۱۳۳، و ابن غضائری چنانچه در معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۲۰۴ آمده است و علامه در خلاصه، ص ۲۲۷ و عده‌ای دیگر. همچنین در سند آن، منیع بن حجاج بصری و محمد بن فیض است که هر دو مجهول می‌باشند. اما حدیث دوم، حدیث ابو حمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام است. این، همان حدیث دومی است که جزایری در این حقیقت بیان کرده است و سخن درباره این حدیث به زودی خواهد آمد. اما حدیث سوم و چهارم حدیث اولی که جزایری بیان کرده است در سند این دو روایت، موسی بن سعدان است که ضعیف است؛ چنان که به زودی حال او معلوم می‌گردد. اما حدیث پنجم که آخرین حدیث است، از جمله راویان آن، بشر بن جعفر است که مجهول الحال است و راوی دیگر آن، مفضل بن عمر که درباره وثاقت او اختلاف شده و مشهور علما او را تضعیف می‌کنند؛ زیرا نجاشی در رجالش، ص ۲۹۵ و ابن غضائری و علامه در خلاصه، ص ۲۸۵ و ابن داوود و عده‌ای دیگر، او را تضعیف کرده‌اند؛ ر. ک: تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۳۸.

۲- رجال نجاشی، ص ۲۸۹.

۳- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۶۵؛ خلاصه، ص ۲۵۷.

۴- خلاصه، ص ۲۵۷.

ص: ۸۵

از علی بن اسباط، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است. عمران بن موسی در این روایت مشترک است بین عمران بن موسی خشاب و عمران بن موسی اشعری - که هر دو مجهول و ناشناخته هستند - و بین عمران بن موسی زیتونی که ثقة است. اما موسی بن جعفر بغدادی نیز مجهول و ناشناخته است. مامقانی می گوید: «گویا وی از امامیه است، ولی مجهول و ناشناخته است» (۱).

محمد بن فضیل نیز بین ضعیف و غیر ضعیف مشترک است. مامقانی درباره او می گوید: «صاحب این نام، خواه یک نفر باشد خواه بیشتر، یا ضعیف است یا مجهول» (۲).

بنابراین، استناد به احادیث این باب از اصول کافی برای اثبات حقیقتی که ابوبکر جزایری آن را کشف کرده، مغالطه‌ای بیش نیست.

ابوبکر جزایری می نویسد: آن گاه ای شیعی مذهب! اعتقاد تو در خصوص این حقیقت، تو را ملزم به پذیرش اموری می کند که در نهایت زشتی و بطلان هستند و چاره‌ای نداری - در حالی که عاقل هستی - جز اینکه از آن امور بیزاری جویی و به آنها معتقد نشوی و آن امور عبارت‌اند از:

لازمه اول: دروغگوشمردن علی [علیه السلام] در این سخنش که وقتی از او سؤال شد: «آیا رسول خدا [(ص)] شما آل‌البیت را به چیزی مخصوص گردانیده است؟» فرمود: «نه، مگر آن چیزی که در غلاف شمشیرم است». آن گاه صحیفه‌ای را از آن بیرون آورد که در آن چهار مطلب آمده بود، که اهل حدیث، مانند بخاری و مسلم، آنها را بیان کرده‌اند.

۱- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۵۴.

۲- همان، ص ۱۷۲.

ص: ۸۶

پاسخ به جزایری: به دو دلیل، لوازمی که جزایری بیان کرده، شیعه را ملزم به پذیرش این امر نمی‌کند: اول: چنان که قبلاً گفتیم، تمام احادیث این باب از اصول کافی ضعیف‌اند و حدیث ضعیف، نه کسی را ملزم می‌کند و نه می‌توان به آن ملتزم شد. دوم: این لوازم، به‌ویژه لازمه سوم و چهارم، در واقع اصلاً لازمه نیستند؛ چنان که به زودی خواهد آمد.

پاسخ لازمه اول

این مطلب که جزایری گفته «لازم می‌آید علی [علیه السلام] را در حدیثی که بخاری و مسلم آن را نقل کرده‌اند، تکذیب نمایم»، درست نیست؛ زیرا:

اولاً، حدیثی که بخاری و مسلم از علی علیه السلام نقل کرده‌اند، متواتر نیست. (۱)

ثانیاً، این حدیث را تنها اهل سنت روایت کرده‌اند. پس نمی‌توانند با آن ضد شیعیان استدلال کنند. همچنین اگر بپذیریم که این روایت صحیح است، باز هم یقین پیدا نمی‌کنیم که از حضرت علی علیه السلام صادر شده باشد؛ زیرا از صحت روایت، قطع به صدور حاصل نمی‌شود؛ نهایت چیزی که حاصل می‌شود، ظن به صدور است.

با فرض اینکه هر دو روایت (روایت کلینی و بخاری) را صحیح بدانیم و تعارض میان آنها را بپذیریم، اگر کسی به یکی از این دو روایت که از حضرت علی علیه السلام نقل شده، معتقد شود، تکذیب حضرت لازم نمی‌آید؛ زیرا در غیر این صورت، عمل به اخبار متعارض، جایز نمی‌شد.

به علاوه، بیشتر شیعه، به‌ویژه عوام آنان، از این حدیثی که اهل سنت روایت

۱- در تأیید مصنف می‌توان بر ابوبکر جزایری اشکال کرد که روایاتی که در این باب اهل سنت نقل کرده‌اند، دارای مضامین مختلف است که این نقل‌های متضارب، بیانگر ساختگی بودن آنهاست و جاعلان این حدیث درصدد این بوده‌اند که برتری امیرمؤمنان علیه السلام را بر دیگر صحابه به این وسیله انکار کنند. مترجم

ص: ۸۷

کرده‌اند، بی‌خبرند. پس چگونه می‌توانند کلامی را تکذیب کنند که از آن بی‌خبرند؟! باید گفت که میان احادیث کلینی در این باب و روایتی که اهل سنت از حضرت علی علیه السلام نقل کرده‌اند، تعارضی نیست. برای روشن شدن مطلب، در این روایات دقت کنید:

در صحیح بخاری روایت شده است که از حضرت علی علیه السلام سؤال شد: «آیا کتابی نزد شما هست؟» فرمود: «نه، مگر کتاب خدا و فهمی که به مرد مسلمان داده شده و آنچه در این صحیفه است.» (۱)

همچنین بخاری روایت کرده که علی [علیه السلام] فرمود:

ما از پیامبر [ص] چیزی ننوشتیم، مگر قرآن و آنچه در این صحیفه است؛ پیامبر [ص] فرمود: «در مدینه، از حائر تا فلان جا حرم است. پس هر کس در آن آشوب کند یا آشوبگری را پناه دهد، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باشد.» (۲)

در حدیث دیگری نیز بخاری چنین نقل کرده است: «روزی علی [علیه السلام] خطبه خواند و فرمود: هیچ کتابی که آن را بخوانیم نزد ما نیست، مگر کتاب خدا و آنچه در این صحیفه است.» (۳)

در روایتی از مسلم آمده است که علی [علیه السلام] فرمود: «هر کس بگوید غیر از کتاب خدا و این صحیفه (فرمود: و صحیفه‌ای که در غلاف شمشیر است) چیز دیگری نزد ماست که آن را قرائت می‌کنیم، دروغ گفته است.» (۴)

ظاهر این روایات، در صورتی که صحت آنها را بپذیریم، نشان‌دهنده این است که

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۸.

۲- همان، ج ۴، صص ۱۲۴ و ۱۲۵.

۳- همان، ص ۱۲۲.

۴- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۱۴۷.

ص: ۸۸

حضرت علی علیه السلام خبر داده که رسول خدا (ص) اهل بیت علیهم السلام را به «نوشته‌ای» غیر از قرآن و آن صحیفه، مخصوص نگردانیده است. به همین جهت، ابن حجر در توضیح بخشی از این روایت (آیا کتابی نزد شما هست؟) می‌گوید: «مقصود سائل این است که آیا نوشته‌ای که به رسول خدا (ص) وحی شده باشد و از ایشان گرفته باشید، نزد شما هست؟»

دلیل بر این مطلب، روایتی از بخاری در کتاب جهاد است که می‌گوید: «آیا چیزی از وحی، غیر از آنچه در کتاب خداست، نزد شما هست؟» (۱) در کتاب دیات نیز آورده است: «آیا چیزی که در قرآن نباشد نزد شما هست؟» (۲) و در مسند اسحاق بن راهویه از جریر از مطرق چنین آمده است: «آیا به چیزی علم پیدا کردی که از وحی باشد؟» (۳)

سندی در حاشیه‌اش بر سنن نسائی، در توضیح این بخش از روایت «آیا نزد رسول خدا (ص) چیزی غیر از قرآن دارید؟»، می‌گوید: «یعنی چیز نوشته شده‌ای؛ و گرنه تردیدی نیست که نزد وی بیش از آنچه بیان شد، وجود داشت.» (۴)

دلیل دیگر بر آنچه گفته شد، این است که مطالب بیان شده در صحیفه، از اموری نیست که فقط به حضرت علی علیه السلام اختصاص یافته باشد (۵)؛ همان گونه که ابوطیب

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۸۴.

۲- همان، ج ۹، صص ۱۳ و ۱۴.

۳- فتح الباری، ج ۱، ص ۱۶۵.

۴- سنن نسائی به شرح سیوطی، ج ۸، ص ۲۳.

۵- آنچه در صحیفه بیان شده، این است: «خدا لعنت کند کسی را که ذبح او برای غیر خدا باشد و خدا لعنت کند کسی را که روشنایی زمین را سرقت کند و خدا لعنت کند کسی را که پدرش را لعنت نماید و خدا لعنت کند کسی را که آشوبگری را پناه دهد.»؛ ر. ک: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۶۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸. و در این صحیفه دندان‌های شتر و چیزهایی از زخم‌ها آمده و همچنین در آن آمده است: «مدینه از غیر تا ثور حرم است. پس هرکس در آن آشوب کند یا آشوبگری را پناه دهد، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باشد و خدا هیچ عذری را از او در روز قیامت قبول نکند و حق و حرمت مسلمین یکی [و برابر] است که پایین‌ترین مردم، به وسیله آن سعی و کوشش نماید و کسی که خود را به غیر پدرش یا به غیر مولای خودش نسبت دهد، لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر او باشد و خداوند در روز قیامت عذری را از او قبول نکند.»؛ ر. ک: صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۱۴۷؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۵۱ و ۱۵۲؛ سنن نسائی، ج ۸، صص ۱۹ و ۲۳؛ سنن ابی داوود، ج ۴، صص ۱۸۰ و ۱۸۱ و آنچه قبلاً از صحیح بخاری گذشت

ص: ۸۹

عظیم آبادی گفته است: «مخفی نباشد که آنچه در کتاب او (صحیفه علی علیه السلام) است، از امور اختصاصی و ویژه نیست» (۱) سندی نیز در حاشیه‌اش بر سنن نسائی همین حرف را زده است. (۲)

این سخنان بیانگر این است که سؤال کننده در پی این بوده که بداند، آیا پیامبر (ص) از میان همه مردم، تنها حضرت علی علیه السلام را به «نوشته‌ای» مخصوص گردانیده که در آن علمی وجود دارد یا نه انگیزه سؤال کننده، این کلام حضرت علی علیه السلام است که هنگام هر اتفاقی می‌فرمود: «خدا و رسولش راست گفته‌اند». این مطلب اشاره به این دارد که پیامبر (ص)، حضرت علی علیه السلام را از امور غیبی که واقع می‌شوند، مطلع می‌کرده است و به دیگران این اخبار را نمی‌دادند.

ابن حجر می‌گوید:

علت سؤال آنها از حضرت علی [علیه السلام] درباره آن نوشته، همان روایتی است که احمد و بیهقی در «الدلائل» از طریق ابی حسان آورده‌اند، که حضرت علی [علیه السلام] وقتی دستوری می‌داد و گفته می‌شد: «آن را انجام دادیم»، می‌فرمود: «خدا و رسولش راست گفته‌اند». مالک اشتر به حضرت عرض کرد: «این چیزی که شما می‌فرمایید، آیا عهدی است که رسول خدا [ص] از میان مردم فقط مخصوص شما کرده است؟...» (۳)

از جواب حضرت علی علیه السلام فهمیده می‌شود که پیامبر (ص) او را از میان مردم، به

۱- عون المعبود، ج ۱۲، ص ۱۶۰.

۲- سنن نسائی به شرح سیوطی، ج ۸، ص ۱۹.

۳- فتح الباری، ج ۱، ص ۱۶۶.

ص: ۹۰

نوشته‌ای مخصوص نگردانیده است، مگر همان صحیفه‌ای که مطالب آن نیز به حضرت علی علیه السلام اختصاص ندارد. اما پیامبر (ص) چیز دیگری به ایشان اختصاص داده که در این روایات بیان نشده و در جواب حضرت علی علیه السلام نیز اشاره‌ای به آنها نشده است؛ هر چند سؤال کننده آنها را قصد کرده باشد.

بنابراین روایات وارد شده در کتاب کافی در باب «آیات و نشانه‌هایی که از پیغمبران نزد ائمه علیهم السلام است»، با آنچه بخاری و مسلم درباره صحیفه روایت کرده‌اند، تنافی ندارد؛ زیرا روایات کافی می‌گویند: «پیامبر (ص) بعضی از آیات و نشانه‌های پیغمبران، مانند پیراهن آدم و عصای موسی و خاتم سلیمان را به اهل بیت خود اختصاص داده است» و احادیث صحیفه می‌گویند: «پیامبر (ص) حضرت علی علیه السلام و اهل بیتش را به غیر از قرآن و آن صحیفه، به نوشته دیگری مخصوص نفرموده است» و این منافاتی ندارد که چیزهای دیگری هم غیر از نوشته، مخصوص آنها نموده باشد. حتی اگر نگوییم که پیامبر (ص) بعضی از آیات و نشانه‌های پیغمبران را که نزد ایشان بوده، میراث اهل بیت علیهم السلام خود گردانیده است، باز هم اشکالی ندارد که بگوییم آن نشانه‌ها نزد اهل بیت علیهم السلام بوده است؛ زیرا ممکن است هنگامی که پیامبر (ص) رحلت کرد، آن نشانه‌ها در دست اهل بیت علیهم السلام بوده و همچنان در دست آنها باقی مانده باشد؛ چنان که خود اهل سنت نیز به این مطلب اقرار کرده و می‌گویند: «خاتم پیامبر (ص) در اختیار ابوبکر بوده و عایشه مقداری از لباس‌های پیامبر (ص) را نزد خود داشت و دیگران نیز غیر اینها را نزد خود داشته‌اند».

بخاری و مسلم از ابن عمر روایت کرده‌اند که می‌گوید:

پیامبر [(ص)] انگشتری از نقره تهیه کرد که در دست ایشان بود. بعد از پیامبر (ص) در دست ابوبکر و بعد از او در دست عثمان بود و بعد از او در چاه اریس افتاد و نقش آن «محمد رسول الله» بود. (۱)

۱- صحیح بخاری، ج ۷، صص ۲۰۲ و ۲۰۳ و ج ۴، ص ۱۰۰؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۶۵۶.

ص: ۹۱

همچنین بخاری از ابی‌بُرده نقل می‌کند: «عایشه به ما عبایی نمودی نشان داد و گفت: جان پیامبر [(ص)] در همین لباس گرفته شد»

سلیمان از حمید از ابی‌بُرده بر این روایت چنین افزوده که بُرده می‌گوید: «عایشه برای ما لنگی ضخیم که در یمن درست می‌شود و عبای پشمین نمودی بیرون آورد» (۱)

این اشیاء و مانند آنها، بعد از وفات پیامبر (ص) در دست همان کسانی که آنها را داشتند، باقی ماند؛ چنان که ابن حجر درباره این مطلب آشکارا می‌گوید:

پیامبر [(ص)] میراثی به جا نگذاشت و اموال به جا مانده از او فروخته نشد. بلکه برای تبرک جستن، در دست کسانی باقی ماند که قبلاً نزد آنان بود. اگر آنچه داشت میراث می‌بود، هر آینه تقسیم می‌شد و فروخته می‌شد. (۲)

بنابراین تردیدی نیست که بعضی از اموال رسول خدا (ص)، مانند لباس و سلاح و غیره، نزد اهل بیت علیهم السلام بوده است؛ زیرا آنان نسبت به دیگران سزاوارتر بودند. برخی از روایات نیز بر این مطلب دلالت دارند که به نمونه‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

بخاری و مسلم از ابن شهاب چنین نقل کرده‌اند که علی بن الحسین به او فرمود:

هنگامی که ما از نزد یزید بن معاویه پس از کشته شدن حسین بن علی علیهم السلام به مدینه برگشتیم، مسور بن مخرمه به دیدار ما آمد و عرضه داشت: «آیا چیزی هست که به من دستور دهی تا برای شما انجام دهم؟» به او گفتم: «آیا تو همان کسی نیستی که شمشیر رسول خدا [(ص)] به او داده شده؟ من می‌ترسم که این جماعت، آن را به زور از تو بگیرند و به خدا سوگند اگر آن را به من بدهی، تا جان در بدن دارم، دست کسی به آن نمی‌رسد. . .» (۳)

با توجه به این روایات، این راز آشکار می‌شود که چرا پیامبر (ص)، آیات و نشانه‌های

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۰۱.

۲- فتح الباری، ج ۶، ص ۱۶۰.

۳- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۰۱؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰۳.

ص: ۹۲

به ارث مانده از پیغمبران را از چشم مردم دور نگه می‌داشتند؛ تا بدان‌جا که در روایاتی که اهل سنت از ایشان (ص) نقل کرده‌اند، هیچ نشانه و اثری از آنها نیست. این بدان‌جهت بود که بعد از ایشان بر اهل بیت علیهم السلام فشار نیاورند و آن آیات و نشانه‌ها را به زور از آنها نگیرند؛ چنان‌که از غیر اهل بیت علیهم السلام به زور می‌گرفتند.

جزایری می‌گوید: لازمه دوم: با نسبت‌دادن این سخن به علی [علیه السلام]، (روایت اول و دوم) به ایشان نسبت دروغ داده‌اید. پاسخ به جزایری: قبلاً گفتیم که تمام روایات این باب از کتاب کافی، ضعیف‌اند. بنابراین ما علم به صدور این سخن از امیرالمؤمنین علیه السلام نداریم و نگفته‌ایم که به یقین، حضرت چنین سخنی فرموده‌اند تا اینکه نسبت دروغ به ایشان یا ما داده شود. درحالی‌که حتی اگر روایت صحیح باشد، برای ما قطع به صدور حاصل نمی‌شود.

علاوه بر این، مرحوم کلینی (ره) این روایت را از دیگران نقل کرده و خودش نمی‌گوید «حضرت علی علیه السلام فرموده» تا اینکه او را به دروغ‌بستن بر حضرت علی علیه السلام متهم کنیم؛ ایشان فقط می‌گوید: «فلانی به من خیر داده از فلانی که حضرت علی علیه السلام چنین و چنان فرموده است». کلینی در اینکه فلانی به او خبر داده است، راست می‌گوید. اما اینکه حضرت علی علیه السلام آن سخن را فرموده یا نه، اطلاعی نداریم و [در قیامت هم] از این جهت، سؤال و محاسبه نمی‌شویم.

معلوم نیست چرا جزایری یقین کرده که حضرت علی علیه السلام چنین سخنی را فرموده است؛ با اینکه این سخن، تناقضی با قرآن کریم ندارد و با سنت متواتر و اجماع قطعی و حکم عقل هم مخالف نیست.

به علاوه، ضعیف بودن یک روایت، دلیل بر عدم صدور آن نمی‌شود؛ هرچند بعضی از راویان آن، به دروغ‌گویی معروف باشند؛ زیرا چه بسا فردی بسیار دروغگو، گاهی سخن راست هم بگوید. به همین جهت، خداوند متعال به بندگان مؤمن خود دستور

ص: ۹۳

فرموده که درباره خبررسانی فاسقان، تحقیق و بررسی کنند، آنجا که می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلٰی مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (۱).

اگرچه خداوند به بررسی اخبار فاسقان امر نموده، ولی به رد اخبار آنها دستور نداده است. این فرمان الهی مبین آن است که گاهی خبر فاسق نیز راست است. در نتیجه می‌توان گفت، یقین جزایری به اینکه، این خبر (که به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده شده) دروغی بیش نیست، درست نبوده و مطابق قواعد علمی نیست؛ مگر اینکه وی ادعا کند قدرتی الهی دارد که با آن می‌تواند روایت و خبر دروغ را تشخیص بدهد. . . و چنین ادعایی محتاج به اثبات و دلیل است. (۲)

شاید علت یقین کردن جزایری به دروغ بودن احادیث این باب از کافی، این است که بر وی گران آمده که پیراهن آدم و خاتم سلیمان و عصای موسی علیهم السلام نزد حضرت علی علیه السلام باشد. هرچند خود آنها روایت کرده‌اند «دَابَّةُ الْأَرْضِ» (۳) که در آخرالزمان آشکار می‌شود، در حالی بیرون می‌آید که خاتم سلیمان و عصای موسی در دست اوست.

در این باره ترمذی روایتی نقل کرده و آن را حسن دانسته است. همچنین ابن ماجه، احمد بن حنبل، طیالسی، حاکم و عده‌ای دیگر، از ابوهریره روایت کرده‌اند که رسول خدا (ص) فرمود: «دَابَّةٌ بِأَخْتَمِ سَلِيمَانَ وَعَصَايَ مُوسَى بِيُرُونَ مِي آيِدُ وَ مُؤْمِنًا رَا

۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر شخص فاسقی خبری برای شما آورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید. حجرات: ۶.

۲- ابن حجر عسقلانی در نزهة النظر، ص ۴۴ می‌گوید: «حکم کردن بر اینکه فلان حدیث ساختگی است، فقط در حد ظن غالب است و نسبت به آن، قطع حاصل نمی‌شود؛ زیرا امکان دارد صادق باشد. البته بعضی از اهل حدیث ملکه‌ای قوی در تشخیص حدیث کاذب از صادق دارند و آنها کسانی هستند که اطلاع وسیع، فکر روشن و فهم قوی داشته، قرائن را به خوبی می‌شناسند»

۳- «دَابَّةٌ» به معنای جنبه و جاندار است. اشاره به آیه ۸۲ نمل است وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ.

ص: ۹۴

روسفید می کند و بر بینی کافر مَهر می زند. . . (۱).

از حضرت علی علیه السلام درباره «دَابَّةُ الْأَرْضِ» سؤال شد و ایشان فرمود: «اما به خدا قسم که دم ندارد و دارای ریش است» (۲).
 ماوردی می گوید: «این سخن از علی [علیه السلام] اشاره دارد به اینکه «دَابَّةُ الْأَرْضِ» از نوع انسان است؛ هرچند به آن تصریح نکرده است» (۳).

قرطبی هم می گوید:

به همین سبب، بعضی از مفسرین متأخر می گویند: «حقیقت نزدیک به واقع این است که «دَابَّة» انسانی است سخنگو که با اهل بدعت و کفر، مناظره و مجادله می کند تا حجت بر آنها تمام شود؛ هر کس هلاک شود، از روی دلیل و بینه هلاک گردد و هر کس نجات یابد، از روی دلیل باشد» (۴).

دلیل دیگر بر اینکه دابه از نوع انسان است، سخن گفتن او با مردم است؛ چنان که در آیه (۵)، تَكَلَّمُهمْ آمده است: «و مؤمن را از کافر جدا می کند و همانا دابه، مؤمن را با عصا علامت گذاری کرده، کافر را با خاتم مَهر می کوبد. . . و تمام این صفات و کارها متعلق به انسان است، نه غیر او».

به هر حال، اگر قبول کنیم که «دَابَّةُ الْأَرْضِ» همان علی بن ابی طالب علیه السلام است، از انصاف به دور است که منکر وجود عصای موسی و انگشتر سلیمان نزد او شویم و اگر بگوییم غیر اوست، باز هم از انصاف به دور است که وجود عصا و انگشتر نزد آن حضرت

۱- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۴۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۱؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۹۱؛ مسند ابی داوود طیالسی، ص ۳۳۴؛ جامع صغیر، ج ۱، ص ۵۰۲؛ مستدرک، ج ۴، ص ۴۸۵؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۸۱؛ تفسیر طبری، ج ۲۰، ص ۱۱؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، صص ۳۷۵ و ۳۷۶؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۴۱.

۲- الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۳، ص ۲۳۶.

۳- همان.

۴- همان.

۵- ر. ک: نمل: ۸۶.

ص: ۹۵

را مطلبی بزرگ و دشوار بدانیم. درحالی که وجود آن دو را نزد دابه بزرگ نمی‌شماریم.

جزایری می‌نویسد: لازمه سوم: صاحب این اعتقاد، خود را خوار نموده و کج‌فهمی و کم‌عقلی خود را نشان داده و برای خود احترام قائل نشده است؛ زیرا اگر به او گفته شود انگشتر کجاست؟ عصا کجاست؟ یا مثلاً الواح [حضرت موسی] کجا هستند؟ پاسخی نمی‌یابد و نمی‌تواند یکی از آنها را بیاورد. بنابراین، معلوم می‌شود که اصل قصه، از اول تا آخر، دروغی بیش نیست.

پاسخ به جزایری: نمی‌دانم چگونه از این عقیده، لازم می‌آید که شیعه خود را حقیر و خوار کرده باشد؟ آیا لازمه اعتقاد شیعه به اینکه میراث انبیا علیهم السلام نزد اهل بیت علیهم السلام است، خوار کردن خود است؟ چرا جزایری کسی را حقیر و خوار می‌داند که معتقد است خداوند آیات و نشانه‌های پیغمبران علیهم السلام، مانند انگشتر سلیمان و عصای موسی و پیراهن آدم را نزد بهترین خلق خدا (پیغمبران) حفظ و نگهداری کرده تا اینکه به دست اهل بیت پاک پیامبر (ص) برسند؟ اما خوار نمی‌شمارد کسی را که معتقد است خاتم سلیمان و عصای موسی در آخرالزمان نزد «دابه الارض» خواهد بود؟ و آن دابه را نیز این چنین معرفی می‌کنند که دارای چهار دست و پا و مویی تازه‌روئیده و صدایی همچون صدای شتر است؟ (۱)

۱- قرطبی در بیان نظرات علمای اهل سنت درباره «دابه الارض» می‌گوید: «نظر اول، همان بجه شتر صالح است و این صحیح‌ترین نظر است» تا آنجا که می‌گوید: «زیرا وقتی ناقه صالح کشته شد، بجه‌اش فرار کرد و سنگ بزرگی باز شد و داخل آن رفت و بر او بسته شد. او همان‌جا هست تا اینکه به اذن خدا از آن سنگ بیرون آید». نظر دوم، روایت شده آن دابه، جنبنده‌ای پر از موهای کوچک و چهار دست و پا، طولش شصت ذراع است، و می‌گویند همان جساسه حیوانی که در جزیره‌ها زندگی می‌کند و اخبار را جمع‌آوری کرده، در اختیار دجال می‌گذارد است و این نظر عبدالله بن عمر است. نظر سوم، روایت شده که دابه از خلقت هر حیوانی نشانه‌ای دارد. ماوردی و ثعلبی گفته‌اند: «سر آن، سر گاو و چشم آن، چشم خوک و گوش آن، گوش فیل و شاخ آن، شاخ بز کوهی و گردنش، گردن شتر مرغ و سینه‌اش، سینه شیر و رنگش، رنگ پلنگ و پهلوهایش پهلوئی گربه و دمش، دم گوسفند نر و پاهایش، پاهای شتر است که میان هر دو مفصل آن دوازده ذراع فاصله است». زمخشری گوید: «به ذراع حضرت آدم - و همراه آن عصای موسی و انگشتر سلیمان بیرون می‌آید...». ر. ک: الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۳، ص ۲۳۵.

ص: ۹۶

علاوه بر این، قبلاً گفتیم که این امور از مسائلی است که شناخت آنها واجب و لازم نیست و جهل به آنها ضرری به شیعه بودن نمی‌زند و شاید بیشتر عوام شیعه چیزی در این باره ندانند.

سخن عجیب‌تر جزایری این است که وی دلیل کج‌فهمی و کم‌عقلی کسی را که معتقد شده آیات و نشانه‌های پیغمبران، نزد اهل بیت علیهم السلام است، این می‌داند که اگر به آن شیعه بگویند: «انگشتر کجاست؟ عصا کجاست؟ الواح کجایند؟» پاسخی پیدا نمی‌کند و نمی‌تواند چیزی از آنها را بیاورد!

پاسخ روشن است؛ زیرا ما نگفته‌ایم این نشانه‌ها نزد ماست تا از ما خواسته شود آنها را نشان دهیم؛ بلکه گفته‌ایم آنها نزد اهل بیت علیهم السلام است که از طریق ارث آن را به یکدیگر منتقل می‌کنند.

جزایری می‌گوید: و روشن‌تر از آن مطلب، اینکه گفته شود: اگر آنچه گفته شده، حقیقت دارد، پس چرا اهل بیت از این آیات و نشانه‌ها (مانند عصا و انگشتر) در نابودی دشمنان خودشان و پیروزی بر آنهاستفاده نکردند. درحالی که از سوی دشمنان آزار و اذیت‌ها دیدند؟

پاسخ به جزایری: ۱. همانا اهل بیت علیهم السلام از بندگان خوب و صالح خدا هستند که کسی در سخن، از آنها پیشی نمی‌گیرد و به آنچه امر می‌کنند، عمل می‌کنند. اگرچه خداوند متعال، بدون عصا هم قادر بر یاری آنان است، اما حکمت او اقتضا می‌کند که به پیشوایان ستمگر که دشمنان دین‌اند، مهلت داده شود تا بر گناه خود بیفزایند. سپس با عزت و قدرتش گریبان آنان را می‌گیرد. خداوند می‌فرماید: وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُؤْمَلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُؤْمَلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ. (۱)

۱- آنها که کافر شدند [و راه طغیان پیش گرفتند] تصور نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم به سودشان است. ما به آنها مهلت می‌دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خود بیفزایند و برای آنها عذاب خوارکننده‌ای [آماده شده] است. آل عمران: ۷۸

ص: ۹۷

۲. دشمنان اهل بیت علیهم السلام همواره خود را مسلمان نشان می‌دادند و تظاهر به اسلام می‌کردند. آنها همچون فرعون نبودند که با خدا اعلام جنگ نمایند و در مقابل او سرکشی کنند. خداوند متعال در این باره می‌فرماید: **إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَهُ مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۱)**

فرعون در ظلم و ستم خود تا جایی پیش‌رفت که ادعای خدایی کرد و حضرت موسی علیه السلام را با تمام نشانه‌های روشنی که برای او آورد، تکذیب نمود. خداوند خطاب به موسی علیه السلام می‌فرماید: **أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى وَأَهْدَيْكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَحْشَى فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى فَكَذَّبَ وَعَصَى ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى فَحَشَرَ فَنَادَى فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى (۲)**

هنگامی هم که عده‌ای به حضرت موسی علیه السلام ایمان آوردند، فرعون آنها را به شکنجه و کشتن تهدید کرد. خداوند در این باره می‌فرماید: **قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأَصْلَبُنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (۳)**

و در سوره غافر نیز می‌فرماید: **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا**

۱- فرعون در زمین برتری جویی کرد و اهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود. گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند، پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را [برای کنیزی و خدمت] زنده نگه می‌داشت. او به یقین از مفسدان بود. **قصص: ۴**

۲- به سوی فرعون برو که طغیان کرده است و به او بگو: «آیا می‌خواهی پاکیزه شوی؟» و من تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا از او بترسی [و گناه نکنی]. سپس موسی بزرگ‌ترین معجزه را به او نشان داد. اما او تکذیب و عصیان کرد. سپس پشت کرد و پیوسته [برای محو آیین حق] تلاش نمود و ساحران را جمع کرد و مردم را دعوت نمود و گفت: «من پروردگار برتر شما هستم». **نازعات: ۱۷-۲۴**

۳- [فرعون] گفت: آیا پیش از اینکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ مسلماً او بزرگ و استاد شماست که به شما سحر آموخته [و این یک توطئه است]. اما به زودی خواهید دانست. دست‌ها و پاها را به عکس یکدیگر قطع می‌کنم و همه شما را به دار می‌آویزم. **شعراء: ۴۹**

ص: ۹۸

مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۱).

فرعون نیز تلاش کرد تا موسی علیه السلام و پیروان او را از بین ببرد. این حادثه در قرآن چنین بیان شده است: وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذُرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ. (۲)

سپس خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی فرستاد که شب هنگام، با پیروانش از شهر خارج شود. خداوند در آیاتی از چند سوره در این باره می‌فرماید: وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسِرِّ بِعِبَادِي إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ (۳)؛ فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ (۴)؛ فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُوكَ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَاِنْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطُّوْدِ الْعَظِيمِ وَ أَرْزَلْنَا ثُمَّ الْآخِرِينَ وَ أَنْجَيْنَا مُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْآخِرِينَ. (۵)

اگرچه، خداوند متعال تمام راه‌های هدایت را پیش پای فرعون نهاد، ولی او سر باز زد و کبرفروشی و اسراف کرد: فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى. (۶)

۱- ما موسی را با آیات خود و دلیلی روشن فرستادیم. به سوی فرعون و هامان و قارون، ولی آنها گفتند: او ساحری بسیار دروغگو است. و هنگامی که حق را از سوی ما برای آنها آورد، گفتند: پسران کسانی را که با موسی ایمان آورده‌اند بکشید و زانانشان را برای اسارت و خدمت زنده بگذارید. اما نقشه کافران جز در گمراهی نیست [و نقش بر آب می‌شود]. غافر: ۲۳ - ۲۵

۲- و فرعون گفت: بگذارید موسی را بکشم و او پروردگارش را بخواند [تا نجاتش دهد]؛ زیرا من می‌ترسم که آیین شما را دگرگون سازد و یا در این سرزمین فساد برپا کند. غافر: ۲۶

۳- و به موسی وحی کردیم که شبانه بندگانم را [از مصر] کوچ ده؛ زیرا شما مورد تعقیب هستید. شعراء: ۵۲

۴- [به این ترتیب] فرعون با لشکریانش آنها را دنبال کردند. طه: ۷۸

۵- هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم. [موسی] گفت: چنین نیست، یقیناً پروردگارم با من است، به زودی مرا هدایت خواهد کرد و به دنبال آن به موسی وحی کردیم: عصایت را به دریا بزن [عصایش را به دریا زد] و دریا از هم شکافته شد و هر بخشی همچون کوه عظیمی بود و در آنجا دیگران لشکر فرعون را نیز [به دریا] نزدیک ساختیم. و موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم. سپس دیگران را غرق کردیم. شعراء: ۶۱ - ۶۶

۶- از این رو خدا او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت. نازعات: ۲۵

ص: ۹۹

مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۱).

فرعون نیز تلاش کرد تا موسی علیه السلام و پیروان او را از بین ببرد. این حادثه در قرآن چنین بیان شده است: وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذُرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ. (۲)

سپس خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی فرستاد که شب هنگام، با پیروانش از شهر خارج شود. خداوند در آیاتی از چند سوره در این باره می‌فرماید: وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسِرِّ بِعِبَادِي إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ (۳)؛ فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ (۴)؛ فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُوكَ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطُّوْدِ الْعَظِيمِ وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْأَخْرِيْنَ وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْأَخْرِيْنَ (۵).

اگرچه، خداوند متعال تمام راه‌های هدایت را پیش پای فرعون نهاد، ولی او سر باز زد و کبرفروشی و اسراف کرد: فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخْرَةِ وَالْأُولَىٰ (۶).

۱- ما موسی را با آیات خود و دلیلی روشن فرستادیم. به سوی فرعون و هامان و قارون، ولی آنها گفتند: او ساحری بسیار دروغگو است. و هنگامی که حق را از سوی ما برای آنها آورد، گفتند: پسران کسانی را که با موسی ایمان آورده‌اند بکشید و زانانشان را برای اسارت و خدمت زنده بگذارید. اما نقشه کافران جز در گمراهی نیست [و نقش بر آب می‌شود]. غافر: ۲۳ - ۲۵

۲- و فرعون گفت: بگذارید موسی را بکشم و او پروردگارش را بخواند [تا نجاتش دهد]؛ زیرا من می‌ترسم که آیین شما را دگرگون سازد و یا در این سرزمین فساد برپا کند. غافر: ۲۶

۳- و به موسی وحی کردیم که شبانه بندگانم را [از مصر] کوچ ده؛ زیرا شما مورد تعقیب هستید. شعراء: ۵۲

۴- [به این ترتیب] فرعون با لشکریانش آنها را دنبال کردند. طه: ۷۸

۵- هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم. [موسی] گفت: چنین نیست، یقیناً پروردگارم با من است، به زودی مرا هدایت خواهد کرد و به دنبال آن به موسی وحی کردیم: عصایت را به دریا بزن [عصایش را به دریا زد] و دریا از هم شکافته شد و هر بخشی همچون کوه عظیمی بود و در آنجا دیگران لشکر فرعون را نیز [به دریا] نزدیک ساختیم. و موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم. سپس دیگران را غرق کردیم. شعراء: ۶۱ - ۶۶

۶- از این رو خدا او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت. نازعات: ۲۵

ص: ۱۰۰

مناوی می گوید:

حضرت، آنها را به ستارگان آسمان تشبیه کرده؛ زیرا به وسیله ستارگان راهنمایی و شناخت راه صورت می گیرد؛ چون طلوع و غروب بین ستارگان رخ می دهد و برخی از آنها ثابت و برخی دیگر در حرکت اند؛ همین طور به وسیله اهل بیت علیهم السلام هدایت و راهنمایی و امان از نابودی حاصل می شود. (۱)

جزایری می گوید: لازمه چهارم: هدف از این دروغ فرومایه، اثبات هدایت یافتگی و در مسیر حق بودن شیعه و گمراه بودن دیگر مسلمانان است.

پاسخ به جزایری: هدایت یافتگی و بر حق بودن شیعه، با چنین احادیث ضعیفی ثابت نمی شود. حتی اگر این احادیث صحیح می بود و دشمن نیز آنها را قبول می کرد، باز هم دلالت نداشتند که گروهی بر حق و گروهی گمراهند.

جزایری می گوید: هدف این احادیث، باقی نگاه داشتن مذهب تشیع به عنوان مذهبی است که طرفدارانش، جامعه و شخصیتی مستقل و جدا از پیکره امت اسلامی هستند، تا بدین وسیله بزرگان این فرقه و اطرافیانشان - که نیت های پلید و شوم و حرص و طمع دارند - به زندگی دلخواهشان دست یابند؛ هر چند به قیمت نابودی اسلام و شکستن وحدت مسلمین باشد.

پاسخ به جزایری: این سخن، یکی از تهمت های بی اساسی است که جزایری کتابچه خود را با آنها سیاه کرده، ولی برای این گفته، حتی یک دلیل هم نیاورده است.

معلوم نیست چگونه با اثبات این مطلب که اهل بیت علیهم السلام بعضی از آیات و نشانه های

ص: ۱۰۱

پیغمبران گذشته علیهم السلام را از طریق رسول خدا (ص) به ارث برده‌اند، مذهب شیعه به‌عنوان جامعه و شخصیتی مستقل از بیکره امت اسلامی باقی خواهد ماند و علمای شیعه، زندگی دلخواه خود را به قیمت نابودی اسلام و شکستن وحدت مسلمین به دست خواهند آورد! به‌راستی این گفته، با مضمون آن روایات چه ارتباطی دارد؟!

مقصود جزایری از امت اسلامی چیست؟ اگر قصد ایشان از امت، سایر مسلمانان (غیرشیعه) باشد، این گفته، دامن اهل سنت را نیز مانند شیعه فراخواهد گرفت؛ زیرا هر فرقه‌ای از مسلمانان، دارای جامعه و شخصیت اعتقادی مستقل از دیگر فرقه‌هاست. اما اگر منظور از امت، خصوص اهل سنت است، مخالفت با آنها اشکالی ندارد؛ زیرا در کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) دلیلی نیافتیم که ما را از مخالفت با کسانی که به این عنوان (اهل سنت) شناخته می‌شوند، برحذر بدارد. بلکه دلایل محکمی یافتیم که ما را به پیروی از ائمه اهل بیت علیهم السلام، و نه دیگران، امر می‌کند. (۱)

در پاسخ به این مطلب جزایری که می‌گوید: «تا برای بزرگان این فرقه و اطرافیان‌شان که نیت‌های پلید و شوم و حرص و طمع دارند، زندگی دلخواهشان مهیا شود، هرچند به قیمت نابودی اسلام و شکستن وحدت مسلمین باشد»، باید گفت: ائمه اهل بیت علیهم السلام با اینکه سزاوارترین مردم به امر خلافت بودند [که از آنها غضب شد]، ولی در راه

۱- از جمله آیاتی که پیروی از اهل بیت را واجب شمرده است، آیه ۳۳ سوره احزاب است که می‌فرماید: *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً*؛ «خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند»؛ ر. ک: *الكلمة القراء في تفضيل الزهراء*، سید عبدالحسین شرف‌الدین، صص ۱۱ - ۲۵. از جمله احادیث در این موضوع، کلام پیامبر ص است که می‌فرماید: «همانا دو چیز گرانبها در میان شما به ودیعت می‌گذارم، تا وقتی که به آنها تمسک جویند، بعد از من گمراه نخواهید شد: یکی از آن دو از دیگری بزرگ‌تر است، کتاب خدا که ریسمان کشیده شده از آسمان تا به زمین است و عترت و اهل بیت من. آگاه باشید که این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا روزی که در حوض بر من وارد شوند». برای تحقیق پیرامون این حدیث؛ ر. ک: *دلیل المتحیرین*، صص ۱۸۹ - ۲۰۰.

ص: ۱۰۲

ارشاد مردم و در راستای تحقق عزت و وحدت مسلمانان به‌ویژه نصیحت خلفا، از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.

شیخ محمدرضا مظفر (ره) در ضمن بیان عقیده شیعه، درباره وحدت اسلامی می‌گوید: «اهل بیت علیهم السلام به دلسوزی برای بقای مظاهر اسلام و دعوت به عزت اسلام و وحدت کلمه مسلمین و حفظ برادری میان آنها و برداشتن تاریکی و کینه از جان‌ها شناخته شده هستند». سپس گوشه‌ای از تلاش‌های امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین علیهم السلام را در این باره بیان کرده، می‌گوید:

دیگر ائمه علیهم السلام نیز با حاکمان زمان خود چنین بوده‌اند؛ هرچند انواع فشارها و اذیت‌ها را از آنها دیدند؛ زیرا وقتی آنها دانستند دولت حق به آنها بر نمی‌گردد، مشغول آموختن آموزه‌های دینی به مردم شدند و پیروان خود را متوجه معارف بلند دینی می‌کردند و تمام انقلاب‌ها و شورش‌هایی که علویان در زمان آنها انجام دادند، به اشاره و خواست آنها نبوده، بلکه سرپیچی آشکار از دستورات و راهنمایی‌های آنها بوده است. آنها در حفظ و نگهداری سرزمین‌های دولت اسلامی، از همه - حتی از خلفای بنی عباس - حریص‌تر و دلسوزتر بودند.

در این باره کافی است خواندن وصیت و سفارش امام موسی بن جعفر علیه السلام به شیعیانش، آنجا که می‌فرماید: «خود را با سرپیچی از اطاعت سلطان ذلیل نکنید. پس اگر عادل بود، از خدا طول عمر او را بخواهید و اگر ستمکار بود، هدایت و اصلاح او را از خدا بخواهید؛ زیرا صلاح و درستی شما در گرو صلاح و درستی سلطان شماسست و همانا سلطان عادل، همانند پدر مهربان است. پس برای او دوست بدارید آنچه را برای خود دوست می‌دارید و برای او می‌پسندید آنچه را برای خود نمی‌پسندید»^(۱).

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۷۲.

ص: ۱۰۳

آن‌گاه می‌گوید:

این سخن (برای او دوست بدارید آنچه را برای خود دوست می‌دارید و برای او می‌پسندید آنچه را برای خود نمی‌پسندید) بهترین نوع سفارش به مردم است جهت مراقبت از سلامتی و جان سلطان. (۱)

اما علمای شیعه، پیرو امامان خود هستند و موضع‌گیری‌ها و سخنان و فتوای آنها در این زمینه بهترین گواه است. بسیار روشن است که علمای شیعه بیشترین تلاش را در ایجاد اتحاد میان مسلمانان و زدودن فاصله‌ها و اختلاف‌ها، نسبت به دیگر علمای امت اسلام انجام داده‌اند. فتوای صادرشده از جانب آنان در این زمینه، ما را کفایت می‌کند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: استحباب خواندن نماز به جماعت اهل سنت، کراهت یا حرمت تظاهر به مخالفت کردن با اهل سنت در مسائل اختلافی بین آنها و شیعه، حرمت مخالفت کردن با اهل سنت در مسئله وقوف حاجی در عرفات و نمونه‌های دیگری که اهل تحقیق آنها را خوب می‌شناسند.

همچنین، چگونه علمای شیعه در زندگی دلخواه خویش، آن هم به قیمت نابودی اسلام و شکستن وحدت مسلمانان، غوطه‌ورند، درحالی‌که بهترین روزهای عمر خود را در دفاع از اسلام و مسلمانان سپری کرده‌اند؟ اگر علمای شیعه نیز مانند علمای اهل سنت، در خدمت حاکمان و پادشاهان می‌بودند و بر سر سفره آنها می‌نشستند، آیا دنیای بهتر و آسوده‌تری نداشتند؟!

باید پرسید که کدام گروه در صدد تفرقه و از بین بردن وحدت جامعه اسلامی است؟ علمای شیعه، یا علمای سنی که بسیاری از آنان در طی قرون متمادی تا به امروز، کتاب‌ها ضد شیعه نوشته‌اند و در آنها عقائد شیعه را به باد انتقاد گرفته‌اند و به گمراهی و کفر شیعه امامیه حکم کرده، به ریختن خون و گرفتن اموال آنها فتوا داده‌اند.

ص: ۱۰۴

به راستی که جزایری با نوشتن این کتابچه، آتش فتنه را شعله‌ورتر کرد و با تکفیر فرقه بزرگی از فرقه‌های اسلامی، شکاف بین امت را عمیق‌تر نمود و با متهم کردن علمای شیعه به نابود کردن اسلام و شکستن وحدت مسلمین، خود را مصداق این آیه قرار داد که می‌فرماید: وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَزْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا. (۱)

۱- و کسی که خطا یا گناهی مرتکب شود، سپس بی گناهی را متهم سازد، بار بهتان و گناه آشکاری بر دوش گرفته است. نساء:

ص: ۱۰۵

کشف حقیقت چهارم

اشاره

ص: ۱۰۷

حقیقت چهارم:**اشاره**

اختصاص یافتن شیعه به علوم و معارف الهی ابوبکر جزایری می‌نویسد: شیعه معتقد است از میان تمام مسلمانان، اهل بیت و شیعیان آنها به علوم و معارف نبوی و الهی اختصاص یافته‌اند. دلیل بر این حقیقت، روایتی است که صاحب کافی از ابوبصیر نقل کرده که می‌گوید:

خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم: «جانم به قربانت! شیعیان شما نقل می‌کنند که پیغمبر (ص) به علی علیه السلام بابی از علم آموخت که از آن هزار باب علم گشوده شد». فرمود: «ای ابامحمد، پیغمبر (ص) به علی علیه السلام هزار باب از علم آموخت که از هر باب آن، هزار باب گشوده می‌شد». عرض کردم: «به خدا که علم کامل و حقیقی همین است». [امام علیه السلام لحظاتی به زمین خیره شد. سپس فرمود: «این علم هست، ولی علم کامل نیست»].^(۱) سپس فرمود: «ای ابامحمد! همانا جامعه نزد ماست. اما مردم چه می‌دانند که جامعه چیست؟» عرض کردم: «قربانت گردم، جامعه چیست؟» فرمود: «طوماری است به طول

۱- آنچه بین دو گروه آمده، در متن حدیث هست، ولی در متن عربی نیامده است. ر. ک: کافی، ج ۱، ص ۲۳۸. مترجم

ص: ۱۰۸

هفتاد ذراع از پیغمبر (ص)، به املائی آن حضرت و دست خط علی علیه السلام که تمام حلال و حرام و همه نیازهای مردم، حتی جریمه خراش در آن موجود است». سپس با دست بر [شانه] من زد و فرمود: «به من اجازه می‌دهی ای ابا محمد؟» عرض کردم: «جانم به قربانت، من از آن شمایم، هرچه خواهی بنما». آن‌گاه با دست مبارک مرا نیشگون گرفت و فرمود: «حتی جریمه این نیشگون در جامعه هست» و حضرت خشمگین به نظر می‌رسید. من عرض کردم: «به خدا که علم کامل همین است». فرمود: «این علم است، ولی باز هم کامل نیست». آن‌گاه لحظاتی سکوت کرد. سپس فرمود: «همانا جعفر نزد ماست و مردم چه می‌دانند که جعفر چیست؟» [عرض کردم: «جعفر چیست؟»] فرمود: «مخزنی است از چرم که علم انبیا و اوصیا و علم دانشمندان و علمای گذشته بنی‌اسرائیل در آن است». عرض کردم: «همانا علم کامل همین است». فرمود: «این علم است، ولی علم کامل نیست». باز لحظاتی سکوت کرد. سپس فرمود: «همانا مصحف فاطمه علیها السلام نزد ماست و مردم چه می‌دانند که مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟» عرض کردم: «مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟» فرمود: «مصحفی است سه برابر قرآنی که در دست شماست. به خدا، حتی یک حرف قرآن هم در آن نیست». عرض کردم: «به خدا علم همین است». فرمود: «این علم است، ولی علم کامل نیست». آن‌گاه لحظاتی سکوت کرد. سپس فرمود: «علم گذشته و آینده تا روز قیامت نزد ماست».

جزایری از این حدیث، نتیجه‌های شگفت‌انگیزی گرفته است (۱) و می‌گوید: «نتیجه اول: نتیجه حقیقی این اعتقاد باطل، بی‌نیازی از کتاب خدای متعال است و این کُفری

۱- ابوبکر جزایری در صدد است که از هر راهی بتواند کفر شیعیان را اثبات کند تا دست گروه‌های تکفیری که یک مشت عوام و جاهل هستند، برای ترور و به خاک و خون کشیدن شیعیان باز باشد و به زعم خود، در درگاه خداوند حجت و بینه‌ای بتوانند اقامه کنند. مترجم

ص: ۱۰۹

روشن است» .

پاسخ به جزایری: از حدیث ذکرشده، این نتیجه و نتیجه‌های دیگری که جزایری بیان کرده، گرفته نمی‌شود، به‌دلایلی که به‌زودی بیان خواهد شد. سند این روایت که در کافی نقل شده، صحیح است. براساس این روایت، اهل بیت علیهم السلام صحیفه‌ها و کتاب‌ها و علوم شرعی و معارف الهیه‌ای دارند که دست دیگران از آنها تهی است. از جمله آنها «جامعه» است؛ صحیفه‌ای که رسول خدا (ص) آن را املا فرموده و حضرت علی علیه السلام آن را نوشته است. طول آن هفتاد ذراع به مقیاس ذراع رسول خدا (ص) است. از این روایت و روایات دیگر ظاهر می‌شود که همه حلال و حرام‌های شرعی و هر آنچه مردم به آن نیازمندند، حتی جریمه خراش، در این صحیفه آمده است. (۱)

از دیگر صحیفه‌ها، مصحف فاطمه علیها السلام است؛ کتابی که در آن، علم به آنچه در آینده اتفاق می‌افتد و نام کسانی که حکومت می‌کنند تا روز قیامت بیان شده که به املائی جبرئیل علیه السلام و با دست خط علی علیه السلام است. در این باره روایات زیادی وجود دارد؛ مانند روایت حماد بن عثمان که می‌گوید:

از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «زنادقه در سال ۱۲۸ هـ. ق ظهور می‌کنند. من این مطلب را در مصحف فاطمه علیها السلام دیدم». عرض کردم: «مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟» فرمود: «چون خدای تعالی پیغمبرش (ص) را قبض روح فرمود، فاطمه علیها السلام از بابت وفات آن حضرت غم و اندوهی به خود گرفت که جز خدای عزوجل مقدرارش را نداند. بدان جهت خدا فرشته‌ای برایش فرستاد که او را دلداری دهد و با او سخن گوید. فاطمه این داستان را به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داد. علی علیه السلام فرمود: «چون آمدن فرشته را احساس

۱- ر. ک: بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۱۶ و ج ۲۶، صص ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۴۸ و ج ۴۷،

ص: ۱۱۰

کردی و صدایش را شنیدی، به من بگو». پس فاطمه علیها السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام [آمدن فرشته را] خبر داد و آن حضرت هر چه می‌شنید، آن را می‌نوشت، تا آنکه از آن سخنان مصحفی درست شد. اما در آن مصحف چیزی از حلال و حرام نیست. بلکه در آن علم به پیشامدهای آینده است. (۱)

همچنین در روایت صحیحی از ابو عبیده حذاء آمده است:

... امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا فاطمه علیها السلام بعد از پیغمبر (ص) ۷۵ روز در دنیا بود و از فراق پدر، اندوه بسیاری داشت و جبرئیل علیه السلام می‌آمد و او را در مرگ پدر تسلیت می‌داد و خوشدل می‌ساخت (آرامش می‌داد) و از احوال و مقامات پدرش خبر می‌داد و سرگذشت فرزندانش را پس از او برایش می‌گفت. حضرت علی علیه السلام اینها را می‌نوشت و آن نوشته مصحف فاطمه علیها السلام است» (۲)

جفر نیز مخزنی از پوست است که در آن، کتاب‌های انبیای گذشته، همچون زبور و تورات و انجیل و صحف ابراهیم و مصحف فاطمه و مسائل حلال و حرام و غیر آن وجود دارد و این «جفر ایض» (۳) است.

اما «جفر احمر»، مخزنی است که در آن سلاح رسول خدا (ص) قرار دارد و امام‌زمان علیه السلام هنگام ظهورش، آن را بیرون می‌آورد؛ چنان که در روایت صحیحۀ حسین بن ابی‌علاء آمده که می‌گوید:

شنیدم از امام صادق علیه السلام که می‌فرمود: «همانا جفر ایض نزد من است». عرض کردم: «در آن چیست؟» فرمود: «زبور داوود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و حلال و حرام و مصحف فاطمه و چیزی از قرآن در آن نیامده، درحالی که آنچه مردم به آن احتیاج دارند، در آن هست و ما به کسی

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰.

۲- همان، ص ۲۴۱.

۳- ایض به معنای سفید و احمر به معنای قرمز است.

ص: ۱۱۱

احتیاج نداریم، حتی مجازات یک تازیانه و نصف تازیانه و رُبع تازیانه و جریمه خراش نیز در آن هست. جفر سرخ هم نزد من است». عرض کردم: «در جفر سرخ چیست؟» فرمود: «در آن اسلحه است و تنها برای خون‌خواهی گشوده می‌شود و صاحب شمشیر (امام زمان علیه السلام) آن را برای کشتن باز می‌کند...» (۱).

حال که مطلب روشن شد، می‌گوییم: داشتن این کتاب‌ها و مانند اینها، دلیلی بر بی‌نیاز بودن از قرآن کریم نیست، و گرنه داشتن کتاب‌های فقهی و حدیثی و تاریخی و مانند اینها نیز کُفّری آشکار خواهد بود. بی‌نیازی از قرآن زمانی است که ما از قرآن رو بگردانیم و آن را رها کنیم و به کتاب‌های دیگر مراجعه کنیم؛ پس استفاده و بهره‌بردن از کتاب‌هایی که در انواع علوم و فنون تدوین شده است، دلیل بر بی‌میلی و بی‌رغبتی به قرآن نیست، به‌ویژه اگر آن کتاب‌ها، توضیح دهندهٔ مجملات و متشابهات قرآن باشند؛ چنان‌که کتاب «جامعه» چنین است و بیان تفصیلی تمام حلال‌ها و حرام‌ها و آنچه مردم به آن نیازمندند، در آن است. نمونه دیگر، مصحف فاطمه علیها السلام است که مشتمل بر بیان آشوب‌ها و جنگ‌ها و آن چیزی است که تا روز قیامت پیش خواهد آمد. به هر حال، کتاب جامعه (دربردارندهٔ احادیث رسول خدا (ص)) و مصحف فاطمه علیها السلام (دربردارندهٔ احادیث جبرئیل علیه السلام) و دیگر کتاب‌ها که سخنان خداوند عزوجل را در خود جای داده‌اند، مطالبشان حق است و باطل دانستن آنها جایز نیست.

علاوه بر این، اگر ما می‌خواستیم آنچه را در سینه‌ها پنهان است، آشکار کنیم، می‌گفتیم این سخن (نسبت ناروا) در شأن غیر شیعهٔ امامیه است؛ چون آنها با کتاب‌های حدیثی مورد اعتمادشان که پُر از احادیث بی‌هوده، ضعیف و مخالف با کتاب خداست، چنان‌که در بیان حقیقت هفتم روشن می‌شود، خود را از کتاب خدا

ص: ۱۱۲

برای توضیح بیشتر، به مطالبی که در حقیقت اول و در پاسخ به دلایلی که جزایری برای اثبات این تهمت آورده بود، مراجعه کنید.

شبهه

ممکن است دشمن (جزایری) بگوید: تمام مطالبی که شما گفتید درست نیست؛ زیرا اگر ما می‌دانستیم که جامعه به املائی رسول خدا (ص)، مصحف فاطمه به املائی جبرئیل و هر دو با دست خط علی علیه السلام هستند، در این صورت، با شما بحث و جدل نمی‌کردیم؛ ولی این مطالب ثابت نشده است؛ لذا به هیچ وجه نمی‌توانیم آنها را قبول کنیم.

پاسخ شبهه

ما این مطالب را از افراد ثقه و حافظان روایت گرفته‌ایم؛ هر چند اعتقاد به اینها لازم و واجب نیست؛ زیرا در اعتقادات، یقین و قطع لازم است. حدیث صحیح نیز، اگرچه در احکام و مسائل شرعی حجت است، ولی در مسائل اعتقادی حجت نیست؛ چون نهایت فایده آن، تولید ظن است و با وجود ظن، از علم و یقین بی‌نیاز نمی‌گردیم.

به هر حال، در چیزی که اعتقاد به آن را لازم نمی‌دانیم، به طریق اولی خصم خود را هم در اعتقاد به آن ملزم نمی‌کنیم. ولی باطل کردن آنها، با اینکه محال نیست، درست هم نیست؛ به خصوص اینکه اهل سنت روایاتی دارند مبنی بر اینکه: آنچه اهل کتاب گفته‌اند و صحت و بطلان آن ثابت و روشن نگردیده، آن را باطل ندانید.

بخاری به سند خود از ابوهریره چنین نقل کرده است:

همواره اهل کتاب، تورات را برای مسلمانان با زبان عبری می‌خواندند و با زبان عربی تفسیر می‌کردند. پس رسول خدا [(ص)] فرمود: «اهل کتاب را نه

ص: ۱۱۳

تصدیق و نه تکذیب کنید و بگویید ما به خدا و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر شما نازل شده، ایمان آورده‌ایم» (۱).
 ابوداود، احمد، حاکم، ابن حبان و عده‌ای دیگر، از ابن نملة انصاری از پدرش نقل کرده‌اند که می‌گوید:
 هنگامی که در محضر رسول خدا [(ص)] نشسته بودم و مردی یهودی نیز نزد ایشان بود، جنازه‌ای را از کنار ما عبور دادند. او
 (پدرش) گفت: «ای محمد! آیا این جنازه سخن می‌گوید؟» حضرت [(ص)] فرمود: «خدا [بہتر] داناست». یهودی گفت: «همانا
 سخن می‌گوید». (پس از این ماجرا) رسول خدا [(ص)] فرمود: «آنچه را اهل کتاب به شما می‌گویند، نه تصدیق کنید و نه
 تکذیب و بگویید به خدا و پیغمبرانش ایمان آوردیم. پس اگر آن مطلب باطلی بود، آن را تصدیق نکرده‌اید و اگر مطلب حقی بود،
 آن را تکذیب نکرده‌اید» (۲).

جزایری می‌گوید: نتیجه دوم: اختصاص یافتن اهل بیت از میان تمام مسلمانان به علوم و معارف، خیانتی روشن است که به پیامبر [(ص)] نسبت داده می‌شود و نسبت خیانت به ایشان [(ص)] کفر است و در آن هیچ تردید و بحثی نیست.
 پاسخ به جزایری: اگر پیامبر (ص) کسی از این امت را به علمی مخصوص گرداند، هرگز خطا و خیانت شمرده نمی‌شود. مخصوصاً
 اگر این کار، منافع ویژه یا عام داشته باشد. به همین جهت پیامبر (ص) از میان اصحاب خود، تنها برای حذیفه بن یمان، نام منافقان
 را بازگو کرد. از این رو به حذیفه «صاحب سِرِّ رسول خدا (ص)» می‌گفتند.

۱- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۳۷ و ج ۶، ص ۲۵ و ج ۹، ص ۱۳۶.

۲- سنن ابی داود، ج ۳، ص ۳۱۸؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۳۶؛ المستدرک علی صحیحین، ج ۳، ص ۳۵۸؛ الاحسان بترتیب صحیح
 ابن حبان، ج ۸، ص ۵۲؛ شرح السنه، ج ۱، ص ۲۶۸.

ص: ۱۱۴

ایشان (ص) با یکی از همسران خویش نیز رازی را در میان گذاشتند و فرمودند آن را مخفی نگه دار و بازگو نکن. ولی او خیانت کرد و آن را فاش کرد. پس خداوند به ایشان (ص) خبر داد. (۱)

خداوند می‌فرماید: وَإِذْ أَسْرَى النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضِ نَبَأِهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ. (۲)

پیامبر (ص) هنگام وفاتشان، مطالب خاصی را با حضرت فاطمه علیها السلام در میان گذاشته‌اند. بخاری در این باره روایتی را به سند خود، از عایشه آورده که می‌گوید:

فاطمه نزد پیامبر [(ص)] آمد، در حالی که راه رفتن او همچون راه رفتن پیامبر [(ص)] بود. پیامبر [(ص)] فرمود: «خوش آمدی دخترم!» سپس او را در طرف راست یا چپ خود نشانید. سپس مطلبی در گوش او فرمود. آن‌گاه فاطمه علیها السلام گریست. به او گفتم: «برای چه گریه می‌کنی؟» سپس مطلبی در گوش او فرمود. آن‌گاه او لبخند زد. گفتم: «تا به امروز، خوشحالی نزدیک به اندوه (بدون فاصله) ندیده بودم». سپس از او درباره آنچه ایشان فرمود، سؤال کردم. گفت: «من چنین نیستم که راز رسول خدا [(ص)] را فاش کنم». تا اینکه پیامبر [(ص)] رحلت فرمود و من [دوباره] از او سؤال کردم. آن‌گاه گفت: «پیامبر [(ص)] در گوشم فرمود:

۱- می‌گویند: «پیامبر ص به همسر خویش خیر داده بود که پس از ایشان ص ابوبکر و عمر خلافت را به دست می‌گیرند». این روایت از ابن عباس نقل شده است و نیز روایت شده که پیامبر ص به همسرش خبر داده که ماریه را بر خود حرام کرده یا نوشیدن عسل را بر خود حرام نموده است؛ ر. ک: تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۳۹۰؛ التفسیر الکبیر، ج ۳۰، صص ۴۲ و ۴۳؛ الدر المنثور، ج ۸، ص ۲۱۸.

۲- [و به خاطر بیاورید] هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت، قسمتی از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود. هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد، گفت: چه کسی تو را از این راز آگاه ساخت؟ فرمود: خداوند عالم و آگاه مرا باخبر ساخت.

تحریم: ۳

ص: ۱۱۵

همانا جبرئیل در هر سال یک بار قرآن را بر من عرضه می‌کند و امسال دو بار بر من عرضه کرد و چنان می‌بینم که زمان وفاتم فرا رسیده است و تو اولین کسی از اهل بیت من هستی که به من ملحق می‌شوی». سپس من گریستم. آن‌گاه پیامبر [(ص)] فرمود: «آیا خشنود نیستی از اینکه سرور زنان بهشت یا سرور زنان مؤمنین باشی؟!» به همین جهت خندیدم. (۱)

پیامبر (ص) اموری را نیز به امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص داده بودند که دیگری را مخصوص به آن نگردانیده بودند؛ چنان‌که ترمذی با سند خود از جابر نقل می‌کند که می‌گوید:

رسول خدا [(ص)] در روز طائف (غزوة طائف) علی [علیه السلام] را طلب کرد. سپس با او به گفت‌وگو نشست. مردم گفتند: «گفت‌وگوی ایشان با پسر عمویش طول کشید». رسول خدا [(ص)] فرمود: «من او را برای گفت‌وگو انتخاب نکردم، بلکه خدا او را برای گفت‌وگو برگزید» (۲).

احمد، حاکم و عده‌ای دیگر، از ام سلمه روایت کرده‌اند که می‌گوید:

قسم به کسی که بدان قسم می‌خورم، علی [علیه السلام] از تمام مردم به رسول خدا [(ص)] قریب‌العهدتر بود (آخرین کسی بود که از پیامبر [(ص)] جدا شد) و گفت: «رسول خدا [(ص)] در سپیده‌دمی نزد ما بود و مرتب می‌فرمود: آیا علی [علیه السلام] آمد؟ فاطمه [علیها السلام] می‌گوید: «ایشان [(ص)] علی [علیه السلام] را به دنبال کاری فرستاده بود و بعد از مدتی آمد». ام سلمه گفت: «من گمان کردم که پیامبر [(ص)] با ایشان کار خاصی دارد. لذا از اتاق بیرون آمدم و پشت در اتاق نشستیم و من نزدیک‌ترین فرد به در اتاق بودم. پس حضرت علی [علیه السلام] خود را

۱- صحیح بخاری، ج ۴، صص ۲۴۷ و ۲۴۸

۲- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۹؛ ملاً علی قاری در شرح این حدیث در کتاب مرقاة المفاتیح، ج ۱۰، ص ۴۷۱ می‌گوید: «یعنی من با دستور خدا و آنچه او خواسته بود، از طریق نجوا به علی علیه السلام رساندم.»؛ طبیعی نیز گفته است: «آن مطالب از اسرار الهی و امور غیبی بود که علی علیه السلام را خزانه‌دار آنها قرار داده است».

ص: ۱۱۶

در آغوش آن حضرت انداخت و پیامبر [(ص)] در گوش او زمزمه و نجوا می نمود. پس رسول خدا [(ص)] در همان روز رحلت فرمود. علی [علیه السلام] آخرین کسی است که نزد ایشان [(ص)] بود» (۱).

ابن سعد، ابونعیم، هیثمی و عده‌ای دیگر، از ابن عباس نقل کرده‌اند که می گفت: «ما چنان حدیث می کردیم که رسول خدا [(ص)] هفتاد وصیت و سفارش به حضرت علی [علیه السلام] فرمود که به کس دیگری نفرمود» (۲).

افزون بر همه مطالب ذکرشده، آیه نجواست: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ أَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳) که هیچ کس از این امت، به جز علی علیه السلام به آن عمل نکرد. همه علما، محدثین و مفسرین که این آیه را بررسی کرده‌اند، به این حقیقت تصریح کرده‌اند. (۴).

- ۱- مسند احمد، ج ۶، ص ۳۰۰؛ مستدرک، ج ۳، ص ۱۳۸؛ در فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۸۶ نیز آمده است: «این حدیث صحیح است، ولی آنها بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند». ذهبی با او هم نظر شده است.
- ۲- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۸؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۳.
- ۳- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که می‌خواهید با رسول خدا نجوا کنید [و سخنان در گوشه بگویند] قبل از آن صدقه‌ای [در راه خدا] بدهید. این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است و اگر توانایی نداشته باشید، خداوند غفور و رحیم است. مجادله: ۱۲
- ۴- حاکم در مستدرک، ج ۲، ص ۴۸۲، و عده‌ای دیگر، از علی علیه السلام روایت کرده‌اند که می‌فرماید: «در کتاب خدا آیه‌ای است که [جز من] هیچ کس به آن عمل نکرد و بعد از من نیز کسی به آن عمل نخواهد کرد و آن آیه نجواست: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه با پیامبر [ص] گفت و گوی محرمانه می‌کنید؟ پیش از گفت و گوی محرمانه خود، صدقه‌ای تقدیم بدارید. . . . ایشان علیه السلام فرموده است: «دیناری داشتم آن را به ده درهم فروختم و هر بار که می‌خواستم با رسول خدا [ص] نجوا کنم، قبل از آن، یک درهم صدقه می‌دادم. سپس آیه نسخ شد و کسی دیگر به آن عمل نکرد و این آیه نازل شد: «آیا ترسیدید که پیش از گفت و گوی محرمانه خود، صدقه‌هایی تقدیم دارید؟». حاکم می‌گوید: «این حدیث طبق شرط شیخین، صحیح است. ولی آن را نقل نکرده‌اند» و ذهبی نیز با او هم عقیده شده است؛ ر. ک: جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۸، ص ۱۴؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۳۲۶؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۷، ص ۳۰۱؛ التفسیر الکبیر، ج ۲۹، ص ۲۷۰؛ الدر المنثور، ج ۸، ص ۸۳؛ الکشاف، ج ۴، ص ۷۶.

ص: ۱۱۷

علی علیه السلام نزد رسول خدا (ص) منزلتی والا داشت که هیچ کس دیگری دارای این مقام نبود؛ زیرا او تربیت شده پیامبر (ص) و داماد و پسر عموی ایشان و برادر ایمانی رسول خدا (ص) - به سبب پیمان برادری که فقط با او بست - بود و به همین جهت بود که فقط حضرت علی علیه السلام حق داشت در زمان‌هایی بر پیامبر (ص) وارد شود که در آن زمان هیچ کس از مردم حق وارد شدن بر پیامبر (ص) را نداشتند؛ چنان که نسائی، احمد، ابن خزیمه و عده‌ای دیگر، در این باره روایتی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرده‌اند که می‌فرماید:

منزلتی نزد رسول خدا [(ص)] داشتم که برای هیچ کس نبود؛ اول سحرگاه بر او وارد می‌شدم و می‌گفتم: «سلام بر تو ای پیامبر خدا!» اگر ایشان «تنحنح» (صدای شبیه به سرفه کردن و اشاره به اینکه وارد نشوید) می‌نمود، به سوی خانواده خود برمی‌گشتم و در غیر این صورت، بر او داخل می‌شدم. (۱)

احمد، ابن خزیمه، بیهقی، طحاوی و عده‌ای دیگر، از حضرت علی علیه السلام روایت کرده‌اند که می‌فرماید:

در سحرگاهان، ساعتی خاص برای وارد شدن بر رسول خدا [(ص)] داشتم. اگر [در آن ساعت] در نماز می‌بود، تسبیح [را بلند] می‌فرمود و آن به معنای اجازه ورود بود و اگر در نماز نبود، به من اجازه ورود می‌داد. (۲)

سید رضی (ره) در نهج البلاغه می‌گوید که حضرت علی علیه السلام منزلت خود را نزد رسول خدا (ص) چنین توصیف و بیان می‌فرماید:

شما جایگاه نسبت مرا به رسول خدا (ص) در خویشاوندی نزدیک و مقام و

۱- سنن نسائی، ج ۳، ص ۱۲؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۸۵؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۵۴؛ خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، ص ۱۳۲؛ مرقاة المفاتیح، ج ۱۰، ص ۴۷۸.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۷۷؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۵۴؛ السنن الکبری، ج ۲، ص ۲۴۷؛ مشکل الآثار، ج ۲، ص ۳۰۶؛ خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، ص ۱۳۰.

ص: ۱۱۸

منزلت، ویژه می‌دانید؛ زمانی که کودک بودم، مرا در دامن می‌گرفت، به سینه خود می‌فشرد و در رختخوابش مرا در بغل می‌گرفت و بدن [مبارکش] به من می‌خورد و بوی خوش او را حس می‌کردم و غذا را در دهان [مبارک] می‌جوید سپس به من می‌خوراند. . . تا جایی که فرمود: من همواره با پیامبر بودم، چونان فرزند شتر که همواره با مادر خویش است. پیامبر (ص) هر روز نشانه تازه‌ای از اخلاق نیکو را برایم آشکار می‌فرمود و به من فرمان می‌داد که به او اقتدا کنم. پیامبر (ص) چند ماه از سال را در غار حراء می‌گذراند؛ تنها من او را مشاهده می‌کردم و کسی جز من او را نمی‌دید. در آن روزها، در هیچ خانه‌ای اسلام راه نیافت جز خانه رسول خدا (ص) که خدیجه هم در آن بود و من سومین آنان بودم. من نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را می‌بوییدم. من، هنگامی که وحی بر پیامبر فرود می‌آمد، ناله شیطان را شنیدم؛ گفتم: «ای رسول خدا این ناله کیست؟» فرمود: «شیطان است که از عبادت خویش مأیوس گردید» و فرمود: «علی، تو آنچه را من می‌شنوم، می‌شنوی و آنچه را من می‌بینم، می‌بینی؛ جز اینکه تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من بوده و به راه خیر می‌روی» (۱).

آری؛ جایگاه و موقعیت خاص حضرت علی علیه السلام نسبت به پیامبر (ص)، سبب شده بود که چیزهایی از ایشان (ص) بشنود و بداند که دیگران از آن بی‌خبر بودند. البته اهل سنت نیز چنین جایگاهی را برای ابوهریره قائل هستند و بخاری در این باره روایتی را به سند خود از ابوهریره آورده است که می‌گوید:

همانا مردم می‌گویند: ابوهریره چقدر روایت نقل کرده است! اگر به خاطر دو آیه در کتاب خدا نبود، هرگز حدیثی را نقل نمی‌کردم. سپس این دو آیه را

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ قاصعه .

ص: ۱۱۹

خواند إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ . . . (۱) تا آخر آیه. همانا برادران مهاجر ما همواره مشغول خرید و فروش در بازارها بودند و برادران انصار ما نیز همواره به رسیدگی اموال خود مشغول بودند و همانا ابوهریره برای سیر کردن شکمش، همواره ملازم رسول خدا [(ص)] بود و [در مجالسی] حاضر می‌شد که دیگران حضور نداشتند و چیزهایی حفظ می‌کرد که دیگران حفظ نمی‌کردند. (۲)

همچنین بخاری از او روایت کرده که می‌گوید: «من از رسول خدا [(ص)] دو ظرف [دو بسته از علوم] حفظ کردم؛ یکی از آنها را بیان و منتشر کردم. اما اگر دومی را بیان و منتشر کنم، گردنم بریده خواهد شد.» (۳)

وقتی ابوهریره دارای چنین جایگاه و موقعیتی نزد اهل سنت باشد، پس به طریق اولی این منزلت و جایگاه برای حضرت علی علیه السلام پذیرفتنی خواهد بود؛ زیرا ایشان از کودکی تا زمان وفات پیامبر (ص) همراه و یاور ایشان بود، درحالی که ابوهریره، بیش از سه سال، یار و صحابه پیامبر (ص) نبود. (۴)

نکته دیگر اینکه، حضرت علی علیه السلام در کسب علوم، بسیار حریص بود و همواره از رسول خدا (ص) درباره مسائل دین و دنیا سؤال می‌کرد و پیامبر (ص) نیز در آموزش ایشان علیه السلام حریص و کوشا بود. ترمذی روایتی حسن از عبدالله بن عمرو بن هند جبلی آورده که می‌گوید: «علی فرمود: هر وقت از رسول خدا [(ص)] سؤالی می‌پرسیدم، جواب

۱- کسانی که دلایل روشن، و وسیله هدایتی را که نازل کرده‌ایم، بعد از آنکه در کتاب برای مردم بیان نمودیم کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می‌کند و همه لعن‌کنندگان نیز، آنها را لعن می‌کنند، مگر آنها که توبه و بازگشت کردند و [اعمال بد خود را، با اعمال نیک] اصلاح نمودند [و آنچه را کتمان کرده بودند، آشکار ساختند] من توبه آنها را می‌پذیرم که من تواب و رحیمم. بقره: ۱۵۹ و ۱۶۰

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۹.

۳- همان، ص ۴۰.

۴- بخاری در ج ۴، ص ۲۳۹، روایتی را به سند خود از ابوهریره آورده که می‌گوید: «سه سال در کنار رسول خدا ص بودم و کسی به سن من، در آن سال‌ها حریص‌تر بر حفظ حدیث نبوده است.»

ص: ۱۲۰

می فرمود و هر وقت ساکت بودم، ایشان ابتدا به سخن می فرمود» (۱)

ابن سعد نیز از حضرت علی علیه السلام روایت کرده که از ایشان پرسیدند: «چگونه شما از بین اصحاب رسول خدا [(ص)] بیش از دیگران حدیث می گوید؟» وی فرمود: «من هر وقت از ایشان سؤال می کردم، به من پاسخ می فرمود و هر وقت ساکت بودم، او سخن آغاز می نمود» (۲)

رسول اکرم (ص) نیز از خداوند متعال خواسته بود که به حضرت علی علیه السلام گوش شنوایی برای علوم خود عطا کند. زمانی که آیه وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ (۳) نازل شد، حضرت فرمود: «ای علی [علیه السلام]! از خدا خواستم که آن را گوش تو قرار دهد». علی [علیه السلام] می فرماید: «بعد از آن جریان، دیگر چیزی را فراموش نمی کردم و با من نبود که چیزی را فراموش کنم» (۴)

علاوه بر این، حضرت علی علیه السلام دارای امتیازات ویژه‌ای مانند ذکاوت، هوشیاری فوق العاده، عقل کامل و حافظه بسیار قوی بود و از این رو می فرمود:

به خدا قسم، هیچ آیه‌ای نازل نشد، مگر اینکه دانستم برای چه نازل شده و در کجا نازل شده است. همانا پروردگارم دلی بسیار فهمیده و زبانی بسیار سؤال کننده به من عطا فرموده است. (۵)

۱- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۰.

۲- الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳۳۸؛ ترجمه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۵۶.

۳- و گوش های شنوا آن را دریابد و بفهمد. حاقه: ۱۲

۴- جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۹، صص ۳۵ و ۳۶؛ الدر المنثور، ج ۸، ص ۲۶۷؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۴۱۳؛ التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۱۰۷؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۸، ص ۲۶۴؛ الکشاف، ج ۴، ص ۱۳۴؛ فتح القدير، ج ۵، ص ۲۸۲؛ تفسیر غریب القرآن که در حاشیه تفسیر طبری چاپ شده، ج ۲۹، صص ۳۰ و ۳۱؛ اسباب النزول، ص ۲۹۴؛ لباب النقول فی أسباب النزول، ص ۲۱۹.

۵- الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳۳۸؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، صص ۶۷ و ۶۸؛ ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۲۶.

ص: ۱۲۱

بنابراین هیچ مانعی وجود ندارد که پیامبر (ص) هر علمی را که بخواهد، به حضرت علی علیه السلام اختصاص دهد. بعید نیست که حضرت علی علیه السلام آنچه را از پیامبر (ص) شنیده، در صحیفه‌ای نوشته و نام آن را «صحیفه جامعه» گذاشته باشد، یا اینکه بعدها به صحیفه جامعه معروف گردیده باشد. ذکر این مطلب نیز لازم است که غیر از حضرت علی علیه السلام، افراد دیگری از صحابه نیز بودند که آنچه از پیامبر (ص) می‌شنیدند، می‌نوشتند؛ مانند عبدالله بن عمرو بن عاص. بخاری در روایتی از ابوهریره چنین نقل می‌کند: «هیچ یک از اصحاب پیامبر [(ص)] بیش از من حدیث یاد ندارد، مگر عبدالله بن عمرو؛ زیرا او می‌نوشت و من نمی‌نوشتم» (۱).

بعضی از بزرگان اهل سنت نیز تصریح کرده‌اند که حضرت علی علیه السلام از جمله کسانی است که حدیث رسول خدا (ص) را می‌نوشت و از جمله آنها ابن صلاح است که می‌گوید:

گروه اول از مسلمانان (صحابه) در نوشتن حدیث پیامبر [(ص)] با هم اختلاف داشتند. بعضی از آنها نوشتن حدیث و علم را خوش نداشتند و دستور به حفظ آنها می‌دادند و بعضی، آن را اجازه می‌دادند... تا آنجا که می‌گوید: از جمله کسانی - که برای ما روایت شده - که نوشتن را اجازه داده، یا به آن عمل می‌کردند، حضرت علی [علیه السلام] و فرزندش حسن [علیه السلام]، عبدالله بن عمر، انس و عبدالله بن عمرو بن عاص و عدّه دیگری از صحابه و تابعین می‌باشند. (۲)

سیوطی می‌گوید:

گروهی، نوشتن حدیث را اجازه داده و به آن عمل می‌کردند که از آن جمله هستند: عمر، علی [علیه السلام]، فرزندش حسن [علیه السلام]، ابن عمرو، انس، جابر،

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۸.

۲- مقدمه ابن صلاح، صص ۸۷ و ۸۸.

ص: ۱۲۲

ابن عباس، ابن عمر، حسن، عطاء، سعید بن جبیر و عمر بن عبدالعزیز. عیاض نیز از بیشتر صحابه و تابعین، جواز نوشتن حدیث را حکایت کرده است. (۱)

جزایری می‌گوید: نتیجه سوم: دروغگوشمردن علی در سخن استوار و صحیحش است که می‌گوید: «رسول خدا به ما اهل بیت چیزی اختصاص نداده است» و دروغ بستن بر علی، همچون دروغ بستن بر غیر او حرام است و جایز نیست. پاسخ به جزایری: قبلاً نیز بیان کردیم که این روایت منقول از حضرت علی علیه السلام، متواتر نیست. با روایتی هم که فقط اهل سنت نقل کرده باشند، دروغگوبودن حضرت لازم نمی‌آید و نمی‌توان با آن بر شیعه استدلال کرد. حتی اگر صحت این روایت و امثال آن را نیز بپذیریم، باید بگوییم ظاهر این روایات آن است که حضرت علی علیه السلام خبر داده به اینکه پیامبر اکرم (ص) به جز قرآن، ما را به مکتوب دیگری که آن را قرائت کنیم، اختصاص نداده است، مگر آن صحیفه‌ای که قبلاً بیان کردیم. اما اینکه حضرت علی علیه السلام غیر از صحیفه جامع، نوشته دیگری نیز داشته باشد، - که بعضی از احادیث رسول خدا (ص) را در آن ثبت و ضبط کرده است - مطلب دیگری است و در روایات هم، در این باره چیزی نیامده است. ظاهر بعضی از روایات فقط بر این نکته دلالت دارد که از حضرت علی علیه السلام درباره اینکه آیا رسول خدا (ص) نوشته خاصی به ایشان علیه السلام اختصاص داده یا نه، سؤال شده؛ اما در این باره که خود ایشان علیه السلام هم از احادیث رسول خدا (ص) چیزی نوشته است، سؤال نشده و حضرت هم در جوابشان اشاره‌ای به این مطلب نفرموده است. (چه بسا خود حضرت از رسول خدا (ص) نوشته‌های متعددی فراهم آورده و آنچه شنیده، نوشته است).

ص: ۱۲۳

جزایری می‌گوید: نتیجه چهارم: دروغ‌بستن به رسول خدا [(ص)] است، و این کار نزد خدا از بزرگ‌ترین و زشت‌ترین گناهان است. خود حضرت [(ص)] نیز فرموده است: «دروغ‌بستن بر من، مانند دروغ‌بستن بر یکی از شماها نیست؛ هر کس از روی عمد بر من دروغ ببندد، وارد آتش می‌شود».

پاسخ به جزایری: اگر مقصود شما مطلبی است که در حدیث آمده - که رسول خدا (ص) به علی علیه السلام هزار باب از علم آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر از علم گشوده می‌شود - و این را دروغ‌بستن بر پیامبر (ص) شمرده‌اید، باید بگوییم حرف شما باطل است؛ زیرا این حدیث در کتاب‌های خود اهل سنت نیز آمده است. متقی هندی در منتخب کنز العمال از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که می‌فرماید: «رسول خدا [(ص)] به من هزار باب [از علم] آموخت، هر بابی [از آن] هزار باب [دیگر] می‌گشود».

ابن عباس می‌گوید:

همانا علی برای مردم خطبه خواند و گفت: «ای مردم! این چه حرف بدی است که از شما به [گوش] من می‌رسد؟ به خدا قسم که هر آینه، طلحه و زبیر را می‌کشید و بصره را می‌گشایید و حتماً نیرویی [کمکی] از کوفه به تعداد ۶۵۶۰ یا ۵۶۵۰ برای شما خواهد آمد». ابن عباس می‌گوید: گفتم: «جنگ نیرنگ است». (۱) می‌گوید: «پس بیرون آمدم و از مردم سؤال می‌کردم که چند نفر هستید؟» آنها چنان که حضرت فرموده بود، گفتند. [با خود] گفتم: «این از آن اسراری است که رسول خدا [(ص)] به او فرموده، همانا رسول خدا [(ص)] هزار هزار کلمه به او آموخت که هر کلمه‌ای، هزار هزار کلمه دیگر را می‌گشاید» (۲).

همچنین قبلاً گفتیم که حضرت علی علیه السلام ملازم همیشگی رسول خدا (ص) بود و در

۱- یعنی حضرت علی علیه السلام این حرف‌ها را زده تا دل اصحاب خود را قوی و دل دشمن را بترساند. مترجم

۲- منتخب کنز العمال چاپ شده در حاشیه مسند احمد، ج ۵، ص ۴۳.

ص: ۱۲۴

آموختن علوم و پیروی از آن حضرت، بسیار می‌کوشید؛ پیامبر (ص) نیز در آموزش حضرت علی علیه السلام و تربیت او بسیار مشتاق و کوشا بود و هر وقت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از ایشان سؤال می‌کرد، جواب می‌فرمود و چون ساکت می‌شد، ایشان (ص) رشته سخن می‌گشود.

وقتی اهل سنت قبول دارند که ابوهیره دو ظرف علم داشته که از رسول خدا (ص) گرفته بود و بسیاری از احادیثی را که گفته، تنها از یکی از آن ظرف‌ها بوده است، چگونه تعجب می‌کنند از اینکه حضرت علی علیه السلام هزار باب از علم داشته باشد که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده شود؟! با اینکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزدیک‌ترین جایگاه را به رسول خدا (ص) داشته و بیش از هر کس، همراه ایشان بوده و سؤالات بسیاری را نیز از رسول خدا (ص) پرسیده و قوه ادراک فوق‌العاده و حافظه‌ای قوی داشته است؛ چنان که به تفصیل بیان شد.

همچنین حضرت علی علیه السلام به تمام علوم قرآن تسلط داشت و می‌فرمود: «به خدا قسم، هیچ آیه‌ای نازل نشد، مگر اینکه می‌دانستم برای چه چیزی نازل شده و در کجا نازل شده است».

در جایی دیگر ایشان فرمود: «در باره کتاب خدا، از من سؤال کنید؛ زیرا هیچ آیه‌ای نیست مگر اینکه دانستم در شب نازل شده یا روز. در دشت یا در کوه».

ابن مسعود نیز در این باره چنین می‌گوید: «همانا به حضرت علی علیه السلام علم ظاهر و باطن داده شده است» که قبلاً گذشت. (۱)
علاوه بر آنچه بیان شد، پیامبر (ص) در حدیث صحیحی می‌فرماید: «من شهر علم هستم و علی دروازه آن است» (۲).

۱- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۸.

۲- حاکم در مستدرک آن را صحیح دانسته، ج ۳، ص ۱۲۶؛ سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۱۵۹ آن را حسن دانسته؛ همچنین ابن حجر و زرکشی و علائی، چنان که در فیض القدير، ج ۳، صص ۴۶ و ۴۷ آمده است بر صحت آن تأکید نموده‌اند.

ص: ۱۲۵

اما اگر منظور جزایری از این حدیث - که کتاب جامعه به املائی رسول خداست (ص) - دروغ بستن بر رسول خدا (ص) است، باید گفت این مطلبی است که با جزم و یقین نمی‌توان گفت واقع نشده. از این رو، انکار آن درست نیست. روایات قبلی نیز دلالت می‌کند بر اینکه پیامبر (ص) با حضرت علی علیه السلام بسیار خلوت می‌کرد و آنچه را می‌خواست با او در میان می‌گذاشت و همواره حضرت علی علیه السلام از پیامبر (ص) سؤال می‌کرد و حضرت (ص) جواب می‌داد. بلکه گاهی خود حضرت (ص) سخن می‌گشود و مطالبی را به حضرت علی علیه السلام تعلیم می‌فرمود و ایشان علیه السلام هم بعضی از این احادیث را می‌نوشت. بنابراین، هیچ بعید و عجیب نیست که پیامبر (ص) صحیفه جامعه را که بیان‌کننده حلال و حرام است، بر حضرت علی علیه السلام املا کرده باشد؛ به خصوص که بعضی از احادیث صحیح می‌گویند: پیامبر (ص) خواست برای امت نوشته‌ای بنگارد ولی [گروهی] مانع نوشتن آن شدند. در این باره، روایتی را بخاری - که لفظ روایت از اوست - مسلم، احمد، ابن حبان و عده‌ای دیگر، از ابن عباس نقل کرده‌اند که می‌گوید:

آن‌گاه که زمان رحلت رسول خدا [(ص)] فرا رسید، در خانه ایشان مردانی بودند که عمر بن خطاب نیز در میان آنها بود. پیامبر [(ص)] فرمود: «بیایید تا برایتان چیزی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید». عمر گفت: «همانا درد بر پیامبر [(ص)] غلبه کرده، حال آنکه قرآن نزد شماست؛ ما را کتاب خدا کفایت می‌کند». دعوا و اختلاف بین اهل خانه بالا گرفت؛ عده‌ای از آنها گفتند: «بیاورید [قلم و کاغذ]، تا پیامبر [(ص)] بنویسد برای شما چیزی را که بعد از آن هرگز گمراه نشوید». برخی دیگر سخن عمر را می‌گفتند و چون در محضر پیامبر [(ص)] بسیار سر و صدا کردند، رسول خدا [(ص)] فرمود: «بلند شوید (و بروید)». عیدالله می‌گوید: «همواره ابن عباس می‌گفت: مصیبت و تمام مصیبت، آن هنگامی

ص: ۱۲۶

بود که با سر و صدا و درگیری، نگذاشتند رسول خدا [(ص)] آن مطلب را برای آنها بنویسد. (۱)

مسلم نیز از ابن عباس نقل کرده که می‌گوید:

روز پنج‌شنبه و چه روز پنج‌شنبه‌ای! سپس اشکش جاری شد تا اینکه دیدم همچون دانه‌های مروارید پشت سرهم برگونه‌ او می‌غلطیدند. گفت: «رسول خدا [(ص)] فرمود: برایم قلم و کاغذ بیاورید [تا] بنویسم برای شما مطلبی را که بعد از آن هرگز گمراه نشوید». پس گفتند: «همانا رسول خدا (ص) هذیان می‌گوید» (۲)

نووی و عده‌ای دیگر احتمال داده‌اند که مقصود پیامبر (ص) نوشتن احکام مهم دین یا تصریح به جانشینان و خلفای بعد از خود بوده است. (۳)

با این توضیح، اگر احتمال اول (۴) درست باشد، بعید نیست که بگوییم: وقتی مانع

۱- صحیح بخاری، ج ۴، صص ۱۲۱ و ۱۸۵ و ج ۶، ص ۱۱ و ج ۷، صص ۱۵۵ و ۱۵۶ و ج ۹، ص ۱۳۷؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۹؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۳۲۴ - ۳۲۶؛ الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۸، ص ۲۰۱.

۲- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۹؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۲۲۲، ۲۹۳ و ۳۵۵؛ مستدرک، ج ۳، ص ۴۷۷؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۱۴ و ج ۵، ص ۱۸۱.

۳- صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱۱، ص ۹۰.

۴- سخن درست آن است که پیامبر ص می‌خواست به خلافت حضرت علی علیه السلام بعد از خود تصریح نماید؛ زیرا احکام مهم دین در آن زمان، روشن شده بودند و به تحقیق، خداوند قبل از آن روز دین خود را کامل و نعمت را تمام کرده بود. همچنین تصریح بر خلفا مهم‌تر است از تکرار احکامی که روشن شده است؛ چون درگیری و گمراهی و بلا، با تصریح بر نام خلفا از میان می‌رود. به علاوه اگر بر کسی احکام مهم دین پوشیده شود، گمراه شمرده نمی‌شود، بلکه حتی اگر با علم، با آن احکام مخالفت کند، باز هم گمراه شمرده نمی‌شود؛ بلکه فاسق خواهد بود، نه بیشتر. حال اگر خواست پیامبر ص نوشتن احکام مهم بود، این همه درگیری و سر و صدا و تهمت هذیان‌گویی لازم نبود؛ سبب آن همه جنجال و درگیری این بود که حاضران می‌دانستند که پیامبر ص می‌خواهد نام خلفای بعد از خود را به صراحت بیان نماید. علاوه بر این، با توجه به شرایط حساس آن لحظه، چند روز قبل از وفات پیامبر ص و با شدت درد و بیماری که بر حضرت مستولی بود، مناسب این است که بگوییم ایشان ص می‌خواست جانشینی برای بعد از خود به صورت دست‌نوشته نیز علاوه بر غدیر خم تعیین کند، نه اینکه چند روز مانده به وفات خود، احکام مهم دین را بنویسد.

ص: ۱۲۷

از نوشتن پیامبر (ص) شدند، حضرت (ص) آن مطلب را بر امیرالمؤمنین علیه السلام بازگو کرده و حضرت علی علیه السلام نیز آنها را نوشته و بدین ترتیب صحیفه جامعه که در بردارنده کل احکام حلال و حرام دین بود، گردآوری شد و خداوند به حقایق امور داناست.

جزایری می‌گوید: نتیجه پنجم: دروغ‌بستن بر فاطمه [علیها السلام] به اینکه مصحفی مخصوص به خود دارد که سه برابر قرآن است و یک حرف از قرآن هم در آن نیست.

پاسخ به جزایری: قبلاً اشاره شد که مصحف فاطمه علیها السلام، کتابی است که در آن، وقایعی که در آینده رخ می‌دهند و نام کسانی که تا روز قیامت حکومت می‌کنند، آمده است، که به املائی جبرئیل علیه السلام و دست‌خط حضرت علی علیه السلام است. به این کتاب از آن جهت مصحف می‌گویند که در بردارنده چند صحیفه است و در علم لغت، به هر نوشته‌ای که چنین باشد «مصحف» می‌گویند؛ هرچند که قرآن یا چیزی از قرآن در آن نباشد. (۱)

شبهه

ممکن است کسی بگوید: ادعای سخن‌گفتن فرشتگان با غیرانبیا درست نیست. پس این ادعا نیز که فاطمه و علی علیهما السلام سخن فرشتگان، به خصوص جبرئیل علیه السلام را می‌شنیدند، درست نخواهد بود.

پاسخ شبهه

۱- جزایری چنین پنداشته که فقط به قرآن «مصحف» می‌گویند. مترجم

ص: ۱۲۸

علمای حدیث اهل سنت، احادیثی آورده‌اند که این قضیه را برای کسانی که شأن و منزلت آنها کمتر از حضرت علی و فاطمه علیهما السلام است، ثابت می‌کنند. ما آن احادیث را به چهار دسته تقسیم می‌کنیم:

دسته نخست: احادیثی که دلالت می‌کنند اگر مردم [بر ایمان و عمل به شرع] استقامت کنند، بی‌شک فرشتگان با آنها دست خواهند داد. از آن جمله، روایتی است که مسلم، ترمذی، ابن ماجه، احمد، حمیدی، طیالسی، ابن حبان و عده‌ای دیگر، از حنظله تمیمی اسیدی آورده‌اند که می‌گوید: «پیامبر [ص] فرمود: ای حنظله! اگر بتوانید چنان باشید که در پیش من هستید، بی‌شک فرشتگان در رختخواب یا در راه با شما دست خواهند داد» (۱).

در روایت دیگری، رسول گرامی اسلام (ص) فرمود: «اگر زمانی که از من جدا می‌شوید، چنان باشید که نزد من می‌بودید، بی‌شک فرشتگان با دست‌های خود با شما دست می‌دادند و در خانه‌های شما به دیدار شما می‌آمدند» (۲).

همچنین، سخن گفتن فرشتگان با مریم علیها السلام بر همین اساس است. خداوند متعال این جریان را در قرآن چنین بیان می‌کند:

و اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرِيفًا فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنَّ

۱- صحیح مسلم، ج ۴، صص ۲۱۰۶ و ۲۱۰۷؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۶۶۶. او می‌گوید: «این حدیث حسن و صحیح است»؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۱۶؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۰۵ و ج ۳، ص ۱۷۵ و ج ۴، صص ۱۷۸ و ۳۴۶؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۴۲۸؛ مسند ابی داوود طیالسی، ص ۱۹۱؛ شرح السنه، ج ۱، ص ۱۶۷؛ الإحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، صص ۲۴۰ و ۲۴۱؛ البانی در صحیح سنن ابن ماجه، ج ۲، صص ۴۱۵ و ۴۱۶ که این حدیث را صحیح دانسته است؛ صحیح الجامع الصغیر، ج ۲، صص ۹۳۱ و ۱۱۹۰؛ سلسله الأحادیث الصحیحه، ج ۴، ص ۶۰۶.

۲- مسند ابی داوود طیالسی، ص ۳۳۷.

ص: ۱۲۹

كُنْتُ تَقِيًّا قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكَ لِأَهَبَ لِكَ غُلَامًا زَكِيًّا قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْ يَدِي بَشَرًا وَلَمْ أَكُ بِعَيْثًا قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا. (۱)

در سوره آل عمران نیز می‌فرماید: وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ. (۲)

با توجه به آنچه بیان شد، آیا برای یک مسلمان مؤمن به خدا و روز معاد، سزاوار است از امیرالمؤمنین علیه السلام استقامتی را که به او این شایستگی را می‌دهد تا فرشتگان در خانه‌اش با او سخن بگویند، نفی کند؟ درحالی که ایشان علیه السلام ولی و مولای هر زن و مرد مؤمنی است. (۳) او کسی است که هر جا رود، حق به گرد او

۱- و در این کتاب [آسمانی] مریم را یاد کن، آن هنگام که از خانواده‌اش جدا شد و در ناحیه شرقی [بیت المقدس] قرار گرفت. و میان خود و آنان حجابی افکند [تا خلوتگاهش از هر منظر برای عبادت آماده باشد] در این هنگام ما روح خود را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسانی بی‌عیب و نقص بر مریم ظاهر شد. او [سخت ترسید و] گفت: من از شر تو به خدای رحمان پناه می‌برم اگر پرهیزکاری. گفت: من فرستاده پروردگار توام [آمده‌ام] تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم. گفت: چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد؟ درحالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و زن آلوده‌ای هم نبوده‌ام؟ گفت: مطلب همین است، پروردگارت فرموده: این کار بر من آسان است [ما او را می‌آفرینیم تا قدرت خویش را آشکار سازیم] و او را برای مردم نشانه‌ای قرار دهیم و رحمتی باشد از سوی ما و این امری است پایان یافته [و جای گفت‌وگو ندارد]. مریم: ۱۶ - ۲۱

۲- [و به یاد آورید] هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان برتری داده است. ای مریم! [به شکرانه این نعمت] برای پروردگار خود خضوع کن و سجده به جا آور و با رکوع کنندگان رکوع کن. آل عمران: ۴۲ و ۴۳

۳- رسول خدا ص فرمود: «هر کس من مولای اویم پس علی علیه السلام مولای اوست»؛ ر. ک: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳؛ مستدرک، ج ۳، صص ۱۰۹ و ۱۱۰؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۸۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۵۲، ۳۲۱ و ج ۴، صص ۲۸۱، ۳۹۸، ۳۷۰، ۳۷۲ و ج ۵، صص ۶۶، ۳۴۷، ۴۱۹؛ حلیة الاولیاء، ج ۴، ص ۲۳ و ج ۵، صص ۲۷، ۳۶۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، صص ۱۰۳ و ۱۰۶؛ کتاب السنه، صص ۵۹۰ - ۵۹۶؛ سیوطی در قطف الأزهار المتناثره، ص ۲۷۷ آن را از احادیث متواتر دانسته است. همچنین، کتانی در نظم المتناثر، ص ۲۰۵ و زبیدی در لفظ اللآلئ المتناثره، ص ۲۰۵ و حافظ شمس‌الدین جزری در أسنی المطالب، ص ۵ و البانی در سلسله الأحادیث الصحیحه، ج ۴، ص ۳۴۳ و عده‌ای دیگر از بزرگان اهل سنت، این روایت را صحیح شمرده‌اند.

ص: ۱۳۰

می‌چرخد (۱) و کسی است که برادر پیامبر (ص) در دنیا و آخرت است. (۲) او دروازه شهر علم پیامبر (ص) (۳) و کسی است که خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد و خدا و پیامبرش [نیز] او را دوست می‌دارند. (۴) جایگاه او نسبت به پیامبر (ص) همچون جایگاه هارون نسبت به موسی است (۵) و به جز مؤمن [کسی] او را دوست ندارد و به جز منافق او را.

۱- حاکم در مستدرک، ج ۳، صص ۱۲۴ و ۱۲۵ از علی علیه السلام چنین آورده است: «رسول خدا [ص] فرمود: بار خدایا! حق را به همراه او علی [علیه السلام] بدار هر کجا که او برود». حاکم می‌گوید: «این حدیث بر طبق شرط مسلم در قبول روایت صحیح است، ولی آن را نیآورده است». المعجم الاوسط طبرانی، ج ۴، ص ۲۵۶؛ مسند ابی‌یعلی، ج ۱، ص ۲۵۳.

۲- ترمذی آن را در سنن خودش، ج ۵، ص ۶۳۶ آورده و حسن دانسته است؛ حاکم در مستدرک، ج ۳، ص ۱۴، و غیر این دو، از ابن عمر آورده‌اند که می‌گوید: «رسول خدا [ص] میان اصحاب خود پیمان برادری برگزار کرد. حضرت علی [علیه السلام] با چشم‌گریان نزد حضرت [ص] آمد و گفت: ای رسول خدا! پیمان برادری عقد اخوت میان اصحاب و یاران خود ایجاد کردی و میان من و کسی برادری ایجاد نکردی! رسول خدا [ص] به او فرمود: تو برادر منی در دنیا و آخرت».

۳- حاکم در مستدرک، ج ۳، صص ۱۲۶ و ۱۲۷ آن را صحیح دانسته که از علی علیه السلام است. ایشان فرموده: «رسول خدا [ص] فرمود: من شهر علم و علی دروازه آن است. پس هر کس خواهان علم باشد، از دروازه بیاید. ترمذی آن را در سنن خود، ج ۵، ص ۶۳۷ آورده است، جز اینکه می‌گوید، پیامبر [ص] فرموده: «من خانه حکمت...». ر. ک: منابع این حدیث در الغدیر علامه امینی، ج ۶، ص ۸۱.

۴- صحیح بخاری، ج ۵، صص ۲۲ و ۲۳؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ۱۸۷۱ و ۱۸۷۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۸ آن را صحیح دانسته‌اند؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۷۸، ۹۹، ۱۳۳، ۱۸۵، ۳۳۰ و ج ۵، صص ۳۳۳، ۳۵۸؛ مستدرک حاکم، ج ۳، صص ۳۸، ۱۰۹، ۴۳۷ آن را صحیح دانسته و ذهبی نیز با او هم عقیده است. همگی از سعد و غیر او، از پیامبر ص آورده‌اند که فرموده: «حتماً بیرق پرچم را فردا به [دست] مردی می‌سپارم که خداوند پیروزی را بر دست او جاری می‌کند، خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد و خدا و پیامبرش [نیز] او را دوست می‌دارند».

۵- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۴؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱؛ مسند ترمذی، ج ۱، ص ۶۳۸ آن را صحیح دانسته‌اند؛ مسند ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۱۷۰، ۱۷۳-۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵ و ۳۳۰ و ج ۳، صص ۳۲، ۳۳۸ و ج ۶، صص ۳۶۹، ۴۳۸؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹ آن را صحیح دانسته و ذهبی با او هم عقیده گشته؛ مسند ابوداود طیالسی، ص ۲۹؛ همگی از سعد و غیر او چنین آورده‌اند: «پیامبر ص به علی علیه السلام فرمود: آیا خرسند نمی‌شوی که جایگاه تو به من، به مانند جایگاه هارون از موسی باشد، به جز اینکه پیامبری بعد از من نیست».

ص: ۱۳۱

دشمن ندارد. (۱)

آیا برای یک مسلمان مؤمن به خدا و روز جزا، سزاوار است از فاطمه زهرا علیها السلام چنین شایستگی‌ای را نفی کند؟! در حالی که او سرور زنان دو جهان و سرور زنان اهل بهشت است. (۲) او جگر گوشه پیامبر (ص) است و آنچه او را بیازارد، سبب آزار پیامبر (ص) نیز می‌شود. (۳) فاطمه علیها السلام، کسی است که خداوند راضی می‌شود به سبب رضای او و غضب می‌کند به سبب غضب او؟ (۴)

دسته دوم: روایاتی که بیانگر شنیده شدن کلام فرشتگان توسط بعضی از صحابه پیامبر (ص) هستند. از آن جمله، روایتی است که احمد از حذیفه بن یمان چنین نقل

۱- صحیح مسلم، ج ۱، صص ۸۴، ۹۵، ۲۶۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، صص ۶۴۳ و ۶۵۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۷۰؛ سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۴، ص ۲۹۸؛ صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۵؛ صحیح سنن نسائی ج ۳، ص ۱۰۳۳

۲- صحیح بخاری، ج ۵، صص ۲۵، ۳۶ و ۲۴۷ و ج ۸، ص ۷۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ۱۹۰۴ - ۱۹۰۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱۸؛ صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۷۰؛ سنن طیالسی، ص ۱۹۶؛ مستدرک، ج ۳، صص ۱۵۱، ۱۵۶ آن را صحیح شمرده و ذهبی نیز با او موافق است؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۶؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۹۱ و ج ۶، ص ۲۸۲؛ حلیه الاولیاء، ج ۲، صص ۳۹ و ۴۲؛ مشکل الآثار، ج ۱، صص ۴۸ و ۵۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱؛ دُرّ السحابة، صص ۲۷۴ و ۲۷۶؛ شرح السنه، ج ۱، ص ۱۶۰ که می‌گوید: «بر صحت این حدیث اتفاق نظر است»؛ مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۱۷۳۱؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۳.

۳- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۶ و ج ۷، ص ۴۷؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ۱۹۰۲ - ۱۹۰۴؛ سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۲۲۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، صص ۶۹۸ و ۶۹۹، آن دو را صحیح شمرده است؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۴۳؛ صحیح سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۳۹۱؛ مسند احمد، ج ۴، صص ۲۲۳، ۲۳۶، ۳۲۸ و ۳۳۲؛ مستدرک، ج ۳، صص ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹؛ مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۱۷۳۲؛ فضائل الصحابه، ج ۲، صص ۷۵۵ و ۷۵۶، ۷۶۵؛ السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۲۰۱؛ شرح السنه، ج ۱۴، صص ۱۵۸ و ۱۵۹ و می‌گوید: «بر صحت این حدیث اتفاق نظر وجود دارد».

۴- المستدرک، ج ۳، ص ۱۵۴ می‌گوید: «این حدیث صحیح است»؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳ می‌گوید: «طبرانی آن را روایت کرده و اسنادش حسن است»؛ دُرّ السحابة، ص ۲۷۷.

ص: ۱۳۲

می‌کند:

به خدمت پیامبر (ص) رسیدم و عرض کردم: هنگامی که مشغول نماز بودم، شنیدم کسی می‌گوید:

«اللهم لك الحمد كله، و لك الملك كله، بيدك الخير كله، إليك يرجع الأمر كله، علانته و سره، فأهل أن تُحمد، إنك على كل شيء قدير، اللهم اغفر لي جميع ما مضى من ذنبي، واعصمني فيما بقي من عمري، و ارزقني عملاً- زكياً ترضى به عني». (۱) پیامبر (ص) فرمود: «آن فرشته‌ای بوده که آمده حمد و ستایش پروردگارت را به تو یاد دهد». (۲)

دسته سوم: روایاتی که دلالت بر دیدن جبرئیل علیه السلام توسط تعدادی از صحابه پیامبر (ص) دارند؛ مانند روایتی که مسلم - لفظ روایت از اوست - ترمذی، ابوداود، نسائی، ابن ماجه، احمد و عده‌ای دیگر، از ابوهریره نقل می‌کنند:

روزی رسول خدا [(ص)] میان مردم [نشسته] بود. مردی به خدمت او آمد و گفت: «ای رسول خدا [(ص)]! ایمان چیست؟» ایشان فرمود: «اینکه ایمان داشته باشی به خدا و فرشتگانش و کتابش و لقائش و پیامبرانش و ایمان داشته باشی به برانگیخته‌شدنی دیگر». گفت: «ای رسول خدا [(ص)]! اسلام چیست؟» فرمود: «اسلام آن است که خدا را پرستی و چیزی را شریک او قرار ندهی و نماز واجب را برپا داری و زکات واجب را بپردازی و ماه رمضان را روزه بداری». عرض کرد: «ای رسول خدا [(ص)]! احسان چیست؟» فرمود: «اینکه خدا را چنان عبادت کنی که گویا او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی، پس

۱- بارخدا! تمام ستایش‌ها از برای توست، و تمام پادشاهی‌ها برای توست؛ همه خیرها به دست توست؛ بازگشت همه کارها به سوی توست، چه آشکار باشند و چه پنهان؛ پس تو شایسته ستایشی و همانا تو بر هر چیزی توانایی، بار خدا! همه گناهان گذشته مرا بیامرزد و مرا در باقیمانده عمرم مراقبت فرما و عمل خالص و نیکو، روزی‌ام کن که به سبب آن از من خشنود گردی.

۲- مسند احمد، ج ۵، ص ۳۹۶.

ص: ۱۳۳

همانا او تو را می‌بیند. . .» تا آنجا که می‌گوید: «سپس آن مرد برگشت». رسول خدا [(ص)] فرمود: «آن مرد را به‌سوی من برگردانید». پس دنبال کردند تا او را برگردانند، ولی کسی را ندیدند. آن‌گاه رسول خدا (ص) فرمود: «او جبرئیل علیه السلام بود که آمده بود به مردم دینشان را آموزش دهد»^(۱).

گفته می‌شود که عایشه نیز جبرئیل علیه السلام را دیده است. ابن سعد روایتی از عایشه نقل می‌کند که می‌گوید: به‌درستی که جبرئیل علیه السلام را بر درِ اتاقم سوار بر اسب دیدم و رسول خدا [(ص)] با او گفت‌وگو می‌کرد. وقتی وارد شدم، گفتم: «ای رسول خدا! شخصی را دیدم که با وی گفت‌وگو می‌کردی، او که بود؟» فرمود: «آیا تو او را دیدی؟» گفتم: «بله». فرمود: «او را شبیه به چه کسی یافتی؟» گفتم: «به دحیه کلبی». فرمود: «به‌درستی که تو خیر [و سعادت] زیادی دیدی، او جبرئیل بود. . .»^(۲).

احمد از عایشه نقل کرده که می‌گوید:

ای رسول خدا! تو را دیدم درحالی که ایستاده بودی و با دحیه کلبی صحبت می‌کردی. فرمود: «تو او را دیدی؟» گفتم: «بله». فرمود: «همانا او جبرئیل علیه السلام است و او به تو سلام می‌رساند». گفتم: «بر او سلام و رحمت خدا باد. خداوند به او جزای زیارت‌کننده و واردشونده را دهد؛ چه دوست و واردشونده خوبی است»^(۳).
از جمله کسانی که جبرئیل علیه السلام را دیده است، عبدالله بن عباس است. در روایتی،

- ۱- صحیح مسلم، ج ۱، صص ۳۶ - ۴۰؛ سنن ابی‌داوود، ج ۴، ص ۲۲۳؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، صص ۲۴ و ۲۵؛ سنن نسائی، ج ۱، ص ۲۴۹؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۲۷ و ۲۸، ۵۲ و ۵۳.
- ۲- الطبقات الکبری، ج ۸، صص ۶۷ و ۶۸.
- ۳- مسند احمد، ج ۶، صص ۷۴ و ۷۵، ۱۴۸.

ص: ۱۳۴

احمد از ابن عباس چنین نقل می‌کند:

به همراه پدرم خدمت رسول خدا [(ص)] بودیم و نزد او مردی بود که با او نجوا می‌کرد و گویی پیامبر [(ص)] از پدرم روی گردان بود. از نزد ایشان بیرون آمدیم و پدرم به من گفت: «ای فرزندم آیا ندیدی؟! گویا پسرعموی تو از من روی گردان بود؟» گفتم: «ای پدر! همانا نزد ایشان مردی بود که با او نجوا می‌کرد». ابن عباس می‌گوید: «نزد پیامبر [(ص)] برگشتیم؛ پدرم گفت: ای رسول خدا! به عبدالله چنین و چنان گفتم. پس او به من خبر داد که مردی نزدتان بود که با شما نجوا می‌کرد. آیا کسی نزد شما بود؟» رسول خدا [(ص)] فرمود: «ای عبدالله! آیا تو او را دیدی؟» گفتم: «بله». فرمود: «همانا او جبرئیل است؛ او کسی است که مرا از شما بازداشته بود»^(۱)

از دیگر افرادی که جبرئیل را دیده است، محمد بن مسلمه است. ذهبی از وی چنین روایت می‌کند:

در حال رفتن بودم که ناگهان رسول خدا [(ص)] را بر کوه صفا دیدم درحالی که دستش را در دست مردی گذاشته بود. آن‌گاه رفتم. حضرت فرمود: «چه چیزی مانع از سلام کردن تو شد؟» گفتم: «ای رسول خدا [(ص)]! با این مرد رفتاری داشتی که با هیچ‌کس چنین رفتاری نداشتی. پس من خوش نداشتم که سخت را قطع کنم. ای رسول خدا! او چه کسی بود؟» فرمود: «جبرئیل». آن‌گاه به من فرمود: «این محمد بن مسلمه سلام نکرد، اما اگر سلام می‌کرد، سلامش را پاسخ می‌دادیم»^(۲)

از دیگر رؤیت‌کنندگان، حارثه بن نعمان است. او طبق روایتی که ابن سعد در

۱- مسند احمد، ج ۱، صص ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۱۲.

۲- سیر أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۷۰.

ص: ۱۳۵

طبقات و هیثمی در مجمع الزوائد از وی نقل کرده‌اند، می‌گوید:

دو بار در عمرم جبرئیل را دیدم. روزی در «صَوْرَين» هنگامی که رسول خدا [(ص)] برای [جنگ با] بنی قریظه بیرون آمد، که جبرئیل) به صورت دحیه از کنار ما گذشت و به ما دستور پوشیدن سلاح داد و روزی در محل جنازه‌ها هنگامی که از حنین برگشتیم. (۱)

احمد نیز از او نقل می‌کند که می‌گوید:

درحالی که رسول خدا [(ص)] با جبرئیل در سایبان نشسته بودند، از کنارشان گذشتم و بر ایشان سلام کردم و رد شدم. وقتی برگشتم و پیامبر [(ص)] هم از آنجا برخاست، فرمود: «آیا کسی را که با من بود، دیدی؟» گفتم: «بله». فرمود: «همانا او جبرئیل علیه السلام است و جواب سلام تو را داد» (۲)

دسته چهارم: روایاتی که بیانگر سلام و مصافحه کردن فرشتگان بر بعضی از اصحاب پیامبر (ص) هستند؛ به طوری که آنها آشکارا فرشتگان را می‌دیدند. در روایتی مسلم از عمران بن حصین - در ضمن حدیثی - می‌گوید:

به درستی که [فرشته] بر من سلام می‌داد تا اینکه [برای درمان بیماری] داغ نهادم. پس رها شدم [و بر من سلام نمی‌کرد] پس داغ نهادن را ترک کردم. پس او (فرشته) برگشت. (۳)

ابن سعد نیز از قتاده چنین نقل می‌کند: «همواره فرشتگان با عمران بن حصین مصافحه می‌کردند تا اینکه داغ نهاد. پس، از او دوری جستند» (۴)

۱- الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۸۸.

۲- مسند احمد، ج ۵، ص ۴۳۳؛ هیثمی در مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۱۳ می‌گوید: «احمد و طبرانی آن را نقل کردند و رجال سند صحیح است».

۳- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۹۹.

۴- الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۸۸.

ص: ۱۳۶

ذهبی در شرح احوال عمران بن حصین می‌نویسد:

او از کسانی بود که فرشتگان بر وی سلام می‌کردند. . . و نیز می‌گوید: وی دچار بیماری ناصور(۱) شد. پس به‌خاطر آن داغ نهاد و گفت: داغ نهادیم. پس موفق نشدیم و [آنچه می‌خواستیم] به دست نیاوردیم و برای ما روایت شده: هنگامی که او داغ نهاد، برای مدتی سلام کردن [فرشته‌ها] بر او قطع شد. سپس سلام کردن به او برگشت(۲).

ابن حجر هم در این باره می‌گوید: «قبل از اینکه داغ بنهد، فرشتگان با او مصافحه می‌کردند»(۳).

نووی نیز می‌گوید: «فرشتگان بر او سلام می‌کردند و آنها را آشکارا می‌دید؛ چنان‌که در صحیح مسلم به آن تصریح شده است»(۴). ابن عبدالبر گفته که اهل بصره درباره‌ او می‌گویند: «او فرشتگان نگهبان را می‌دیده و آنها با او سخن می‌گفتند، تا اینکه داغ نهاد»(۵).

و موارد بی‌شمار دیگری که نیازی به آوردن همه آنها نیست.(۶).

نتیجه تمام آنچه بیان شد، این است که شنیدن سخن فرشتگان یا جبرئیل علیه السلام، توسط امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه علیهما السلام، ممکن است و چنین چیزی از آن دو بزرگوار بعید (و دور از ذهن) نیست؛ به خصوص، بعد از نقل روایات زیادی که بیانگر سلام و

۱- دمل‌های چرکینی که در اطراف مقعد پدید می‌آید. مترجم

۲- تذکره الحفاظ، ج ۱، صص ۲۹ و ۳۰.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۱۱۲.

۴- تهذیب الأسماء و اللغات، ج ۲، ص ۳۶.

۵- الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۲.

۶- ر. ک: سنن ابی‌داوود، ج ۴، ص ۵؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۲۷؛ مستدرک، ج ۳، ص ۴۷۲؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۳۸؛ الاصابه، ج

۳، صص ۲۶ و ۲۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، صص ۵۰۸، ۵۱۰ و ۵۱۱؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۵۸؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، صص ۲۷۵

و ۲۷۶؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۶۲.

ص: ۱۳۷

مصافحه کردن و سخن گفتن فرشتگان با کسانی است که شأن و منزلت آنها به مراتب از این دو بزرگوار کمتر است. جرئت بر انکار سخن گفتن فرشتگان با حضرت علی و حضرت فاطمه علیهما السلام خطایی آشکار و روشن است و جایز نیست؛ زیرا توهینی واضح به عترت پاک پیامبر (ص) است که از آن، به خدا پناه می‌بریم.

جزایری می‌گوید: نتیجه ششم: صاحب این عقیده - درحالی که دارای علوم و معارف و هدایت خاصی است که دیگر مسلمانان در آن هیچ سهمی ندارند - نمی‌تواند مسلمان باشد یا از جماعت مسلمان شمرده شود.

پاسخ به جزایری: به نظر می‌رسد این کلام جزایری (او دارای علوم و معارف و هدایت خاصی است که دیگر مسلمانان در آن هیچ سهمی ندارند) اشاره دارد به این اعتقاد که نزد اهل بیت علیهم السلام، کتاب جامعه، جفر و مصحف فاطمه علیها السلام وجود دارد. به هر حال، حکم به کفر و خروج از جماعت مسلمین برای کسی که با دلایل صحیح چنین عقیده‌ای داشته باشد، جایز نیست؛ زیرا حتی اگر با مسامحه بطلان چنین اعتقادی را بپذیریم، باز برای کسی که از روی شبهه چنین عقیده‌ای را قبول کند، مستلزم تکفیر و حتی تفسیق نمی‌شود؛ چون او ضروری دین را منکر نشده است. بلکه حتی اگر از روی شبهه، منکر ضرورتی از دین شود، حکم به تکفیر آن درست نیست؛ چه رسد به اینکه غیر ضروری دین را منکر شود.

روشن است که اعتقاد به وجود چنین کتاب‌هایی نزد اهل بیت علیهم السلام، موجب انکار ضرورتی از دین نمی‌شود. بلکه در انکار این مطلب، احتمال هلاکت نیز وجود دارد؛ زیرا ممکن است منکر چیزی شده باشیم که ثابت و صحیح است و با این کار خدشه‌ای در مقام و منزلت اهل بیت علیهم السلام وارد کنیم که خداوند به منت و کرمش ما را از آن باز دارد. برای توضیح بیشتر مراجعه شود به احادیثی که قبلاً درباره نهدی از رد آنچه اهل

ص: ۱۳۸

کتاب می‌گویند، اشاره شد.

باید گفت، خروج چنین فردی که معتقد است اهل بیت علیهم السلام چنین کتاب‌هایی دارند، از دایره اسلام و مسلمانان، آن هم به دلیل اینکه او دارای علوم و معارف و هدایتی است که دیگر مسلمانان چیزی از آن ندارند، باطل و بی‌اساس است؛ چون معنای چنین اعتقادی، این نیست که فقط شیعه آن کتاب‌ها را دارد و با آنها به هدایتی دست یافته که دیگران از آن بی‌بهره‌اند. البته اگر چنین چیزی را هم بپذیریم، باز اشکالی ندارد؛ چون در این صورت شیعه امامیه از عترت پاک پیامبر (ص) پیروی کرده و از هدایت آنها بهره‌مند گشته و از علوم و معارف آنها کسب فیض نموده و مطیع فرمان رسول خدا (ص) بوده است که می‌فرماید:

من دو چیز گرانبها را میان شما می‌گذارم، اگر به آنها تمسک جویند هرگز بعد از من گمراه نمی‌شوید، که یکی از دیگری بزرگ‌تر است: کتاب خدا، ریسمانی که از آسمان به زمین کشیده شده است و عترت و اهل بیت. آگاه باشید که آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. (۱)

علاوه بر این، فرقه ناجیه باید مجهز به معارف و علمی باشد که دیگر طوایف مسلمانان از آن بی‌بهره‌اند. وگرنه لازم می‌آید که تمام فرق مسلمانان، اهل نجات باشند که این سخنی بی‌دلیل و باطل است.

جزایری می‌گوید: نتیجه هفتم: آخرین مطلب اینکه آیا نسبت دادن این بیهوده‌گویی‌های پوچ و بی‌اساس و دروغگویی بی‌پایه به اسلام - دینی که غیر از او دینی پذیرفته نیست - درست است؟ و مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي

۱- منابع این حدیث قبلاً به‌طور مفصل ذکر شد.

ص: ۱۳۹

الْآخِرَةَ مِنَ الْخَاسِرِينَ. (۱)

پاسخ به جزایری: در مباحث قبل به طور کامل بیان شد که آنچه جزایری انکار می کند و به سبب آن، شیعه را به باد تمسخر می گیرد، هیچ مشکلی ندارد و احادیث صحیحی که در کتب اهل سنت آمده، آن مطالب را تأیید می کنند؛ با اینکه مانند آن مطالب و بیشتر از آنها در کتب خود اهل سنت آمده است. آنچه او (برای حدیث کافی در حقیقت چهارم) بیان کرده است، لازمه نیستند و در واقع، خیال‌های باطل و گمان‌های فاسدی هستند که جزایری بر این حدیث بار کرده است. انگیزه او از بیان این مطالب، تکفیر شیعه است و در این راستا به هر چیزی که بتوان آن را دست‌آویز قرار داد، هرچند باطل و بی‌اساس، چنگ می‌زند. بنابراین، کدام حرف بیهوده و دروغ در این حدیث وجود دارد؟!

این جماعت (وهابیت)، هر فضیلتی برای اهل بیت علیهم السلام را، بیهوده‌گویی و دروغی بی‌ارزش شمرده و هر فضیلتی برای غیر ایشان را، از آن اسلام محسوب کرده‌اند که خداوند غیر آن را قبول نمی‌کند. کلام جزایری در اینجا نیز بر همین اساس است؛ از این رو گفتن چنین مطالبی از وی و هم‌فکرانش مورد تعجب نخواهد بود، والله المستعان و إليه المشتکی، و إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. (۲)

- ۱- هر کس جز اسلام [و تسلیم در برابر فرمان حق] آیینی برای خود انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است. آل عمران: ۸۵
- ۲- و خداوند یاور [ما] و به سوی او دادخواهی [ماست] و ما از خداییم و ما به سوی او بازمی‌گردیم.

ص: ۱۴۱

کشف حقیقت پنجم

اشاره

ص: ۱۴۳

حقیقت پنجم:

پرداختن تاوان شیعه توسط امام موسی کاظم علیه السلام

ابوبکر جزایری می‌نویسد: اعتقاد به اینکه موسی کاظم با جان خود، تاوان شیعه را پرداخته است! صاحب کافی این حقیقت را چنین بیان می‌کند: ابوالحسن موسی کاظم - امام هفتم از امامان شیعه دوازده‌امامی - فرمود: «خدای عزوجل بر شیعه خشمگین شد. پس مرا مخیر کرد بین اینکه بلایش را به جان بخرم یا بر شیعیان عذاب نازل شود و من با خریدن بلا برای خودم، عذاب را از شیعه دفع کردم.

پاسخ به جزایری: این حدیث را کلینی (ره) از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از بعضی از اصحاب، از ابی‌الحسن موسی علیه السلام روایت کرده است و از جهت سند ضعیف است؛ چون به دلیل ناشناخته بودن بعضی از راویان، مرسل است.

جزایری می‌گوید: ای شیعه! بعد از اینکه بر تو واجب کردند به این روایت ایمان آورده و معنای آن را تصدیق کنی، اکنون می‌پرسیم معنای این حکایتی که تو باید به آن اعتقاد داشته باشی، چیست؟ آیا این نیست که موسی کاظم (ره) برای پرداخت تاوان

ص: ۱۴۴

پیروانش، راضی به کشتن خود شد تا خداوند پیروانش را بپامرزد و بدون حساب وارد بهشت کند؟

پاسخ به جزایری: با توجه به اینکه سند این حدیث ضعیف است، عمل به آن و اعتقاد به معنا و مضمونش درست نیست؛ زیرا مسائل اعتقادی با حدیث صحیح هم ثابت نمی‌شوند تا چه رسد به حدیث ضعیف؛ [بلکه در اثبات مسائل اعتقادی، علم و یقین لازم است]. بنابراین، سخن جزایری - که اعتقاد به مضمون این حدیث بر شیعه لازم و ایمان به آن واجب است - گمانی باطل و بدون دلیل است. در مباحث قبلی نیز گفته شد که صرف بودن روایتی در کتاب کافی، دلیل بر اعتقاد شیعه به مضمون آن روایت نیست. حال باید پرسید، برداشتی که جزایری از این حدیث دارد - که موسی کاظم علیه السلام برای پرداخت تاوان پیروانش، راضی به کشتن خود شد تا خداوند پیروانش را بپامرزد و بدون حساب وارد بهشت کند از کجای حدیث فهمیده می‌شود؟ ظاهر حدیث اگرچه دلالت دارد بر اینکه امام کاظم علیه السلام با فداکردن جان خود، شیعه را از کشته‌شدن در دنیا حفظ کرده است، اما اینکه امام علیه السلام با این کار، تاوان شیعه را پرداخته تا گناهان آنها بخشیده شده و بدون حساب وارد بهشت شوند، به هیچ وجه از حدیث فهمیده نمی‌شود. از این رو برای اینکه افرادی مانند جزایری، توهّمات خودشان را در قالب معنای حدیث ارائه نکنند، به توضیح آن می‌پردازیم.

این گفته امام علیه السلام که «خداوند بر شیعه خشمگین شد»، بدین معناست که خداوند بر گروهی از شیعیان زمان امام علیه السلام به سبب کارهایی که از آنها سر زد، خشمگین شد.

علامه مجلسی (ره) می‌گوید: «بر شیعه خشم کرد» یا به این دلیل است که شیعیان تقیه را ترک کردند و مسئله امامت امام موسی کاظم علیه السلام را فاش نمودند. در نتیجه، امر مردد شد بین اینکه هارون الرشید شیعیان را قلع و قمع کند یا امام موسی بن جعفر علیه السلام زندانی شده و در زندان به قتل برسد. امام علیه السلام نیز برای حفظ جان شیعه دعا کرد و بلا را به

ص: ۱۴۵

جان خود خرید؛ یا به این سبب که شیعیان در فرمان برداری از دستورات امام علیه السلام خلوص نیت نداشتند؛ خداوند هم امام علیه السلام را مخیر کرد بین این که ضد هارون الرشید قیام کند که نتیجه اش کشته شدن شیعیان آن حضرت بود، یا خود گرفتار بلا شود تا قضیه آن چنان که باید، پایان پذیرد.

این روایت بدین صورت نیز معنا شده است: «خداوند مرا میان آماده شدن برای مرگ یا راضی شدن به هلاکت شیعه، مخیر کرد. پس به خدا قسم با جانم آنها را حفظ کردم؛ یعنی مرگ خود را برگزیدم».

همچنین در معنایش گفته شده: «خداوند مرا میان اراده مرگ خود یا مرگ آنها مخیر کرد تا میان من و آنها جدایی حاصل شود و من از روی دلسوزی برای آنها، مرگ را برای خود برگزیدم» (۱).

بنابراین معنای حدیث این می شود که، خداوند سبحان بر بعضی از شیعیان به سبب کارهای زشتی که از آنها سر زده بود، خشم گرفت. در اینجا امر دایر شد میان کشته شدن امام کاظم علیه السلام و هلاکت شیعه. آن گاه امام علیه السلام کشته شدن خود را برگزید و شیعه را با جان خویش حفظ کرد و آنها از این راه، از بلا و کشته شدن نجات یافتند.

جزایری می گوید: ای شیعه، که خداوند توفیق دهد من و شما را بر انجام آنچه دوست می دارد و رضایش در آن است! نیک بنگر در این دروغ و عنوان دیگری برای آن، جز دروغ نمی نهم (۲)؛ زیرا از حقیقت و درستی بسیار دور است و نیک بنگر تا بدانی که این دروغ چنان است که معتقد به آن را، به اموری بزرگ و مهم پایبند می کند؛ درحالی که هیچ گاه نخواهی پذیرفت - با اینکه خدا، پروردگارت و اسلام، دینت و

۱- مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۲۶.

۲- جزایری در این سخن، راست می گوید؛ زیرا او در کتابچه خود، ضد شیعه چیزی جز دروغ نگفته است.

ص: ۱۴۶

محمد [(ص)]، پیامبرت باشد، - هر یک از آنها را به تو و یا تو را به آنها نسبت دهند.

پاسخ به جزایری: نمی‌توان شیعه را به مضمون حدیث ضعیف پایبند کرد و با آن در مقابل شیعه استدلال کرد.

به علاوه، اگر صحت این حدیث را هم بپذیریم، باز معنای آن، چیزی نیست که عقل ما آن را نپذیرد. همچنین هیچ‌یک از لوازم فاسد و باطلی که جزایری بیان کرده، به دنبال آن نمی‌آید؛ زیرا می‌توانیم حدیث را به گونه‌ای صحیح بیان کنیم که با متن و کلمات حدیث نیز هماهنگ باشد - که ان‌شاءالله بیان آنها به زودی خواهد آمد-.

سپس جزایری اموری را به‌عنوان لوازم اعتقاد به مضمون این حدیث بیان می‌کند و هر یک از شیعیان امامیه را معتقد به آنها می‌داند که عبارت‌اند از:

لازمه اول: دروغ‌بستن بر خدای عزوجل؛ چون خداوند متعال به‌سوی موسی کاظم وحی فرستاده که بر شیعه خشناک است و ایشان را میان گرفتن جان‌شان یا جان شیعیان‌شان مخیر نموده است. او نیز با نثار جان‌شان تاوان آنها را پرداخته است. سوگند به خدا که اینها دروغ‌بستن بر خدای عزوجل است و خدا می‌فرماید: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا. (۱)

پاسخ به جزایری: این حدیث هیچ دلالتی ندارد بر اینکه خداوند به امام کاظم علیه السلام وحی کرده که بر شیعه خشناک است و ایشان را میان گرفتن جان‌شان یا جان شیعه مخیر نموده است؛ زیرا امام علیه السلام نفرموده است که همانا خدای عزوجل آن مطلب را به من وحی کرده است. پس حدیث فقط دلالت دارد که امام علیه السلام، علم به غضب خدای سبحان بر شیعه پیدا کرده است. اما اینکه امام علیه السلام چگونه آن را فهمیده، مطلب دیگری است که حدیث بدان نپرداخته و درباره آن دو احتمال وجود دارد:

۱- چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ بسته... انعام: ۲۱

ص: ۱۴۷

احتمال اول: امام علیه السلام آن را از راه الهام فهمیده باشد. وقوع الهام در بین مسلمانان نه تنها ممکن است، بلکه اهل سنت وقوعش را برای تعدادی از مردم، از جمله عمر بن خطاب ثابت کرده‌اند.

آنها برای اثبات الهام بر خصوص عمر بن خطاب، به روایتی استدلال کرده‌اند که آن را بخاری، مسلم، ترمذی، احمد، حاکم، ابن حبان، طیالسی، طحاوی و عده‌ای دیگر، از ابوهریره چنین نقل کرده‌اند: «پیامبر [(ص)] فرمود: در امت‌های قبل از شما الهام‌شوندگان (محدثون) بودند؛ اگر در امت من کسی چنین باشد، همانا او عمر است» (۱).

ابن حجر می‌گوید:

«محدثون» جمع محدث است و در تأویل آن اختلاف شده است؛ عده‌ای گفته‌اند: «مراد، الهام‌شونده است». بیشتر علما همین نظر را دارند. عده‌ای نیز می‌گویند: «محدث، مردی است که حدس درستی دارد؛ او کسی است که از عالم بالا-مطلبی بر دلش فرود می‌آید؛ مانند فردی که دیگری به او چیزی بگوید» (۲).

در جای دیگری نیز ابن حجر گفته است:

سراسر وجود آنها (محدثین) را رحمت فراگرفته است و فراوانی آنها پس از روزگار رسول خدا [(ص)] و صحابه، از زیادتى شرافت این امت است که چنین کسانی در میان آنها هستند. چه بسا حکمت فراوانی چنین افرادی در میان این امت، برابر کردن با فراوانی انبیا در بین بنی اسرائیل باشد و چون این امت از

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۱؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۶۴؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۲؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۳۹ و ج ۶، ص ۵۵؛ مستدرک، ج ۳، ص ۸۶؛ الإحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۲۱؛ مسند ابی داوود طیالسی، ص ۳۰۸؛ مشکل الآثار، ج ۲، ص ۲۵۶؛ فضائل الصحابه، ج ۱، صص ۳۵۴ و ۳۵۵، ۳۶۱ و ۳۶۲؛ درّ السحابه، ص ۱۶۱؛ مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۱۷۰۲؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۳، ص ۲۷۸.

۲- فتح الباری، ج ۷، ص ۳۹.

ص: ۱۴۸

فراوانی انبیا محروم گشته‌اند - چون پیامبر این امت، خاتم الانبیاء است - در عوض الهام‌شوندگان فراوانی به این امت ارزانی شده است. (۱)

بر این اساس، چرا امام کاظم علیه السلام یکی از الهام‌شوندگان فراوانی نباشد که در این امت وجود دارند؛ زیرا او از ائمه مسلمانان و بزرگان دین است و کلمات اهل سنت درباره ایشان نمایانگر بزرگی و جایگاه والای اوست. در اینجا به برخی از این کلمات اشاره می‌کنیم:

ابن حجر می‌گوید: «موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی، ابوالحسن هاشمی، معروف به کاظم، بسیار راستگو و عابد بود» (۲) همچنین می‌گوید: «خصال نیکش بسیار است» (۳)

ابوحاتم می‌گوید: «او ثقه و بسیار راستگو است و امامی است از ائمه مسلمین» (۴)

ذهبی می‌گوید: «او درستکار، عابد، بسیار بخشنده، بردبار و دارای مقامی والا بود» (۵) و در کلامی دیگر می‌گوید: «به‌درستی که موسی از بهترین حکما و از بندگان پرهیزکار خدا بود. بارگاه ایشان در بغداد معروف است» (۶) همچنین می‌گوید:

باشکوه‌ترین و شریف‌ترین خاندان جعفر، فرزندش موسی کاظم است؛ رهبر، الگو و مهتر، حضرت ابوالحسن علوی، پدر امام علی بن موسی الرضا است که از اهالی مدینه بود. ولی در بغداد سکونت گزید. (۷)

همچنین ذهبی می‌گوید:

۱- فتح الباری، ج ۷، ص ۴۰.

۲- تقریب التهذیب، ص ۵۵۰.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۰۳.

۴- الجرح و التعديل، ج ۸، ص ۱۳۹.

۵- العبر فی خبر من غیر، ج ۱، ص ۲۲۲.

۶- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۰۲.

۷- سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۷۰.

ص: ۱۴۹

اصحاب ما روایت کرده‌اند که ایشان وارد مسجد رسول خدا [(ص)] شد و در اوّل شب به سجده رفت و از او شنیدند که در حال سجده می‌گفت: «عظم الذنب عندی، فلیحسن العفو من عندک، یا أهل التقوی و یا أهل المغفره» و آنقدر آن را تکرار کرد که صبح شد. وی سخاوتمند و کریم بود. به او خبر رسید که شخصی در پی آزار شماست؛ ایشان کیسه‌ای با هزار دینار برای آن مرد فرستاد. (۱)

یحیی بن حسن بن جعفر، که نسب‌شناس است، می‌گوید: «به سبب عبادت‌های زیادش به او عبد صالح می‌گفتند» (۲).
ابن جوزی نیز می‌گوید:

به سبب عبادت‌ها و شب‌زنده‌داری‌های وی، به او «عبد صالح» می‌گفتند. او کریم و بردبار بود؛ هرگاه به او خبر می‌رسید که مردی در پی آزار وی است، برای او مالی می‌فرستاد. (۳)

ابن کثیر می‌گوید: «او بسیار اهل عبادت و جوانمرد بود؛ اگر به او خبر می‌رسید که کسی در پی آزار وی است، برای او طلا و هدیه می‌فرستاد» (۴).

ابن تیمیه می‌گوید: «موسی بن جعفر در عبادت و پرستش خدا مشهور بود» (۵).
سویدی می‌گوید:

او امام و رهبری بلندمرتبه است؛ بسیار اهل خیر و نیکی و شب‌زنده‌داری بود. روزها را روزه می‌گرفت و به سبب گذشت بسیار از کسانی که در حق او ستم

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۷۱.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۰۲.

۳- صفه الصفوه، ج ۲، ص ۱۸۴.

۴- البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۱۸۹.

۵- منهاج السنه النبویه، ج ۲، ص ۱۲۴.

ص: ۱۵۰

می کردند، کاظم نامیده شد. . . . وی کرامات آشکار و فضایی داشت که در اینجا گنجایش بیان آنها نیست. (۱)

با توجه به این توصیف‌ها می توان گفت، حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام در درجه‌ای از شکوه و جلال و بلندمرتبگی قرار دارد که پذیرفتن ایشان در زمره الهام‌شوندگان، اصلاً امر محالی نیست.

احتمال دوم: شاید امام علیه السلام آن سخن را بنا بر آنچه از کار خدا ظاهر می شود، بیان فرموده است؛ بدین معنا که خدای سبحان خشمگین می شود بر کسی که مرتکب کارهای ناپسند و خطاهای بزرگ گردد. پس وقتی امام مشاهده کرد که جماعتی از شیعه، تقیه را ترک کرده و آشکارا نام امام علیه السلام را بر زبان می آورند، فهمید که خداوند بر آنها خشم نموده است؛ زیرا با این کار ناپسند، امام علیه السلام یا دیگر شیعیان را در معرض هلاکت قرار می دادند. کسی هم که بر کشتن شخص مسلمانی، هرچند به مقدار گفتن یک کلمه همکاری کند، خداوند را در حالی ملاقات می کند که میان دو چشم او نوشته شده «آیس من رحمۀ الله»؛ چنان که در روایت نیز آمده است. (۲) با این حال، وضعیت کسی که سبب کشتن امام مسلمانان گردد، چگونه خواهد بود؟! *

جزایری می گوید: لازمه دوّم: [این حدیث] دروغ بستن بر موسی کاظم (ره) و تهمت زدن به اوست که خود او - به خدا قسم - از آن بیزار است.

پاسخ به جزایری: کلینی (ره) به گمان معتبر بودن این حدیث، آن را در کتاب کافی آورده است. اما دیگر علمای شیعه با او در اعتبار این حدیث هم نظر نیستند. پس کلینی

۱- سبائك الذهب، ص ۷۵.

۲- ابن ماجه در سنن، ج ۲، ص ۸۷۴؛ بیهقی در السنن الکبری، ج ۸، ص ۲۲؛ منذری در الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۱۸۵؛ تبریزی در مشکاة المصابیح، ج ۲، ص ۱۰۳۵، و غیر اینها.

ص: ۱۵۱

در بررسی این حدیث، اجتهاد و تشخیص خود را به کار بسته، اما در معتبر دانستن این حدیث اشتباه کرده و این گونه اشتباهات از عالمی که مجتهد است، قابل بخشش و چشم پوشی است.

با آنکه ما این حدیث را ضعیف می‌دانیم، اما یقین نداریم که نسبت آن به امام کاظم علیه السلام دروغ باشد؛ چنان که پیش تر آن را بیان کردیم. بر فرض هم که این حدیث را به دروغ به امام کاظم علیه السلام نسبت داده باشند، باز هم روا نیست که همه شیعیان را دروغگو بدانیم؛ در حالی که علمای شیعه این حدیث را صحیح نمی‌دانند و به معنا و مضمون آن معتقد نیستند. اگر چنین نسبت دادن‌هایی به شیعه درست باشد، پس برای شیعیان نیز جایز است که همه فرقه‌های اسلامی را به دروغگویی نسبت دهند؛ زیرا هیچ فرقه‌ای نیست که در کتاب‌های مورد اعتمادشان، احادیث دروغ نباشد و این مطلب بر پژوهشگر کتاب‌های حدیثی پنهان نیست.

این سخن جزایری که می‌نویسد: «[این حدیث] دروغ بستن بر موسی کاظم (ره) و تهمت زدن به اوست که به خدا قسم خود او از آن بیزار است»، درست نیست؛ زیرا از بررسی احادیثی که میان دروغ و تهمت تفاوت قائل می‌شوند برمی‌آید که در تهمت، به دروغ، چیزی را به کسی نسبت می‌دهند که در او نیست و سبب اهانت و خواری او می‌گردد. بنابراین معنای غیبت، سخن گفتن درباره شخص است به چیزی که در اوست و معنای تهمت، سخن گفتن درباره شخص است به چیزی که در وی نیست. (۱)

۱- نمونه این روایات، روایتی است که مسلم - که لفظ روایت از اوست - ترمذی، ابو داوود، احمد، دارمی و عده‌ای دیگر آورده‌اند: «رسول خدا [ص] فرمود: «آیا می‌دانید غیبت چیست؟» گفتند: «خدا و رسولش دانانترند». فرمود: «یاد نمودن برادر دینی خود به چیزی که خوش ندارد». گفتند: «اگر آنچه درباره برادرم می‌گوییم، در او باشد چطور؟» فرمود: «اگر آنچه می‌گویی در او باشد، غیبت او را کرده‌ای و اگر در او نباشد، به او تهمت زده‌ای»؛ ر. ک: صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۱؛ سنن ابی داوود، ج ۴، ص ۲۶۹؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۲۹؛ مسند احمد، ج ۲، صص ۲۳۰، ۳۸۶ و ۴۵۸؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۲۹۹.

ص: ۱۵۲

در اینجا باید گفت که اصلاً مسئله مورد بحث ما، تهمت و افترا نیست؛ زیرا این حدیث بیانگر تعریف و ستایش امام علیه السلام است، به اینکه ایشان با نثار جان، شیعیان را حفظ نموده است. از این رو باید پرسید که چگونه با این حدیث، به امام علیه السلام بهتان زده شده است؟!

البته جزایری بسیار به خدا قسم می‌خورد بر چیزهایی که خود نمی‌داند. در حالی که خداوند سبحان می‌فرماید: **وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ. (۱)**

این سوگند از دو حال خارج نیست: یا اینکه او دروغگو است که در این صورت، قسم خوردن او حرام است؛ یا اینکه راستگو است. پس قسم خوردن او مکروه است. فخر رازی می‌گوید:

ابومسلم اصفهانی، تفسیر آیه **وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ** را جلوگیری از جرئت یافتن بر خدا به زیاد قسم خوردن به نام او می‌داند که این، سخنی پسندیده است.

فخر در ادامه می‌گوید:

خداوند متعال کسی را که زیاد قسم می‌خورد، با آیه: **وَلَا تُطِعْ كُلَّ خَلَّافٍ مَّهِينٍ (۲)** نکوهش کرده و فرموده: **وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ (۳)** و عرب، همواره انسان را به کم قسم خوردن مدح و ستایش می‌کرده. . . حکمت کم قسم خوردن، آن است که اگر کسی برای هر کم و زیادی، به خدا قسم بخورد، زبان او به قسم خوردن عادت می‌کند و دیگر ارزش و اهمیتی برای قسم، در دل باقی نمی‌ماند. از این رو از به دروغ قسم خوردن چنین کسی ایمن نیستیم. در نتیجه، هدف اصلی از قسم خوردن از بین خواهد رفت. همچنین، هر چه انسان خدا را

۱- خداوند را دستاویز سوگندهای خود قرار مدهید. . . بقره: ۲۲۴

۲- و از هر قسم خورنده فرومایه‌ای فرمان مبر. قلم: ۱۰

۳- . . . و سوگندهای خود را پاس دارید. . . مائده: ۸۹

ص: ۱۵۳

بزرگ‌تر شمرده و احترام نماید، بندگی او کامل‌تر می‌شود و از کمال بندگی است که ذکر خدا نزد او، والاتر از آن باشد که بخواهد برای هر کاری از کارهای دنیایی، او را گواه قرار دهد. (۱)

جزایری می‌گوید: لازمه سؤم: از لوازم اعتقاد به مضمون این روایت، اعتقاد به نبوت موسی کاظم (ره) است. به خدا قسم که او نه پیامبر است و نه رسول؛ زیرا این گفته دروغ که «همانا خدا به موسی کاظم خبر داده که بر شیعه خشمناک است و او را میان جان خود و جان شیعه‌اش مخیر کرده؛ آن‌گاه او شیعه را حفظ کرده و به کشته‌شدن خود راضی شد تا تاوان آنها شود» از جهت منطوق و مفهوم، دلالت روشنی بر نبوت موسی کاظم دارد؛ با علم به اینکه تمام مسلمین، اجماع بر کفر کسی دارند که بعد از نبوت محمد [ص] معتقد به نبوت کسی دیگر شود؛ زیرا چنین کسی، سخن آشکار خدا را که می‌فرماید: مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ (۲) دروغ می‌شمارد.

پاسخ به جزایری: عقیده شیعه دوازده‌امامی مشهورتر از آن است که نیازی به بیان داشته باشد و روشن‌تر از آن است که انکار گردد، و هیچ‌یک از شیعیان به نبوت امام کاظم علیه السلام یا دیگر امامان معتقد نیستند.

اگرچه حدیث کلینی (ره) ضعیف است، دلالت نمی‌کند به اینکه خدای سبحان به امام علیه السلام وحی فرستاده باشد. حتی اگر این مطلب را هم بپذیریم، خواهیم گفت که وحی مستلزم نبوت نیست؛ زیرا خداوند به مادر موسی علیه السلام نیز وحی کرد و فرمود: وَ أَوْحَيْنَا

۱- التفسیر الکبیر، ج ۶، ص ۷۵.

۲- محمد پدر هیچ‌یک از مردان شما نبوده و نیست، ولی رسول خدا و ختم‌کننده و آخرین پیامبران است. احزاب: ۴۰

ص: ۱۵۴

إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ. (۱)

فخر رازی در تفسیر آیاتِ قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ وَلَقَدْ مَنَّآ عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ (۲) می‌گوید:

بیشتر علما اتفاق نظر دارند که مادر موسی علیه السلام جزء پیامبران نبوده است. پس جایز نیست مقصود از وحی در این آیات، همان وحیی باشد که به پیامبران می‌شده است و چگونه چنین نگوییم، درحالی که زن صلاحیت قضاوت و امامت را ندارد. بلکه نزد شافعی، حتی نمی‌تواند خود را [بدون اذن ولی] به تزویج کسی در بیاورد. پس چگونه صلاحیت نبوت داشته باشد؟! دلیل بر این سخن، آیه و مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ (۳) است که این آیه به روشنی نبوت را ویژه مردان می‌داند. باز هم وحی در قرآن به کار رفته، ولی نه در معنای نبوت: وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ (۴) و فرمود: وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ (۵). (۶)

قرطبی به نقل از ابن عباس می‌گوید: «به او (مادر موسی) وحی شد چنان که به انبیا وحی می‌شد» (۷)

- ۱- ما به مادر موسی الهام کردیم که: «او را شیر ده و هنگامی که بر او ترسیدی، او را در دریای نیل بیفکن و نترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می‌گردانیم و او را از رسولان قرار می‌دهیم. قصص: ۷
- ۲- فرمود: «ای موسی! آنچه را خواستی به تو داده شد و ما، بار دیگر تو را مشمول نعمت خود ساختیم. آن زمان که به مادرت آنچه لازم بود، الهام کردیم. طه: ۳۶ - ۳۸
- ۳- و پیش از تو [نیز] جز مردانی را که به آنان وحی می‌کردیم، ارسال نکردیم. انبیاء: ۷
- ۴- و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد. نحل: ۶۸
- ۵- و [یاد کن] هنگامی را که به حواریون وحی کردم. . . مائده: ۱۱۱
- ۶- التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۵۱.
- ۷- الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۱، ص ۱۹۵.

ص: ۱۵۵

پس می‌توان گفت، این سخن جزایری که حدیث از جهت منطوق و مفهوم دلالت روشنی بر نبوت امام کاظم علیه السلام دارد، گمانی باطل و بی‌اساس است؛ زیرا حدیث از جهت منطوق بر بیش از آنچه گفتیم، دلالت ندارد - که امام کاظم علیه السلام علم پیدا کرده که خداوند بر جماعتی از شیعه خشنناک است و خداوند او را میان انتخاب جان خود یا جان شیعیانش مخیر کرد و ایشان نیز با فداکردن جان خود، شیعه را حفظ نمود - اما اینکه امام چگونه علم پیدا کرد که خداوند بر شیعه خشم و غضب نموده و او را میان آن دو امر مخیر کرده است، از منطوق و مفهوم حدیث معلوم نمی‌شود.

از جهت مفهوم نیز باید گفت، اگر مفهومی برای حدیث باشد، مفهوم لقب است که نزد علمای اصول حجت نیست. گویا آقای جزایری معنای اصطلاحی واژه «مفهوم» را نمی‌داند؛ چون گمان کرده است که منطوق و مفهوم بر یک چیز دلالت می‌کنند. درحالی که چنین چیزی درست نیست؛ زیرا باید منطوق و مفهوم هر کدام بر معنایی دلالت کنند که دیگری بر آن دلالت نکند. این مطلب برای کسی که اندکی با بحث مفاهیم آشنا باشد، روشن است.

نتیجه مطالب ذکرشده این است که حتی اگر از روی جدل هم دلالت حدیث را، چنان که او می‌گوید، قبول کنیم، همچنان خواهیم گفت که عقیده شیعه درباره امام موسی کاظم علیه السلام شناخته‌شده و معروف است و با یک حدیث ضعیف که در کافی یا دیگر کتب حدیثی شیعه آمده است، نمی‌توان در این عقیده ایجاد شک کرد.

جزایری می‌گوید: لازمه چهارم: اعتقاد شیعیان و مسیحیان در به صلیب کشیدن و تاوان دادن، متحد است. مسیحیان معتقدند عیسی با فداکردن جانش تاوان بشر را پرداخت؛ زیرا راضی شد در مقابل به صلیب کشیده شدن خودش، کفاره گناهان بشر و

ص: ۱۵۶

تاوان آنها در برابر خشم و عذاب پروردگار گردد. شیعه نیز به حکم این حقیقت معتقد است به اینکه پروردگار به موسی کاظم علیه السلام میان کشته شدن خودش یا نابودگشتن شیعیانش اختیار داده است و او به کشته شدن خود راضی شد و غرامت و تاوان شیعه را در برابر خشم و عذاب پروردگار پرداخت نمود. بنابراین عقیده شیعیان و مسیحیان یکی است و مسیحیان، به فرموده صریح خدای عزوجل، کافرند؛ آیا شیعیان نیز کفر پس از ایمان را قبول می‌کنند؟

قد هیئوکَ لِأَمْرِ لَوْ فَطَنْتَ لَهُ فَارِباً بِنَفْسِكَ أَنْ تَرَعَىٰ مَعَ الْهَمَلِ (۱)

پاسخ به جزایری: پیش تر گفتیم، حدیث ضعیفی که جزایری حقیقت پنجم را براساس آن بنا کرده است، بر آنچه او می‌گوید، دلالت نمی‌کند. بلکه مفهوم حدیث این است که امام علیه السلام با تقدیم جان خویش، شیعیان را در برابر هارون الرشید حفظ نمود؛ نه اینکه کشته شدن امام علیه السلام کفاره گناهان شیعه و تاوان خشم و عذاب پروردگار باشد.

دلیل خشم خدا نیز شاید به سبب ترک تقيه باشد؛ زیرا ایشان نام امام را آشکارا بازگو می‌کردند و با این کار، هویت امام برای حکومت طاغوت هویدا می‌شد و شاید هم برای این بوده که آنها اطاعت و فرمان برداری از امام علیه السلام را ترک کردند و کارهایی کردند که سبب خشم هارون الرشید شد. وقتی امام علیه السلام اوضاع را چنین دید - که اگر به دنبال نجات خود باشد، هارون الرشید در پی شیعیان برخواهد آمد و آنها را به هلاکت می‌رساند یا امام را یافته، دستگیر می‌کند - تصمیم گرفت که خود را به هارون نشان دهد تا با این کار، شیعه را حفظ کند. بنابراین امام علیه السلام در این حدیث، از ماجرای خبر می‌دهد که باعث حفظ جان و خون شیعیان گردیده است. درحالی که نتیجه کارهای

۱- به درستی که تو را برای کاری آماده کرده‌اند که اگر از آن آگاهی یابی، [لحظه‌ای بیهوده نمی‌نشینی] پس به خود بیا از اینکه با بیهودگان باشی.

ص: ۱۵۷

شیعیان این بود که امام علیه السلام در معرض کشته شدن قرار گرفت.

پس این حدیث دلالت نمی‌کند بر اینکه امام علیه السلام تاوان شیعه را در برابر خشم و عذاب الهی پرداخت نموده تا یگانگی عقیده بین شیعه و مسیحی لازم بیاید. بر فرض پذیرش این مطلب، ضعف در سند حدیث، صلاحیت دلیل واقع شدن آن را از بین می‌برد. حتی اگر از ضعف سند حدیث هم چشم‌پوشیم و تسلیم شویم به اینکه شیعه معتقد است امام کاظم علیه السلام تاوان شیعه را در برابر خشم و عذاب الهی داده است، باز هم لازم نمی‌آید که عقیده شیعیان و مسیحیان یکی باشد؛ چرا که تشابه دو اعتقاد در برخی از جهات، دلیل بر یگانگی آن دو اعتقاد در تمام جهات نخواهد بود؛ زیرا مسیحیان معتقدند که حضرت مسیح علیه السلام، خاتم پیامبران است. در حالی که مسلمانان، پیامبر اسلام (ص) را آخرین پیامبر می‌دانند. (آنان معتقد به فرزند عیسی برای خدایند. شیعیان چنین عقیده‌ای نسبت به امام کاظم ندارند).

پس لازم نمی‌آید که مسیحیان و مسلمانان عقیده‌ای واحد داشته باشند. و گرنه باید بگوییم که مسلمانان و بت‌پرستان و کسانی که غیر خدا را عبادت می‌کنند، در اعتقاد به ربوبیت (۱)، متحد هستند. در حالی که همه چنین سخنی را باطل و بی‌اساس می‌دانند. علاوه بر این، اتحاد با ادیان دیگر در بعضی از عقاید، دلیل بر یگانگی با آن ادیان در

۱- مشرکان نیز به ربوبیت خداوند و خالقیت او معتقدند، همان‌گونه که قرآن از عقایدشان خبر داده است. قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ... قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ... قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ... سَيَقُولُونَ لِلَّهِ؛ «بگو: زمین و آنچه در آن است مال کیست اگر می‌دانید؟ زود است پاسخ دهند از آن خداست... بگو: پروردگار آسمان‌های هفت گانه و پروردگار عرش عظیم کیست؟ زود است پاسخ دهند از آن خداست... بگو: ملکوت هر چیزی به دست کیست که پناه می‌دهد و نیازی به پناه گرفتن ندارد؟ زود است پاسخ دهند از آن خداست...»، لازمه کلام جزایری این است که مسلمانان نیز در اعتقاد به ربوبیت خداوند با کفار متحد باشند؛ آیا هیچ سنی راضی می‌شود به او کافر اطلاق گردد؟ مترجم

ص: ۱۵۸

تمام عقاید نیست تا اینکه هر حکمی بر یکی مترتب بود، بر دیگری نیز مترتب باشد و لوازم یکی بر دیگری بار شود؛ مانند اعتقاد مسلمانان و مسیحیان به نزول حضرت عیسی علیه السلام در آخرالزمان.

در نتیجه می‌توان گفت که عقیده شیعه و مسیحی در مسئله صلیب و تاوان‌دادن، یکی نیست. حتی اگر از باب جدل هم ایشان را در این دو موضوع هم عقیده بدانیم، باز بدان معنا نیست که عقاید شیعه و مسیحی یکی است. با این توضیح، وجه مغالطه در کلام جزایری روشن می‌گردد که می‌گوید: «بنابراین عقیده شیعیان و مسیحیان یکی است و مسیحیان، به فرموده صریح خدای عزوجل کافرند؛ آیا شیعیان نیز به کفر پس از ایمان تن در می‌دهند؟!»

جزایری می‌گوید: لازمه پنجم: سخن آخر اینکه، ای شیعه! خود را نجات بده و از این سخنان باطل و بیهوده‌گویی‌ها بیزاری بجوی و راه خدا و مؤمنین را پیش بگیر.

پاسخ به جزایری: شیعه، به لطف خداوند، با حرکت بر صراط مستقیم الهی و پیروی از راه مؤمنین و خاندان پاک پیامبر (ص) و یاری جستن از کتاب خدای عزیز، نجات یافته است. او در واقع، طبق وصیت و سفارش پیامبر اکرم (ص) عمل کرده است که می‌فرماید:

همانا من چیزی میان شما گذاشته‌ام که اگر به آن تمسک کنید، هرگز بعد از من گمراه نمی‌گردید که یکی از دیگری بزرگ‌تر است: کتاب خدا، ریسمانی که از آسمان به زمین کشیده شده و خاندان و اهل بیت علیهم السلام. هرگز این دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند. پس بنگرید که چگونه [بعد از من] با آنها رفتار می‌کنید.

ایشان در بیان دیگر فرموده است:

ستارگان مایه ایمنی اهل زمین از غرق شدن هستند و اهل بیت من مایه ایمنی

ص: ۱۵۹

امّیت من از اختلاف است. پس اگر قبیله‌ای از عرب با آنها مخالفت کند، اختلاف در میانشان می‌افتد و از حزب ابلیس می‌گردند. (۱)

و نیز فرمود: «مثل اهل بیت من در میان شما همانند کشتی نوح است؛ هر کس سوار آن شود نجات می‌یابد و هر کس از آن سرباز زند، غرق می‌گردد» (۲). شافعی چه نیکو گفته:

وقتی دیدم مردم در دریای جهل و نادانی هر کدام به دنبال مذهب خود رفتند.

با نام خدا در کشتی‌های نجات سوار شدم و آنها خاندان مصطفی (ص)، سرور انبیا هستند.

و به ریسمان خدا که همان [ولایت و] دوستی آنهاست، چنگ زدم؛ چنان که به ما دستور داده شده به ریسمان خدا چنگ زنیم.

هنگامی که دین به هفتاد فرقه تبدیل گردد، به من بگو ای خردمند و صاحب نظر!

آیا آل محمد (ص) در گروه هلاک شدگانند یا در گروه نجات‌یافتگان؟ به من بگو.

پس اگر گفتم در گروه نجات‌یافته‌گانند، حرف ما [و شما] یکی است و اگر بگویی در گروه هلاک‌شوندگانند، از جاده عدل منحرف شده‌ای.

۱- مستدرک، ج ۳، ص ۱۴۹ و می‌گوید: «این حدیث بر اساس شرط مسلم صحیح است، ولی آن را نیاورده»؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ احیاء المیت، صص ۴۱ و ۴۲؛ الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۲۶۶؛ حلیة الاولیاء، ج ۴، ص ۳۰۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۹۱؛ سیوطی آن را در الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۳۳ آورده و حسن دانسته است.

۲- مستدرک، ج ۲، ص ۳۴۳ و ج ۳، ص ۱۵۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۱۷۴۲؛ احیاء المیت، صص ۴۱ و ۴۲؛ الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۲۶۶؛ حلیة الاولیاء، ج ۴، ص ۳۰۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۹۱؛ المعجم الصغیر، ج ۱، صص ۱۳۹ و ۱۴۰.

ص: ۱۶۰

اگر سرپرست گروهی، از اهل بیت باشد. پس همانا من بر آن گروه خرسندم و همیشه سایه من زیر سایه آنها باشد. راضی شدم که علی علیه السلام و نسل او امام من باشند و تو نسبت به دیگران [خلفای دیگر] آزادی [که چه کسی را امام خود بدانی]. (۱)

بر این اساس در میان فرق اسلامی، تنها مذهب شیعه فرقه نجات یافته است؛ چنان که پیامبر اسلام (ص) نیز به آن خبر داده و فرموده است: «علی و شیعیانش در روز قیامت رستگارانند» (۲). همچنین وقتی که آیه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۳) نازل شد، پیامبر (ص) به حضرت علی علیه السلام فرمود: «آنها، تو و شیعیان تو هستند. تو و شیعیانت روز قیامت، در حالی می آید که رضایت یافته و راضی شده‌اید» (۴).

۱- و لما رأيت: الناس قد ذهب بهم مذاهبهم في أبحر الغي والجهل ركبت على اسم الله في سفن النجا وهم أهل بيت المصطفى سيد الرسل وأمسكت حبل الله وهو ولاؤهم كما قد أمرنا بالتمسك بالحبل إذا افتقرت في الدين سبعون فرقة فقل لي بها يا ذا الرجاحة والعقل أ في الفرقة الهلاك آل محمد أم الفرقة اللاتي نجت؟ قل لي فإن قلت في التاجين فالقول واحد وإن قلت في الهلاك حدث عن العدل إذا كان مولى القوم منهم فأنتي رضيت بهم لا زال في ظلهم ظلّي رضيت علياً لي إماماً ونسله وأنت من الباقيين في أوسع الحل عبقات الانوار، ج ۲۰، ص ۵۱.

۲- الدر المنثور، ج ۸، ص ۶۵۸۹؛ فتح القدير، ج ۵، ص ۴۷۷؛ ترجمه امام علی بن ابی طالب علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۳۴۸؛ شواهد التنزيل، ص ۸۲۰؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۳، ص ۶۱.

۳- در حقیقت، کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند، آنانند که بهترین آفریدگانند. بین: ۷

۴- جامع البيان في تفسير القرآن، ج ۳۰، ص ۱۷۱؛ الدر المنثور، ج ۸، ص ۵۸۹؛ فتح القدير، ج ۵، ص ۴۷۷؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۹۱؛ شواهد التنزيل، صص ۸۱۴ و ۸۱۹.

ص: ۱۶۱

اکنون باید پرسید که جزایری و کسانی مانند او، با چه عذر و بهانه‌ای از احادیث صحیحی مانند حدیث ثقلین و غیر آن، که کتاب‌هایشان مملو از آنهاست و بدون شک بر لزوم پیروی از مذهب اهل بیت علیهم السلام دلالت می‌کنند، چشم پوشیده و آنها را مطرح نمی‌کنند؟

برای بررسی بیشتر، شما خواننده محترم را به خواندن دو کتاب ما «دلیل‌المتحیرین» و «مسائل خلافیه» سفارش می‌کنم. در این دو کتاب دلایل لزوم پیروی از مذهب اهل بیت علیهم السلام و اینکه پیروان حقیقی آنها شیعه امامیه هستند، بیان شده که دانستن آنها بسیار مهم و ضروری است.

ص: ۱۶۲

کشف حقیقت ششم

اشاره

ص: ۱۶۳

اشاره

ص: ۱۶۵

حقیقت ششم:**اشاره**

همسان بودن امامان شیعه با رسول خدا (ص) جز در مسئله ازدواج

جزایری می‌گوید: اعتقاد به اینکه امامان شیعه در عصمت، وحی، اطاعت و مانند آن به منزله رسول خدا (ص) هستند، مگر در مسئله زنان (ازدواج) که برای آنها جایز نیست آنچه برای رسول خدا (ص) جایز بود (ازدواج با بیش از چهار زن به صورت دائم).

کافی این عقیده را که ائمه شیعه به منزله رسول خدا (ص) هستند، با دو روایت ثابت می‌کند:

روایت اول: مفضل که در محضر امام صادق علیه السلام بود به او عرض کرد: «قربان شما کردم، آیا خداوند اطاعت از بنده‌ای را بر دیگر بندگان واجب می‌کند، درحالی که خبر آسمان را از او پوشیده دارد؟» امام به او فرمود: «نه، خدا بزرگوارتر و مهربان‌تر و مشفق‌تر از آن است که اطاعت بنده‌ای را بر بندگان واجب نماید، آن‌گاه خبر آسمان را صبحگاهان و شامگاهان از او پوشیده دارد».

پاسخ به جزایری: این روایت از جهت سند، ضعیف است؛ چون سهل بن زیاد از جمله راویان آن است و ضعف او در گذشته بیان شد. از دیگر راویان این حدیث،

ص: ۱۶۶

جماعه بن سعد خثعمی یا جعفری است که او نیز ضعیف و خطابی مذهب است و به همراه ابوالخطاب که امام صادق علیه السلام او را لعنت کرد، قیام کرد و با او کشته شد. ابن غضائری، ابن داوود (۱)، علامه حلی، (۲) امامقانی، (۳) خوئی (۴) و دیگران (۵) او را تضعیف کرده‌اند.

پس باید گفت این روایت بر اثبات این حقیقت (ششم) که ائمه اطهار علیهم السلام در عصمت و وحی و اطاعت و مانند آن به منزله رسول خدا (ص) هستند - دلالت نمی‌کند.

جزایری می‌نویسد: منطوق این روایت دلالت می‌کند که خداوند اطاعت ائمه شیعه را به طور مطلق بر مردم واجب کرده است؛ چنان که اطاعت رسول خدا (ص) را واجب کرده است و اینکه به آنها وحی می‌شود و اخبار آسمان را صبحگاهان و شامگاهان دریافت می‌کنند. به این ترتیب آنها در زمره پیامبران یا مانند پیامبران، به طور مساوی هستند.

پاسخ به جزایری: اگر از ضعف سند هم چشم ببوشیم، روایت بر آنچه جزایری می‌گوید، دلالت ندارد و فقط بیانگر آن است که اگر خداوند اطاعت کسی را (چه پیامبر و چه امام) بر بندگانش واجب کند، خبر آسمان را از او پوشیده نمی‌دارد. اما مسائلی مانند اینکه اطاعت ائمه اطهار علیهم السلام به طور مطلق واجب است یا مقید، به آنها وحی می‌شود یا الهام، علوم خود را از یکدیگر می‌گیرند یا از غیر خود، معصوم هستند یا جایز الخطا، از این روایت فهمیده نمی‌شود و روایت هم در صدد بیان این مطالب نیست.

۱- چنان که در تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۲۰ آمده است.

۲- رجال علامه حلی، ص ۲۱۱.

۳- تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۳۰.

۴- معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۴۳.

۵- معجم الرجال، ج ۲، ص ۴۹؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۶۴.

ص: ۱۶۷

با فرض کنار گذاشتن این روایت، اگر بخواهیم عقیده شیعه را درباره اطاعت از ائمه علیهم السلام و وحی به آنها جویا شویم، می‌گوییم: اطاعت از آنها مطلقاً واجب است؛ زیرا در جای خود (در کتب کلامی شیعه) ثابت شده که آنها معصوم هستند و اطاعت از معصوم نیز مطلقاً واجب است. این عصمت، مانع از خطای آنها می‌شود. از این رو جز حق، چیزی نمی‌گویند و به غیر حق فرمان نمی‌دهند و حق سزاوار پیروی است.

همچنین سخن خداوند متعال که می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا** (۱) نیز بر این مطلب دلالت می‌کند. فخر رازی می‌گوید:

خداوند با **يَك** لفظ **أَطِيعُوا** به اطاعت از پیامبر و اولی الامر دستور داده است، آنجا که می‌فرماید: **وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** و **يَك** لفظ واحد، نمی‌تواند هم مطلق و هم مشروط باشد. از آنجا که این لفظ در حق رسول خدا مطلق است، لازم است که در حق اولی الامر نیز مطلق باشد. (۲)

پس با استفاده از کلام فخر رازی می‌توان گفت: بدیهی است هر کس که خداوند اطاعتش را به طور مطلق واجب کند، حتماً باید معصوم باشد. و گرنه لازم می‌آید که اطاعت او در انجام زشتی‌ها و گناهان و ترک واجبات نیز واجب باشد و این امری محال است. فخر رازی نیز در ادامه کلامش به این نکته اشاره می‌کند و می‌گوید: همانا خداوند در این آیه به صورت جزم، به اطاعت اولی الامر امر کرده

۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر را و هرگاه در چیزی نزاع داشتید. آن را به خدا و پیامبر بازگردانید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید این کار برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است. نساء:

۵۹

۲- التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۶۴.

ص: ۱۶۸

است (۱) و کسی که خدا به صورت قطع و جزم به اطاعت او امر کند، حتماً باید از هر گونه خطا معصوم باشد؛ زیرا اگر چنین نباشد، خدا به انجام خطا نیز امر کرده است و از آنجا که خدا انسان را از خطا کردن نهی کرده است، این مسئله به «اجتماع امر و نهی در فعل واحد» منتهی می‌شود و چنین اجتماعی محال است. بنابراین، از طرفی ثابت شد که خدا به طور جزم، به اطاعت اولی الامر فرمان داده و از طرفی ثابت شد هر کسی که خدا به اطاعتش به صورت قطع و جزم امر نماید، واجب است که از هر گونه خطا معصوم باشد. پس ثابت می‌شود اولی الامری که در این آیه آمده، حتماً باید معصوم باشد. (۲)

بنابراین با پذیرفتن عصمت اهل بیت علیهم السلام، اطاعت مطلق آنها - و نه دیگران - واجب می‌شود و اگر عصمت آنان را نپذیریم، تکلیف به محال لازم می‌آید؛ زیرا خداوند (طبق آیه مذکور) اطاعت از معصوم را بر ما واجب کرده است. حال آنکه در این فرض، معصومی وجود ندارد؛ چرا که تمام مسلمانان بر این نکته اجماع (مرکب) دارند که غیر از اهل بیت علیهم السلام، معصومی وجود ندارد و می‌دانیم که تکلیف به محال از ناحیه خدا محال است. پس به این ترتیب، عصمت اهل بیت علیهم السلام و اطاعت مطلق از آنها ثابت می‌شود.

اما درباره وحی به اهل بیت علیهم السلام باید گفت: اگر منظور، محدث (الهام گیرنده) بودن آن بزرگواران است، این مطلب را رد نمی‌کنیم. ولی اگر منظور وحی قرآن به آنهاست، چنان که به پیامبر (ص) وحی می‌شد، شیعه این حرف را قبول ندارد و حدیث مذکور نیز بر آن دلالت نمی‌کند.

مجلسی (ره) می‌گوید: «خبر آسمان، یعنی خبری که از آسمان فرود آید، چه به صورت

۱- یعنی امر به اطاعت از چیزی که مقید و مشروط نشده است و این، همان معنای مطلق بودن اطاعت است.

۲- التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۴۴.

ص: ۱۶۹

الهام بر آنها فرود آید یا بر کسی قبل از آن نازل شده باشد» .

و نیز می‌گوید:

بودن چنین انسان دانایی در میان بندگان، لطف و رأفت بر آنهاست، تا در نیازهای دنیوی و دینی خود به او مراجعه نمایند و خداوند رؤف‌تر از آن است که آنها را از چنین لطفی محروم نماید و اطاعت کسی را که این چنین (عالم) نیست بر آنها واجب کند و سبب حیرت بیشتر آنها شود. (۱)

این سخن جزایری که می‌گوید: «به این ترتیب، امامان شیعه یا پیامبرند یا مانند پیامبرانند» ، نیز مغلطه‌ای بیش نیست؛ زیرا اینکه خداوند خبر آسمان را از ائمه علیهم السلام پوشیده نمی‌دارد، مستلزم پیامبر بودن آنها نیست؛ چون احتمال دارد که خدای متعال اخبار آسمان و آنچه را مردم نیازمند آن هستند، به ائمه علیهم السلام الهام کند یا توسط فرشته‌ای به آنها برساند یا همچنین ممکن است آن اخبار را از رسول خدا (ص) گرفته باشند.

ما بیان کردیم که ائمه علیهم السلام، نبی و رسول نیستند. بلکه اعتقاد به نبوت هر یک از آنها، بی‌تردید، کفر است؛ آنها عالمانی راستگو و محدث (الهام‌شونده) هستند. در روایات نیز این حقایق به خوبی آشکار شده‌اند؛ از آن جمله صحیحۀ محمد بن اسماعیل است که می‌گوید: «شنیدم حضرت ابوالحسن علیه السلام می‌فرمود: ائمه علیهم السلام، دانشمند، راستگو، فهمیده و محدث‌اند» (۲). اما این سخن که آنها مانند پیامبران هستند را منع نمی‌کنیم؛ البته در صورتی که منظور این باشد که آنها همچون پیامبران، حجت خدا بر خلق‌اند و معصوم بوده،

۱- مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۳۰.

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۷۱؛ مجلسی در مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۶۴، گوید: علما دانشمندان که اشاره به علمای در آیه «آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟» زمر: ۹ دارد و صادقون راستگویان که اشاره به کلام خدا «و با راستان باشید» توبه: ۱۱۹ دارد، فهمیدگان از جهت پیامبر ص هستند که به آنها قرآن و تفسیر و دیگر علوم و معارف را فهمانده است. آنها محدثانند از سوی فرشته.

ص: ۱۷۰

اطاعتشان بر بندگان واجب است و نیز به آنچه مردم در امور دینی و دنیایی به آن نیازمندند، علم دارند. اما اگر منظور جزایری از این شباهت، وحی قرآن و کتاب‌های آسمانی به آنها یا ارتباط و حیانی با خداوند باشد، این فقط دروغ‌بستن بر شیعه است و روشن است که حدیث نقل شده، به هیچ وجه بر این مطلب دلالت نمی‌کند.

جزایری می‌گوید: اعتقاد به وجود پیامبری پس از حضرت محمد (ص) که خدا به او وحی می‌کند، به اجماع همه مسلمانان ارتداد در اسلام و کفر است. سبحان الله! چگونه یک شیعه، درحالی که مغرور به دروغی است که به او گفته شده، راضی و خرسند می‌شود که چنین اعتقادی را بر خود واجب کند و در نتیجه، به دور از اسلام و با کفر زندگی کند؛ در صورتی که او به این امر باطل معتقد نشده مگر به خاطر ایمان و اسلام، تا به این دو نجات یابد و از اهل آنها (مؤمنان و مسلمانان) شود.

پاسخ به جزایری: بدون تردید، کسی که معتقد به نبوت پیامبری پس از رسول خدا (ص) گردد، به اجماع همه مسلمانان، کافر است. ولی باید پرسید که آیا به واقع، شیعه امامیه به نبوت یکی از ائمه علیهم السلام اعتقاد دارد؟ روشن است که این مسئله ارزش بحث و بررسی ندارد؛ زیرا دروغ بزرگی است که هیچ کس پیش از جزایری آن را نگفته است.

مسئله عجیب‌تر اینکه، جزایری بر احادیث ضعیف تکیه کرده، معانی باطل و بی‌اساسی را بر آنها تحمیل می‌کند. سپس به گمان خویش، لوازمی برای آن معانی بیان کرده، شیعه را نیز به آنها ملزم می‌کند و بدون هیچ دقت و ترس از خدا، آنان را تکفیر می‌کند. به یقین او عقیده امامیه را در این مسئله می‌داند. پس چگونه راضی می‌شود که چنین باطل‌های روشن و دروغ‌های آشکاری را بنویسد و به وسیله آنها گروهی از مسلمان را تکفیر کند؛ درحالی که خداوند می‌فرماید: تَاللّٰهِ لَتَسْتَلْنَ عَمَّا كُنتُمْ

ص: ۱۷۱

فَتَرُونَ (۱) و لَيْسَ لَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲) و إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ (۳).
 اکنون این سؤال مطرح است که جزایری از تکفیر شیعه و نسبت دادن تهمت‌های بزرگ و ناروا به آنها چه هدفی دارد. در حالی که تکفیر مسلمان، به نوعی، به هلاکت انداختن خویش است که به چند روایت در این باره اشاره می‌کنیم:
 مسلم و عده‌ای دیگر، از ابن عمر چنین روایت کرده‌اند:
 رسول خدا [(ص)] فرمود: «هر کس که به برادر (دینی) خود بگوید ای کافر! کفر، یکی از آن دو را می‌گیرد اگر چنان باشد که او می‌گوید، و الا به سوی او برمی‌گردد» (۴).
 بخاری، مسلم، مالک، احمد و عده‌ای دیگر نیز از رسول خدا (ص) چنین نقل کرده‌اند: «اگر مردی برادرش را تکفیر کند، به درستی که کفر گریبان یکی از آن دو را می‌گیرد» (۵).
 علاوه بر این، تکفیر کسی که شهادتین را بگوید، مخالفت آشکار با کلام بزرگان اهل سنت است که می‌گویند: «جایز نیست هیچ یک از اهل قبله را به سبب گناهی تکفیر کرد».
 نووی می‌گوید: «بدان که مذهب اهل حق (اهل سنت) این است که کسی از اهل قبله به سبب گناه تکفیر نمی‌شود و اهل هوس و بدعت نیز تکفیر نمی‌شوند» (۶).

۱- به خدا سوگند در دادگاه قیامت از این افتراها که می‌بندید بازپرسی خواهید شد. نحل: ۵۶

۲- و روز قیامت از تهمت‌هایی که می‌بستند سؤال خواهند شد. عنکبوت: ۱۳

۳- تنها کسانی دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان ندارند. آری دروغگویان واقعی آنها هستند. نحل: ۱۰۵

۴- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷۹.

۵- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۵۳۸؛ صحیح مسلم، ج ۱، صص ۷۹ و ۵۳۸؛ مسند احمد، ج ۲، صص ۴۴، ۶۰، ۷۷، ۱۰۵ و ۱۱۳.

۶- صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱، ص ۱۵۰.

ص: ۱۷۲

جزایری می‌گوید: روایت دوّم: [کلینی] نقل می‌کند که محمد بن سالم می‌گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ائمه به منزله رسول خدا [(ص)] هستند، جز اینکه آنها پیغمبر نیستند و برای آنها نسبت به زنان جایز نیست آنچه برای پیامبر جایز بود (داشتن بیش از چهار زن دایمی). اما در غیر این دو مورد، به منزله رسول خدا [(ص)] هستند».

پاسخ به جزایری: سند این حدیث نیز ضعیف است؛ چون یکی از راویان آن، عبدالله بن بحر است که در نقل حدیث ضعیف است. مامقانی (ره) می‌گوید:

عبدالله بن بحر...، ابن غضائری این مرد را تضعیف کرده است؛ آنجا که می‌گوید: «عبدالله بن بحر، کوفی صیرفی است و از ابوعباس روایت می‌کند که ضعیف و «مرتفع القول» است» (۱).

مامقانی تضعیف این راوی را از طریق علامه حلّی (در خلاصه) و ابن داوود (در رجال) و شیخ بهایی (در وجیزه) نقل کرده است. (۲)

محقق خویی نیز او را تضعیف کرده است. (۳) شیخ محمدحسن نجفی نیز در جواهر، روایات او را تضعیف کرده است. (۴) همچنین حر عاملی در مدارک و بحرانی در حدائق و حکیم در مستمسک و عده‌ای دیگر، وی را تضعیف کرده‌اند. (۵)

جزایری می‌گوید: هرچند در ظاهر این روایت کمی تناقض است، اما این روایت نیز مانند روایت پیشین، عصمت ائمه و وجوب اطاعت از ایشان و وحی شدن به آنها را

۱- مامقانی در مقباس الهدایه، ج ۲، ص ۳۰۵ می‌گوید: «این گفته «مرتفع القول»، در علم درایه از الفاظ جرح تضعیف است و معنای آن این است که سخن او مورد قبول نیست و به او اعتماد نمی‌شود... و گمان من این است که این گفته آنها مرتفع القول یعنی او از اهل ارتفاع زیاد گویی و غلو است؛ پس این یک نوع جرح است».

۲- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۶۹.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۱۱۸.

۴- جواهر الکلام، ج ۱، ص ۲۳۱ و ج ۱۹، ص ۱۸۵.

۵- ر. ک: مدارک الاحکام، ج ۸، ص ۵۶؛ الحدائق الناضرة، ج ۲۴، ص ۲۲۲؛ مستمسک العروة الوثقی، ج ۱۴، ص ۳۳۵.

ص: ۱۷۳

ثابت می‌کند؛ زیرا عبارت «ائمه به منزله رسول خدایند مگر در موضوع زنان»، صریح است در اینکه به آنها وحی می‌شود. آنها معصوم‌اند، اطاعت از آنها واجب است و تمام کمالات و امتیازاتی که برای پیامبر [ص] وجود دارد، برای آنها نیز هست.

پاسخ به جزایری: با آنکه سند روایت ضعیف است، اما تناقضی در آن نیست. گویا جزایری گمان کرده مراد از این گفته امام که «ائمه به منزله رسول خدا [ص] هستند» وحی شدن به آنهاست و با این سخن امام «جز اینکه آنها پیغمبر نیستند»، در تعارض است. در حالی که مقصود از جمله نخست، آن است که ائمه علیهم السلام در عصمت و وجوب اطاعت همچون پیامبر (ص) بوده و به همه نیازهای مردم در مسائل دینی و دنیوی آگاه هستند. همچنین مراد از پیامبر نبودن ائمه علیهم السلام، آن است که هرچند آنها در بسیاری از مسائل با پیامبر (ص) مشترک‌اند، ولی در مسئله نبوت و تعداد همسر با ایشان تفاوت دارند.

بنابراین مقصود از جمله «ائمه [علیهم السلام] به منزله رسول خدایند [ص]» این نیست که در فضیلت با او مساوی هستند؛ زیرا همه مسلمانان (شیعه و سنی) اجماع دارند که پیامبر (ص)، آقا و سرور فرزندان آدم، از نخستین تا آخرین آنهاست. بلکه فقط مراد این است که چون پس از پیامبر (ص)، ائمه عهده‌دار امورند، عالمانی معصوم و راستگو و الهام‌شوندگان‌اند و به آنچه مردم در امور دینی و دنیوی به آن نیازمندند، آگاهی دارند و نسبت به مؤمنان از خودشان مقدم‌ترند. از این رو، دوستی با آنان و پیروی از آنها واجب می‌شود. تنها تفاوت ائمه علیهم السلام با پیامبر (ص) این است که ایشان پیغمبر نیستند و ازدواج با بیش از چهار زن نیز برای آنها جایز نیست؛ روشن است که این موارد مختص به پیامبر است و لازمه جانشینی پیامبر (ص) نیست.

علاوه بر این، پیامبر (ص) در غدیر خم تصریح کردند که آنچه برای من است، برای امیرالمؤمنین علیه السلام نیز هست و فرمودند:

ص: ۱۷۴

ای مردم! آیا من از خود شما به خودتان مقدم تر نیستم؟ مردم گفتند:

«آری، ای رسول خدا (ص)!» ایشان فرمود: «پس هر کس من مولای اویم، علی [نیز] مولای اوست. بارخدا یا! دوست بدار دوستدار او را و دشمن بدار دشمنش را» (۱).

بنابراین، پیامبر (ص) آنچه از ولایت و اطاعت واجب را که برای ایشان ثابت بود، برای حضرت علی علیه السلام نیز ثابت کرد؛ همچنان که اهل بیت علیهم السلام نیز در مسائل و اموری به منزله او هستند و در این باره اختلافی میان مردم وجود ندارد. آن امور فراوانند که از جمله آنهاست:

۱-صلوات بر آنها

بخاری - که لفظ روایت از اوست - مسلم، ابوداود، ترمذی، نسائی، مالک، احمد، دارمی و عده‌ای دیگر، در روایتی از از کعب بن عجره چنین نقل کرده‌اند:

از رسول خدا [(ص)] سؤال کردیم: «ای رسول خدا [(ص)]! صلوات بر شما اهل بیت [علیهم السلام] چگونه است؟ خداوند به ما آموخت که چگونه سلام کنیم». فرمود: «بگویید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» (۲).

۱- مسند احمد بن حنبل، ج ۱، صص ۱۱۸ و ۱۱۹ و ج ۴، صص ۲۸۱، ۳۷۰، ۳۷۲ و ج ۵، ص ۳۴۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳؛ صحیح ابن حبان همچنین در الإحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۴۲؛ السنه، ابن ابی عاصم، ص ۵۶۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، صص ۱۰۹ و ۱۱۰، ۱۱۶، وی می‌گوید: «این روایت بر اساس شرط شیخین صحیح است»؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۱۰۴ و می‌گوید: «احمد آن را روایت کرده و تمام رجال حدیث، صحیح هستند، جز فطر بن خلیفه که ثقه است»؛ خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، نسائی، صص ۹۹ و ۱۰۰؛ سلسله الأحادیث الصحیحه، البانی، ج ۴، ص ۳۳۰، وی آن را صحیح دانسته است؛ صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۶.

۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۷۸ و ج ۶، ص ۱۵۱ و ج ۸، ص ۹۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۰۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۵۹؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۵۷؛ سنن نسائی، ج ۳، ص ۴۵؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۳۹۰؛ الموطأ، ص ۸۳؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۶۲ و ج ۳، ص ۲۷ و ج ۴، صص ۱۱۸، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴ و ج ۵، صص ۲۷۴، ۳۷۴ و ۴۲۴.

ص: ۱۷۵

مردم زمانی از صلوات بر پیامبر (ص) سؤال کردند که امر به آن از سوی خدای سبحان نازل شده بود، آنجا که می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا. (۱)

۲-تطهیر از پلیدی و دوری از گناه و فحشا

پروردگار می‌فرماید: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. (۲)

۳-حُرمت صدقه بر آنها

در روایت صحیحی از پیامبر (ص) نقل شده است: «همانا صدقه، چرک دست مردم است و بر محمد و آل محمد حلال نیست» (۳). روایات دیگری نیز در این باب هست که شناخته شده و مشهورند. پس چرا جزایری، و جوب اطاعت از ائمه اهل بیت علیهم السلام را انکار می‌کند، با اینکه حدیث ثقلین - که نزد آنها صحیح است - به روشنی بر وجوب تمسک و پیروی از آنها دلالت می‌کند؟ درحالی که او و بقیه اهل سنت، در اطاعت از پادشاهان ستمکار و گمراه خرده گیری نمی‌کنند. بلکه اطاعت از آنها را واجب می‌دانند و معتقدند هر کس از آنها نافرمانی کند،

۱- خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملاً تسلیم [فرمان او] باشید. احزاب: ۵۶

۲- خدا فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد. احزاب: ۳۳

۳- صحیح مسلم، ج ۲، صص ۷۵۱ و ۷۵۴؛ صحیح بخاری، ج ۲، صص ۱۵۶ و ۱۵۷ و ج ۳، ص ۷۱ و ج ۴، ص ۹۰ و ج ۷، ص ۶۱؛ الموطأ، ص ۵۴۶؛ سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۱۲۳؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۶۴؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۰۷؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۲۰۰، ۲۷۹، ۴۴۴، ۴۷۶ و ج ۳، ص ۴۹۰ و ج ۴، ص ۳۵ و ج ۵، صص ۳۵۴، ۳۹۰.

ص: ۱۷۶

خدا را نافرمانی کرده و هرکس از آنها جدا شود، از جماعت مسلمانان جدا شده است. آنها در این باره احادیث زیادی روایت می‌کنند که در اینجا به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. بخاری و مسلم و عده‌ای دیگر، از ابوهریره از پیامبر (ص) چنین نقل کرده‌اند:

هرکس مرا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هرکس مرا نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده و هرکس امیر (پادشاه) را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده و هرکس امیر (پادشاه) را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است. (۱)

۲. مسلم به نقل از ابی‌یونس می‌گوید: «از ابوهریره شنیدم که آن (حدیث بالا) را از رسول خدا [ص] چنین نقل کرده که می‌فرمود: «هرکس امیر را اطاعت کند» و فرمود: «هرکس امیر مرا اطاعت کند». در حدیث همام از ابوهریره نیز چنین آمده است. (۲)

۳. روایتی را بخاری - که لفظ روایت از اوست - مسلم، احمد، دارمی، بیهقی و دیگران، از ابن عباس روایت کرده‌اند که می‌گوید: پیامبر [ص] فرمود: هرکس از امیر (پادشاه) خود چیزی ببیند و آن را بد بداند، باید صبر و شکیبایی کند؛ زیرا کسی نیست که [به اندازه] یک وجب از جماعت [مسلمین] فاصله بگیرد، مگر اینکه به مرگ جاهلیت می‌میرد. (۳)

اگر مطلب این گونه باشد که اهل سنت می‌گویند، چه اشکالی در وجوب اطاعت از ائمه اهل بیت علیهم السلام و لزوم پیروی از آنها وجود دارد؛ زیرا آنها یکی از دو چیز گران‌بهایی هستند که پیامبر (ص) بر رعایت حالشان و مددجستن از ایشان سفارش کرده است. آنها

کسانی هستند که خداوند دوستی‌شان را واجب دانسته و هرگونه پلیدی را از آنها دور

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۶۰ و ج ۹، ص ۷۷؛ مسند احمد، ج ۲، صص ۲۵۲، ۲۵۳، ۳۴۲، ۴۱۶ و ۴۶۷.

۲- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۶۷.

۳- صحیح بخاری، ج ۹، ص ۵۹ و ۷۸؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۷۷؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۲۷۵، ۲۹۷ و ۳۱۰؛ سنن دارمی، ج

۲، ص ۲۴۱؛ سنن کبری، ج ۸، ص ۱۵۷.

ص: ۱۷۷

کرده و ایشان را پاک و پاکیزه نموده است. بنابراین، پیروی از اهل بیت علیهم السلام بهتر از پیروی از پادشاهان و حاکمان ستمکار است که از طلقاء (آزادشدگان) و فرزندان آنها و دیگران هستند.

جزایری می‌گوید: ای شیعه! مقصود واقعی از این همه دروغ‌پردازی‌های فریبنده، جدا کردن جماعت شیعه از اسلام و مسلمین است تا بر آنها چیره شده، کارشان را یکسره کنند؛ زیرا جماعت شیعه، از وحی موجود در کتاب خدا و هدایتگری سنت نبوی - بهترین و پاک‌ترین صلوات و سلام‌ها بر صاحب آن سنت - خودشان را بی‌نیاز می‌دانند و معتقد به وجود مصحف فاطمه - که چند برابر قرآن است -، جفر، جامعه، علوم پیغمبران گذشته و وحی‌هایی که به ائمه معصومین می‌شود، هستند. آنها به منزله رسول خدایند، مگر در مسئله ازدواج با بیش از چهار زن. موارد دیگری نیز وجود دارد که این جماعت به سبب اعتقاد به آنها از اسلام جدا شده‌اند و این عقاید، آنها را از مسلمانان - همچون مویی که از خمیر جدا می‌شود - جدا کرده است.

پاسخ به جزایری: آیا جدا دانستن گروه شیعه از اسلام، چیزی جز قائل شدن به کفر و خروج آنها از دین است؟! با این حال چگونه می‌تواند هدف واقعی کسی که چنین حدیثی را درست کرده - که گویا شیعه بوده است - خارج کردن امت شیعه از اسلام باشد؟! چگونه به سبب اعتقاد شیعیان به عصمت اهل بیت علیهم السلام و واجب دانستن دوستی آنها و پیروی از ایشان و موارد دیگری که هر یک، با دلیل صحیح ثابت شده است، کافر بودن و خروجشان از دین ثابت می‌شود؟

چگونه است که کفر اهل سنت ثابت نمی‌شود، با اینکه دوستی همه اصحاب، حتی منافقان و طلقاء (مشرکان مکه که پیامبر (ص) آنها را آزاد کرد) و فرزندان آنها و پیروی از

آنها را واجب می‌دانند؛ چنان‌که پیروی از امیران و پادشاهان ستمکاری که با زور و

ص: ۱۷۸

قدرت بر ملت‌ها چیره می‌شوند، نیز واجب دانسته و معتقد به عصمت این گروه از خطا هستند؟! قبلاً درباره این مسئله جدایی (اُمت شیعیه از جامعه مسلمان) پاسخ دادیم و گفتیم که اگر مراد از مسلمانان، همان اهل سنت‌اند، پیروی از آنها و همسوسدن با آنان واجب نیست و اگر مراد غیر آنها باشد، باید گفت که هر طایفه‌ای از مسلمانان، از جهت اصول اعتقادی یا فروع (احکام)، از هم جدا هستند. اشکال حقیقی، فقط در مخالفت با کتاب و سنت است و در مخالفت با دیگر مسائل، مشکلی رخ نمی‌دهد.

پوشیده نیست که این گفته جزایری «هدف از ساختن این احادیث، جدا کردن شیعیه از اسلام و مسلمین است تا کار اسلام و مسلمین را یکسره کنند» سبب و بی‌ارزش است (۱)؛ زیرا احادیثی که در این باره آورده، ضعیف است و ما نمی‌توانیم چنین تأثیر مهمی (جدایی شیعیه از مسلمانان) را برای آنها قائل شویم؛ به خصوص که احادیث صحیح بسیاری وجود دارد که به حُسن معاشرت با اهل سنت، نماز خواندن با آنها، عیادت از بیماران ایشان، شرکت در تشییع جنازه آنها، گواهی دادن به نفع یا ضرر آنها و... دستور داده است.

اکنون این سؤال مطرح است که اگر شیعیه از گردونه اسلام خارج است، چگونه این خروج سبب می‌شود که کار اسلام و مسلمین یکسره گردد، درحالی که آنها هرگز شمشیر بر دیگر مسلمانان نکشیدند و هیچ وقت، چه آشکار و چه پنهان، نیرنگی درباره آنها نکردند؟!

انصاف آن است که بگوییم این حدیث و مانند آن، باعث جدایی شیعیه از اسلام و

۱- نویسنده، در برابر اندیشمندان و عالمان و دینداران احساس خجالت می‌کند از اینکه بر چنین کلام بیهوده و بی‌ارزشی که جزایری کتابچه خود را از آنها پر کرده، جوابی بنگارد. اما ترس از اینکه مبادا این حرف‌ها، بعضی از مؤمنان کم‌علم و ضعیف را بفریبد، مرا مجبور کرد تا جواب جزایری را بدهم؛ والله المستعان.

ص: ۱۷۹

دیگر مسلمانان نمی‌شود. بلکه سبب اختلاف و جدایی، نویسندگانی هستند که تمام تلاش خود را برای کافر نشان دادن طایفه بزرگی از مسلمانان می‌نمایند. بدین جهت، احادیث ضعیفی را دستاویز خود قرار می‌دهند که معنای آنها را نمی‌فهمند یا از روی هوای نفس، معانی بی‌اساس و احتمالات موهومی را بر آن احادیث بار می‌کنند و برای آن معانی، لوازم و نتایج بی‌اساس می‌تراشند. آن‌گاه با استفاده از آنها، هر که را خواستند، تکفیر می‌کنند.

همچنین ضعف و سُستی این گفته جزایری که «زیرا جماعت شیعه، از وحی موجود در کتاب خدا و هدایتگری سنت نبوی... بی‌نیاز است و این بدان سبب است که نزد آنان، مصحف فاطمه و...» بدیهی است؛ زیرا شیعه امامیه از دیگر مسلمانان جدا نشده تا جزایری چنین احتمالات و توهمات بیهوده‌ای را دستاویز خود قرار دهد. آنها هرگز از کتاب خدا و سنت نبوی (ص) بی‌نیاز نگشته‌اند و چیز دیگری را جایگزین این دو نکرده‌اند. کتاب‌های شیعه آشکارا بیان می‌کند که کتاب خدا و سنت، از مهم‌ترین مصادر و منابع استنباط و فهم دین نزد شیعیان است. پس چگونه با مصحف فاطمه علیها السلام و جفر و جامعه و مانند آنها، از قرآن و سنت بی‌نیاز شوند! درحالی‌که چنین کتاب‌هایی نزد شیعه نیست. بلکه اصلاً چنین کتاب‌هایی را روایت نکرده و حتی از محتوای آنها هم آگاهی ندارند؟! (بلکه این کتاب‌ها فقط نزد اهل بیت علیهم السلام بوده است).

ابوبکر جزایری می‌نویسد: خدا نابود کند روحیه شرارتی را که پاره‌عزیزی از جسم امت اسلامی را به اسم اسلام از آن جدا کرده است و عده زیادی را به عنوان نصرت و یاری اهل بیت، از راه اهل بیت دور گردانده است. بار خدایا! دست جرم [و خیانت] نخستین را قطع کن که سبب جدایی این عده (شیعه) از تو و گمراهی آنان از راه تو گردیده است.

ص: ۱۸۰

پاسخ به جزایری: روحیه شرارت در واقع همان روحیه‌ای است که جهت روشن کردن آتش تفرقه میان مسلمانان، در تکفیر طایفه‌ای بزرگ از پیروان اهل بیت علیهم السلام، می‌کوشد و دست جرم و خیانت، همان دستی است که بدون داشتن دلیل مورد اعتماد و برهان صحیح، به مذهب اهل بیت علیهم السلام طعنه می‌زند؛ همان اهل بیتی که خداوند رجس و پلیدی را از آنها دور و ایشان را پاک و پاکیزه نموده است و پیامبر (ص) نیز به پیروی از آنها و چنگ زدن به ریسمانشان فرمان داده است.

البته مقصود جزایری از نخستین دست جرم و خیانت و روح شرارت که شیعه را از راه اهل بیت علیهم السلام دور نگه داشته است، همان علمای عصر نخست شیعه قدس سره است. این سخن از کسی که بدون تفکر حرف می‌زند و از تهمت و دروغ نمی‌پرهیزد، بعید نیست.

آشکار است که علمای بزرگوار شیعه - که خداوند گذشتگان آنها را رحمت و موجودین از آنها را حفظ و نگهداری نماید- نیکوکار و پرهیزگار و زاهد و عابد هستند و مانند دیگر علما، در رکاب امیران و پادشاهان ستمکار قرار نگرفته‌اند و از سفره آنها غذا نخورده، حرامی را برای آنها حلال و حلالی را برای آنها حرام نکرده‌اند و اشتباهات و جنایات‌های آنها را توجیه نموده‌اند که اگر می‌خواستند چنین کارهای باطلی را پیش بگیرند، راهش را خوب می‌دانستند و برای آن می‌کوشیدند. (۱) آنها هیچ‌یک

۱- مناوی در فیض القدير، ج ۲، ص ۴۱۹ می‌گوید: «هنگامی که [عمر] ابن عبدالعزیز از دنیا رفت، حاکم پس از او خواست که راه و روش او را دنبال کند، تا اینکه چهل نفر از بزرگان برای او گواهی دادند که خلیفه حساب و عقاب ندارد». گواهی و شهادت مناوی در توصیف بیشتر علمای زمان خود - که به ظاهر همگی از اهل سنت هستند - کفایت می‌کند وقتی که می‌گوید: «و بیشتر علمای این زمان، دو گروهند: گروهی غرق در مال و خاشاک دنیایند و از جمع اموال خسته نمی‌شوند و ماه و سال خود را همچون پشه در زباله می‌گذرانند و از نجاستی بر نجاست دیگر می‌نشینند و حُب دنیا تمام قلبشان را پُر کرده و ترس از فقر و تهی‌دستی آنها را در بر گرفته و خواستار زیاده‌خواهی هستند. . . و گروهی دیگر، اهل ریا و نیرنگ و آراستن خود برای مردم و چاپلوسی برای امیران از جهت حرص و طمع بر مال و مقام آنها هستند و هرچیز کم‌ارزشی را می‌گیرند و با خدا از در نیرنگ وارد می‌شوند. شیوه آنها سازش‌کاری است و آرزوها در دلشان جای گرفته است. این افراد به دنیا اطمینان داشته و با اسباب دنیوی آرامش می‌گیرند» .

ص: ۱۸۱

از شیعیان و غیر آنها را فریب نداده، در معرض نابودی و هلاکت قرار نمی‌دهند.

در تأیید این مطلب ذکر این نکته کافی است که بدانیم، علمای شیعه بر مکلفین واجب کرده‌اند اصول دین و عقاید خود را از راه یقین به دست بیاورند، نه از راه تقلید و این را در کتاب‌های کلامی خود بارها بیان کرده‌اند. روشن است کسی که قصد عوام‌فریبی دارد، چنین شیوه‌ای در پیش نمی‌گیرد. بلکه برای گمراهی و دوری آنها از راه خدا می‌کوشد.

در پاسخ به این سخن جزایری که «همانا علمای شیعه، شیعه را از جسم اُمت اسلامی جدا و به اسم نصرت و یاری اهل بیت، آنها را از راه اهل بیت دور کرده‌اند» نیز باید گفت: هیچ عاقل با انصاف و عالم فاضلی در پیروی شیعه از ائمه اهل بیت علیهم السلام شک و تردید نمی‌کند و دلیل بر آن چند امر است:

اولاً: شیعه امامیه، امامت را فقط در اهل بیت علیهم السلام محدود کرده و از آنها تقلید و پیروی می‌کند و تنها قول آنها را حجت می‌داند و معتقد است که هیچ حقی، جز از ناحیه آنها صادر نمی‌شود؛ به همین جهت شیعیان در قرون متمادی، به تدوین و نوشتن علوم و احادیث اهل بیت علیهم السلام در زمینه اصول و فروع دین همت گماشته‌اند، تا جایی که علم فراوانی را از آنها جمع‌آوری کرده‌اند.

پس با وجود مقتضی و انگیزه لازم در پیروی از ائمه اهل بیت علیهم السلام و عمل طبق شیوه و روش آنها - که همان اعتقاد به امامت آنهاست - و نبود مانع در پیروی از آنها، این پیروی و ولایت‌مداری تحقق می‌یابد.

ثانیاً: عده‌ای از علمای اهل سنت که از بزرگان و پرچم‌داران اهل تحقیق هستند، به پیروی شیعه از ائمه اهل بیت علیهم السلام اعتراف کرده‌اند که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. شهرستانی می‌گوید:

شیعه کسانی هستند که به‌طور خاص از علی علیه السلام پیروی می‌کنند و به امامت و خلافت او از راه نص (آیه و روایت) و وصیت

(وصیت پیامبر [ص]) به امامت

ص: ۱۸۲

ایشان) به صورت آشکار یا پنهان قائل‌اند و معتقدند که امامت، از فرزندان او بیرون نمی‌شود. (۱)

شهرستانی در شرح حال امام صادق علیه السلام می‌گوید:

او علم فراوان در دین، و ادب کامل در حکمت، و زهد بسیار در دنیا [داشت] و از شهوات کاملاً پرهیزکار بود. . . و مدتی در مدینه اقامت داشت و شیعیان و دوست‌داران او از اسرار علومی که بیان می‌نمود، بهره‌مند می‌شدند. (۲)

۲. ابن منظور در کتاب لسان‌العرب و فیروزآبادی در قاموس‌المحیط و زبیدی در تاج‌العروس می‌گویند:

این نام (شیعه) بر پیروان علی و اهل بیت او - رضوان الله علیهم اجمعین - رواج یافته تا جایی که عنوان خاص آنها شده، به صورتی که اگر گفته شود: «فلانی از شیعه است» خواهیم دانست که از پیروان آنهاست. (۳)

۳. زهری می‌گوید: «شیعه گروهی هستند که میل به عترت پیامبر [ص] داشته و از آنها پیروی می‌کنند». (۴)

۴. ابن خلدون می‌گوید: «بدان که لفظ شیعه، از جهت لغت، یعنی یاران و پیروان، و در عرف فقهاء و متکلمین - از گذشته تا به حال - بر پیروان علی [علیه السلام] و فرزندان او

اطلاق می‌شود» (۵)

ثالثاً: راه و روش شیعه، بیانگر دوستی با اهل بیت علیهم السلام و پیروی از آنهاست. نوشتن علوم و معارف اهل بیت علیهم السلام و روایت احادیث آنها، عمل به گفتارشان و سر تسلیم

۱- ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۴۶.

۲- همان، ص ۱۶۶.

۳- لسان‌العرب، ج ۸، ص ۱۸۹؛ القاموس‌المحیط، ج ۳، ص ۴۹؛ تاج‌العروس، ج ۲۱، ص ۳۰۳.

۴- لسان‌العرب، ج ۸، ص ۱۸۹؛ تاج‌العروس، ج ۲۱، ص ۳۰۳.

۵- مقدمه ابن خلدون، ص ۱۹۶.

ص: ۱۸۳

فروردن در برابر آنها، ترویج و نشر فضائل اهل بیت علیهم السلام و نوشتن تاریخ آنها، برپایی مجالس عزاداری و گریه بر مصائب آنها، دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان - تا آنجا که حکم کرده‌اند به ضعیف بودن هر [راوی] که از اهل بیت علیهم السلام منحرف شده و نجس بودن هر کس که آشکارا با آنها دشمنی نماید - از اموری هستند که نشان‌دهنده ارادت شیعیان به اهل بیت علیهم السلام است.

نتیجه آنکه، اگر با وجود تمام این اموری که بیان شد، نگوییم شیعه امامیه همان پیروان ائمه اهل بیت علیهم السلام هستند، پس جایز است که تبعیت هر فرقه‌ای را که از کسی پیروی می‌کند، زیر سؤال برده و انکار کنیم و حتی درباره پیروی اهل سنت از ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد بن حنبل و دیگران نیز تشکیک و تردید کنیم. (۱)

۱- این دلایل را از کتاب خودم، «دلیل المتحیرین»، صص ۳۵۱ - ۳۵۳ بیان کرده‌ام.

ص: ۱۸۵

کشف حقیقت هفتم

اشاره

ص: ۱۸۷

حقیقت هفتم:**اشاره**

ارتداد همه اصحاب رسول خدا (ص) به جز اهل بیت علیهم السلام

جزایری می‌گوید: شیعیان اعتقاد دارند که همه اصحاب رسول خدا (ص) به جز اهل بیت و عده کمی، همچون سلمان و عمار و بلال، پس از وفات ایشان، مرتد و کافر شده‌اند. سردمداران فقها و علمای شیعه تقریباً بر این اعتقاد اجماع دارند و در نوشته‌ها و کتاب‌هایشان، این مطلب را بیان و تصریح کرده‌اند و هیچ‌یک از آنها از بازگویی این اعتقاد دست برنداشته‌اند، مگر به جهت تقیه، که نزد آنها واجب است.

پاسخ به جزایری: شیعه درباره اصحاب پیامبر (ص) چنین عقیده‌ای ندارد. اعتقاد علمای شیعه درباره صحابه معلوم است و این مطلب را در کتاب‌هایشان به‌طور واضح بیان کرده‌اند. اکنون به بیان خلاصه‌ای از این اعتقاد می‌پردازیم:

عقیده شیعه امامیه درباره صحابه**اشاره**

شیعه معتقد است کسانی که به آنها صحابه پیامبر (ص) گفته می‌شود، به سه گروه تقسیم می‌شوند:

ص: ۱۸۸

گروه اول:

کسانی که به خدا و رسولش (ص) ایمان آورده، از پیامبر (ص) پیروی کردند و در راه خدا با جان و مالشان جهاد کردند تا کلام خدا را بالا-برده و کلمه کفر را تباہ و نابود سازند. آنها پیشگامان در اسلام (مهاجر و انصار) و کسانی که به نیکی از آنان پیروی کردند، هستند.

خداوند متعال در کتابش آنها را ستوده و فرموده است: **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.** (۱)

گروه دوم:

منافقانی که همیشه در پی ضربه زدن به پیامبر (ص) و نیرنگ ضد اسلام و مؤمنین خالص بودند. خداوند متعال در این آیه شریفه به آنها اشاره می‌کند: **وَ مِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِّنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَيُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ.** (۲)

روایات زیادی بر حضور منافقان میان اصحاب پیامبر (ص) - چه در زمان حیات ایشان و چه پس از آن - دلالت می‌کند. از جمله آنها، روایتی است که مسلم از حدیثه چنین نقل می‌کند:

پیامبر (ص) فرمود: «میان اصحاب من دوازده منافق وجود دارد: هشت نفر از آنها هرگز وارد بهشت نمی‌شوند، مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد و

۱- و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی از آنان پیروی کردند، خداوند از ایشان خشنود گشت و آنان [نیز] از خدا خشنودند و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است. در آن جاودانه خواهند بود و این است پیروزی بزرگ. توبه: ۱۰۰

۲- و از [میان] اعراب بادیه‌نشین که اطراف شما هستند، جمعی منافقاند و از اهل مدینه [نیز] گروهی سخت به نفاق پایبندند. تو آنها را نمی‌شناسی، ولی ما آنها را می‌شناسیم، به زودی آنها را دوبار مجازات می‌کنیم [مجازات] با رسوایی در دنیا و مجازاتی به هنگام مرگ. سپس به سوی مجازات بزرگ [در قیامت] فرستاده می‌شوند. توبه: ۱۰۱

ص: ۱۸۹

هشت تای آنها را دُبيله (۱) کفایت می کند و به یاد ندارم که شعبه درباره چهارتای دیگر چه گفته است» (۲).

گروه سوم:

مؤمنانی هستند که دارای اعمال نیک و بد هستند. ولی از جهت اعمال نیک به پای گروه نخست نرسیده و گناهانشان هم به اندازه‌ای نیست که جزء گروه دوم شوند. از جمله این گروه، کسانی هستند که خدای متعال آنها را چنین توصیف نموده است: وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (۳)

درباره گروه دیگری از آنها نیز چنین می فرماید: قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِنَّ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (۴)

این است عقیده شیعه درباره اصحاب پیامبر (ص) و هر کس عقیده دیگری به آنها نسبت دهد، یا نسبت به اعتقادات آنان ناآگاه است یا دروغگو بوده، به آنها دروغ بسته است.

سیدشرف‌الدین موسوی (ره)، از علمای بزرگ شیعه می گوید:

- ۱- لسان العرب در ج ۱۱، ص ۲۳۵ می گوید: «دبيله، دُمَل بزرگی است که داخل بدن انسان پیدا می شود و غالباً صاحب خود را می کشد». در البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۱۹ و دلائل النبوه، ج ۵، ص ۲۶۱ تفسیر آن چنین آمده: «شهابی است از آتش که بر رگ های قلب یکی از آنها واقع می شود و او را از بین می برد». می توان از دبيله به غده سرطانی تعبیر کرد.
 - ۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۴۳. مستفاد از این روایت این است که هشت نفر از این منافقان به هیچ وجه به بهشت وارد نمی شوند و هشت نفر از آنان در دنیا با دبيله به درک واصل می شوند. راوی نسبت به سرنوشت چهار نفر دیگر در آخرت و کیفیت مرگشان خبری نداده است. مترجم
 - ۳- گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و کار خوب و بد را به هم آمیختند. امید می رود که خدا توبه آنان را بپذیرد، به یقین خداوند آمرزنده و مهربان است. توبه: ۱۰۲
 - ۴- عرب های بادیه نشین گفتند: ایمان آورده ایم. بگو: ایمان نیاورده اید، ولی بگوئید: اسلام آوردیم اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید چیزی از پاداش کارهای شما فروگذار نمی کند. خداوند آمرزنده و مهربان است.
- حجرات: ۱۴

ص: ۱۹۰

سی که بر دیدگاه ما دربارهٔ صحابه آگاه شود، می‌داند که این دیدگاه در میان دیدگاه‌های دیگر، حد وسط و میانه است؛ زیرا ما نه تفریط کرده که همچون غلات همهٔ صحابه را تکفیر کنیم و نه اهل افراطیم که همچون عامهٔ اهل سنت همهٔ آنها را توثیق کنیم. فرقهٔ کاملیه و کسانی که در غلو مانند آنها هستند، قائل به کفر همهٔ صحابه شدند. اما اهل سنت می‌گویند: «هر کس که از پیامبر (ص) حدیثی بشنود یا هر مسلمانی که پیامبر (ص) را ببیند، مطلقاً عادل است. بدین جهت، به حدیث «کُلُّ مَنْ دَبَّ أَوْ دَرَجَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ أَكْتَعِينَ أَبْصَعِينَ» (۱) استناد کرده‌اند.

نزد ما شیعیان، هر چند خود مصاحبت، به تنهایی فضیلت بزرگی است، اما عصمت آور نیست. بنابراین، اصحاب نیز مانند دیگر مردم، هم اهل عدالت دارند که همان علما و بزرگان و اولیای صحابه هستند و هم بین آنان افراد متجاوز، مجرم، جنایتکار و منافق و همچنین افرادی که حالاتشان مجهول است، وجود دارد. ما به صحابهٔ عادل احتجاج می‌کنیم و در دنیا و آخرت دوستدار آنها هستیم. اما کسانی که در حق برادر و وصی پیامبر (ص) ظلم کردند و دیگر اصحابی که اهل ستم و گناهان کبیره بودند، مانند معاویه (پسر هند جگرخوار)، ابن نابغه (عمرو بن عاص)، ابن زرقاء (مروان بن حکم)، ولید بن عقبه، مسلم بن أرقطه و امثال آنها، نزد ما هیچ احترامی ندارند و حدیث آنها هیچ ارزشی ندارد. اما دربارهٔ اصحابی که ناشناخته هستند، توقف کرده، سخنی دربارهٔ آنها نمی‌گوییم تا اینکه حال آنها برای ما روشن شود. (۲)

۱- در کتب لغت آمده: «قولهم: أَكْذَبُ مَنْ دَبَّ وَ دَرَجَ أَي أَكْذَبَ الْأَحْيَاءِ وَ الْأَمْوَاتِ، فَدَبَّ: مَشَى وَ دَرَجَ: مَاتَ وَ انْفَرَضَ عَقِبَهُ». لسان‌العرب، ج ۱، ص ۳۶۹ دروغگوترین کسی که بر زمین راه رفته و مرده، یعنی دروغگوترین فرد از زندگان و مردگان، دب به معنای رفت و درج به معنای مُرد. بنابراین معنای عبارت فوق این است: هر کسی که از آنان زندگی کرد و مرد، اکیداً و حتماً از آنهاست. مترجم

۲- اجوبهٔ مسائل جارالله، صص ۱۴ و ۱۵.

ص: ۱۹۱

از مطالب گفته شده، نادرستی این سخن جزایری «که سردمداران فقها و علمای شیعه تقریباً بر کفر همه صحابه اجماع دارند و در نوشته‌ها و کتاب‌هایشان، این مطلب را بیان و تصریح کرده‌اند» آشکار می‌گردد. در چنین مسئله‌ای که برای اثبات، احتیاج به نقل کلمات علمای شیعه دارد، ایشان حتی یک دلیل نقلی از این کلمات نیاورده است. بدیهی است که تمسک به کلمات علمای شیعه، بسیار بهتر از حدیثی است که در سند و دلالت آن جای بحث و گفت‌وگوست.

علاوه بر آن، حدیثی که جزایری نقل کرده، از احادیث کتاب کافی نیست و بر خواسته او نیز دلالت نمی‌کند؛ چنان‌که بیان خواهد شد. این نکته دلیل روشنی است بر عدم دستیابی جزایری به احادیثی که بتواند با آنها حقیقت هفتم خویش را به اثبات رساند. همچنین سخن قبلی جزایری، با این گفته او که «هیچ‌یک از علمای شیعه، از بازگویی این اعتقاد دست برنداشته‌اند، مگر به جهت تقیه، که نزد آنها واجب است» ناسازگار است؛ زیرا اگر تقیه نزد شیعه واجب است و اقتضا می‌کند که چنین اعتقادی بازگو نشود، پس چگونه تألیفات و کتاب‌های علمای شیعه، این اعتقاد را بیان نموده و به آن تصریح کرده‌اند؟! *

جزایری می‌گوید: به جهت برهانی کردن و تأکید بر این حقیقت (هفتم)، روایاتی را می‌آوریم: در روضه کافی که نوشته کلینی (صاحب کتاب کافی است) چنین آمده است: «از حنان از پدرش از ابی‌جعفر، نقل شده است که فرمود: مردم پس از پیامبر (ص) مرتد شدند، مگر سه نفر آنها که مقداد و سلمان و ابوذر می‌باشند». چنان‌که روایات زیادی در تفسیر صافی که از تفاسیر مشهور، مهم و معتبر است، بر این حقیقت تأکید می‌کند که اصحاب رسول خدا (ص) پس از وفاتش مرتد شدند، مگر اهل بیت و چند نفر،

ص: ۱۹۲

مانند سلمان و عمار و بلال.

پاسخ به جزایری: چنین روایتی با این لفظ، (۱) اصلاً در کتاب کافی و روضه آن و دیگر کتب اربعه مشهور نزد شیعه نیامده است؛ بلکه در کتاب رجال کشی (۲) و بعضی از کتاب‌های دیگر که در اثبات حدیث، بر آنها تکیه نمی‌شود، آمده است.

بر فرض قبول روایت این حدیث، بر عنوان حقیقت هفتم جزایری دلالت نمی‌کند؛ زیرا ارتداد در لغت به معنای رجوع و بازگشت از چیزی است. در چند آیه از قرآن کریم نیز به همین معنا اشاره شده است، آنجا که قرآن می‌فرماید: فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا (۳) و می‌فرماید: قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ (۴) و می‌فرماید: مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤْسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ (۵).

هرگاه در کتاب خدا مراد از ارتداد، بازگشت از دین باشد، به صورت مقید می‌آید، چنان که خداوند می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ (۶) و می‌فرماید: وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (۷) و می‌فرماید: إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا

۱- کلینی آن را با لفظ دیگری نقل نموده که ان شاء الله به زودی آن را بیان می‌کنیم و شاید علت آنکه جزایری آن را نیاورده و حدیث دیگری برای اثبات حقیقت هفتم آورده که در کافی نقل نشده، آن است که حدیثی که جزایری آورده، بیش از حدیثی که در کافی نقل شده برخواسته‌اش دلالت می‌کند، والله اعلم.

۲- اختیار معرفة الرجال، ص ۵.

۳- اما هنگامی که بشارت‌دهنده فرا رسید آن پیراهن را بر صورت او افکند ناگهان بینا شد. یوسف: ۹۶

۴- کسی که دانشی از کتاب داشت، گفت: پیش از آنکه چشم برهم زنی آن را نزد تو خواهم آورد. نمل: ۴۰

۵- گردن‌ها را کشیده سرها را به آسمان بلند کرده، حتی پلک چشم‌هایشان به سبب وحشت از حرکت باز می‌ماند. ابراهیم: ۴۳

۶- ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر که از شما از آیین خود بازگردد [به خدا زیانی نمی‌رساند]. خداوند گروهی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. مائده: ۵۴

۷- ولی هر کس از شما که از آیینش برگردد و در حال کفر بمیرد تمام اعمال [نیک گذشته] او در دنیا و آخرت بر باد می‌رود.

بقره: ۲۱۷

ص: ۱۹۳

تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ (۱) و می‌فرماید: وَلَا تَزِدُّوا عَلَىٰ أَذْبَارِكُمْ فَتَقْلِبُوا خَاسِرِينَ (۲).

با توجه به اینکه در حدیثی که جزایری با آن استدلال نموده، واژه «ارتداد» مقید به «عن الدین» یا «الأدبار» یا «الأعقاب» نشده است، معنای حدیث این می‌شود که مردم پس از رسول خدا (ص)، از التزام و بیعتی که در زمان حیات رسول خدا (ص) با ایشان داشتند، به اینکه حضرت علی علیه السلام، امیر مؤمنان باشد، برگشته و با دیگری بیعت کردند.

ابن اثیر نیز واژه «ارتداد» را که در احادیث «حوض» آمده، به همین معنا تفسیر کرده و می‌نویسد:

در حدیث قیامت و حوض، گفته می‌شود: «إِنَّهُمْ لَم يَزَالُوا مَرْتَدِّينَ عَلَىٰ أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَىٰ» (۳)؛ یعنی برخی از واجبات را پشت سر خود باقی گذاشته‌اند و مقصود، ارتداد کفرآمیز نیست. به همین جهت، آن را به «أدبارهم» مقید کرده است؛ زیرا هیچ‌یک از صحابه پس از پیامبر (ص) مرتد نشدند، تنها گروهی از درشت‌خویان اعراب مرتد شدند. (۴)

اگر این مطلب درست باشد، دو حدیث از جهت معنا مطابق هم می‌شوند و مقصود از ارتداد مردم پس از رسول خدا (ص) این می‌شود که آنها از مهم‌ترین واجبات دینی آن روز خود برگشتند؛ یعنی بیعت با حضرت علی علیه السلام و پذیرش ایشان به‌عنوان امیرالمؤمنین و جانشین رسول خدا (ص) را زیر پا گذاشتند. دلیل این معنا نیز روایتی است که کلینی (ره) در روضه کافی از ابی‌جعفر علیه السلام آورده که می‌فرماید:

۱- کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آنها پشت به حق کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده... محمد:

۲۵

۲- و به پشت سر خود بازنگردید که زیانکار خواهید بود. مانده: ۲۱

۳- آنها پیوسته به پشت خود و عقب عقب برمی‌گردند.

۴- النهایه فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۲۱۴. و ابن منظور همین عبارت را در لسان العرب، ج ۳، ص ۱۷۳ آورده است.

ص: ۱۹۴

مردم پس از رسول خدا (ص) برگشتند، مگر سه نفر. عرض کردم: «آن سه نفر کیستند؟» فرمود: «مقداد بن اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی - رحمت و برکات خدا بر آنها باد. سپس [گروهی از] مردم پس از مدت کمی [حقیقت را] شناختند (که امیرالمؤمنین به خلافت شایسته تر است)» و فرمود: «آنها همان کسانی هستند که [حق] بر محور آنان دور می‌زند، از بیعت امتناع کردند تا اینکه امیرالمؤمنین را به زور آوردند و بیعت کرد و این همان سخن خدای متعال است که می‌فرماید: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱)» (۲)

از ظاهر حدیث برمی‌آید که سه نفر پس از رسول خدا (ص) به بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام پایبند بودند و با غیر او بیعت نکردند تا اینکه امام را به بیعت مجبور کردند و آنها هم پس از ایشان بیعت کردند.

جزایری این حدیث را نقل کرده و به کافی نسبت داده در حالی که آن را به غیر معنایش تفسیر کرده یا فراموش کرده یا خود را به فراموشی زده است که بخاری و مسلم، احادیث صحیح بسیاری مبنی بر اینکه گروه‌هایی از صحابه پیامبر (ص) پس از وفات ایشان مرتد شدند، نقل کرده‌اند. از جمله آنها روایتی است که بخاری از ابوهریره آورده که می‌گوید:

رسول خدا [(ص)] فرمود: «در روز قیامت گروهی از اصحابم بر من وارد می‌شوند و از حوض رانده شده، دور می‌گردند. پس می‌گویم: ای پروردگار!

۱- و محمد، جز فرستاده‌ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی‌گردید؟ و هرکس از عقیده خود بازگردد، هرگز زبانی به خدا نمی‌رسد و به زودی خداوند سپاس گزاران را پاداش می‌دهد.

آل عمران: ۱۴۴

۲- روضه کافی، صص ۲۱۳ و ۲۱۴.

ص: ۱۹۵

[اینها] اصحاب من [هستند]، پس [خدای متعال] می‌فرماید: همانا تو نمی‌دانی که پس از تو چه کردند. همانا آنها به گذشته خود برگشتند» (۱)

بخاری روایت دیگری از ابوهریره از پیامبر (ص) نقل می‌کند که فرمود:

درحالی که ایستاده‌ام یک دفعه جماعت و گروهی [می‌آیند] که آنان را می‌شناسم؛ مردی از بین من و آنها بیرون می‌آید و می‌گوید: «بشتابید». می‌گویم: «کجا؟» می‌گوید: «به خدا، به سوی آتش». می‌گویم: «مگر چه کردند؟» می‌گوید: «همانا آنها به گذشته خود رو به عقب برگشتند» و می‌بینم که کسی از آنها رهایی و نجات نمی‌یابد، مگر به اندازه شتران گم‌گشته (۲).
ظاهراً ضمیر مجرور در متن روایت «فلا یخلص منهم»، به اصحاب پیامبر (ص) برمی‌گردد، نه به مرتدین به گذشته؛ زیرا از مرتدین کسی نجات و رهایی نمی‌یابد.

همچنین بخاری از پیامبر (ص) نقل می‌کند که فرمود:

مردانی از اصحابم در کنار حوض بر من وارد می‌شوند و از آن رانده شده و دور می‌گردند. آن‌گاه می‌گویم: «ای پروردگار! [اینها] اصحاب من [هستند]». پس او می‌فرماید: «آیا نمی‌دانی که پس از تو چه کردند؟ همانا آنها به عقب برگشتند» (۳).
مسلم نیز به نقل از عبدالله می‌نویسد:

رسول خدا (ص) فرمود: «من زودتر از همه کنار حوض خواهم بود و برای رهایی گروه‌هایی به سختی تلاش می‌کنم. سپس بر من غلبه می‌شود (تلاش من

۱- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۰.

۲- همان؛ در لسان العرب، ج ۱۱، ص ۷۱۰ چنین آمده است: در حدیث حوض: «فلا یخلص منهم إلا مثل هَمَل النعم» هَمَل به معنای شتران گمراه است مفرد آن هامل؛ یعنی نجات‌یافته از آنها بسیار کم است و در کمی به اندازه شتران گم‌گشته‌اند.

۳- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۰.

ص: ۱۹۶

نفعی به آنها نمی‌رساند). پس می‌گویم: «ای پروردگار! اصحاب من، اصحاب من». پس گفته می‌شود: «همانا تو نمی‌دانی که اینان پس از تو چه کردند» (۱).

روایتی را بخاری - که لفظ روایت از اوست - و مسلم از سهل بن سعد آورده‌اند که می‌گوید:
رسول خدا (ص) فرمود: «من زودتر از همه کنار حوض خواهم بود. هر کس بر من عبور کند [از آن] می‌نوشد و هر کس بنوشد، هرگز تشنه نمی‌شود و بی‌شک گروه‌هایی بر من وارد می‌شوند که آنها را می‌شناسم و آنها [نیز] مرا می‌شناسند. سپس میان من و آنها فاصله می‌شود».

ابوحازم می‌گوید:

نعمان بن عیاش این روایت را از من شنید و گفت: «آیا این گونه از سهل شنیدی؟» گفتم: «بله». گفت: «گواهی می‌دهم که ابوسعید خدری آن را شنیده و در آن حدیث چنین اضافه نموده: پس می‌گویم (پیامبر): آنها از من هستند. آن‌گاه گفته می‌شود: همانا نمی‌دانی که پس از تو چه کردند. سپس می‌گویم: دور باد، دور باد هر کس که پس از من تغییر و تبدیلی انجام داد» (۲).

حافظان و علمای حدیث اهل سنت، این روایات را به سندهای بسیار و با الفاظ نزدیک به هم نقل کرده‌اند و آنچه ما در اینجا آوردیم، برای شناخت حق کافی است. (۳).

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۹۶.

۲- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۰؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۹۳.

۳- ر. ک: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۱؛ سنن نسائی، ج ۲، ص ۱۳۳ و ج ۴، ص ۱۱۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۰۱۶؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۲۳۵، ۲۵۳، ۲۵۴، ۳۸۴، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۲۵، ۴۳۹، ۴۵۳، ۴۵۵ و ج ۳، صص ۲۸، ۱۰۲، ۲۸۱ و ج ۵، صص ۴۸، ۵۰، ۳۸۸، ۳۹۳، ۴۰۰ و ۴۱۲؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۱، ص ۶؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۶۳؛ صحیح سنن نسائی، ج ۲، ص ۴۹۹؛ صحیح سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۸۲.

ص: ۱۹۷

جزایری می‌گوید: و اما در خصوص شیخین (ابوبکر و عمر) روایات بی‌شماری در کتاب‌های شیعه وجود دارد که گویای تکفیر آن دو هستند. از جمله آنهاست آنچه در کتاب کلینی (صفحه ۲۰) آمده، آنجا که می‌نویسد: از اباجعفر (امام باقر علیه السلام) درباره شیخین سؤال کردم. فرمود: «در حالی از دنیا رفتند که توبه نکردند و آنچه بر [سر] امیرالمؤمنین آوردند، بازگو نکردند؛ پس لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنها باد».

همچنین در صفحه ۱۰۷ از قول امام چنین آورده است: «از من درباره ابوبکر و عمر سؤال می‌کنی؟ به جانم سوگند که نفاق ورزیدند و کلام خدا را نپذیرفتند و رسول خدا را مسخره کردند؛ آنها کافران و لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنها باد».

پاسخ به جزایری: بسیار جای تأسف است که آقای جزایری جهت آوردن دلیل برای گفتارش، به ساختن احادیث دروغین و نسبت دادن آنها به کافی روی آورده است تا بدین وسیله طایفه بزرگی از مسلمانان را تکفیر کند.

من در گذشته، در جست‌وجوی این دو حدیث در کافی و دیگر کتب اربعه پرداختم، ولی نیافتم. البته آنچه در صفحه ۱۰۷ از روضه کافی یافتیم، روایتی است که سند آن ضعیف (۱) و دربردارنده مکاتبه امام کاظم علیه السلام با علی بن سويد است که پاسخ از چند مسئله‌ای است که از محضر امام علیه السلام سؤال شده بود. از جمله مطالبی که در این مکاتبه آمده، این سخن امام علیه السلام است:

سؤال کردی از مردی که مالی داشته و آن را بر فقرا و مساکین و در راه‌ماندگان و در راه خدا انفاق می‌کرده؛ دو نفر مال او را غصب کرده و به این غصب اکتفا نکردند، بلکه او را وادار کرده آن مال را بر دوش بگیرد به منزل آنان بیاورد. وقتی آن دو نفر بر آن مال دست پیدا کردند به انفاق آن

۱- این روایت به سه طریق آمده است: در طریق اول، سهل بن زیاد آمده که ضعف آن قبلاً بیان شد و محمد بن منصور خزاعی که مجهول است و در طریق دوم، حمزه بن بزيع است که واقفی مذهب و ضعیف است و در طریق سوم، همان محمد بن منصور خزاعی وجود دارد.

ص: ۱۹۸

پرداختند؛ آیا آن دو با این کارشان کافر می‌شوند؟ به جانم سوگند که قبل از آن، نفاق ورزیده، کلام خدای عزوجل را نپذیرفته و رسول خدا (ص) را مسخره کرده‌اند و [حتماً] آن دو کافرند، و بر آن دو باد لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم. جزایری فقط قسمت آخر حدیث (پاسخ امام) را آورده و برای آن، از نزد خود سؤالی درست کرده که مناسب با قصد و هدفش باشد.

بنابراین، امکان ندارد که بگوییم مقصود از آن دو مرد مذکور در این مکاتبه بالا همان ابوبکر و عمر هستند، مگر اینکه بر الفاظ حدیث، چیزی بار کنیم که از آن فهمیده نمی‌شود؛ زیرا ممکن نیست که مراد از «مال» خلافت باشد؛ چون حدیث تصریح می‌کند که صاحب مال، آن را بر فقرا و مساکین انفاق می‌کرده، حال آنکه از خلافت، چیزی بر فقیر یا مسکین انفاق نمی‌گردد. علاوه بر این، آیا ابوبکر و عمر، خلافت را بر دوش علی علیه السلام نهاده‌اند تا آن را به منزل آنها برسانند تا به دلخواه آن را انفاق کنند؟!

از پاسخ امام علیه السلام درباره آن دو مرد، که از حالشان سؤال شده بود و امام فرمود: آنان نفاق ورزیدند، این مطلب ظاهر می‌شود که مسلمانان از دست و زبان هر که در امان نباشند، مسلمان نیست و تظاهر به اسلام اگر به همراه عمل نباشد، نوعی نفاق خواهد بود.

در نتیجه، تحریفی که جزایری در این حدیث به کار برده، به روشنی گویای آن است که وی حدیث روشنی، که بتواند دلیل بر حقیقت هفتم باشد، پیدا نکرده است و این گفته او، که احادیث بی‌شماری در کتب شیعه درباره تکفیر ابوبکر و عمر آمده، درست نیست.

البته در بعضی از کتاب‌های شیعه، احادیثی وجود دارد که ظاهر آنها خدشه و طعنه وارد کردن بر برخی از اصحاب پیامبر (ص) است؛ ولی این احادیث حتی در صورت

ص: ۱۹۹

صحت و دلالت روشن، باز هم مستلزم کفر نیست. در غیر این صورت، تکفیر همه امت لازم می‌آید؛ زیرا اگر در کتب شیعه، احادیثی وجود دارد که ظاهر آنها خدشه وارد کردن بر برخی صحابه باشد، کتب اهل سنت پر از احادیثی است که بر برخی دیگر از صحابه خدشه و طعنه وارد می‌کند. بلکه احادیث تلخ‌تری در آنها وجود دارد که خدشه به ساحت مقدس رسول خدا (ص) وارد می‌کنند که به زودی آنها را بیان خواهیم کرد.

جزایری می‌گوید: ای شیعه! پس از این همه، آیا عاقلانه و صحیح است که حکم به کفر و ارتداد اصحاب رسول خدا [(ص)] کنی؟! در حالی که ایشان حواریون و یاوران دین و مبلغان شریعت او هستند و خداوند در کتابش درباره آنان ابراز خشنودی و رضایت کرده و به آنها از طریق پیامبرش مژده بهشت داده است و خدا به وسیله آنها دین را حمایت و مسلمانان را عزیز کرده و یاد و خاطره آنها را تا روز قیامت جاویدان نموده است؟!!

پاسخ به جزایری: در مباحث قبلی روشن شد که ما به کفر و ارتداد و فسق همه صحابه قائل نیستیم و عقیده شیعه امامیه را نیز درباره صحابه بیان کردیم. همچنین گفتیم که میان تمام دیدگاه‌ها، دیدگاه شیعه میانه و موافق با کتاب عزیز و سنت نبوی است. اما آن چیزی که قابل انکار و مناقشه نیست، این است که بعضی از اصحاب پیامبر (ص) در حال حیات آن حضرت و پس از ارتحال ایشان منافق بودند و برخی از آنان نیز پس از وفات آن حضرت، مرتد شدند؛ چنان‌که روایاتی که ذکر شد و نیز روایات دیگر، بر این واقعیت دلالت می‌کنند و هر کس آن را انکار کند، زورگو، متعصب، اهل لجاجت، نادان و خیره‌سر است. ضمناً باید بگوییم که ما دوستدار برگزیدگان اصحاب رسول خدا (ص) و حواریون و یاران دین او و مبلغان شریعتش، که خداوند در کتابش از آنها خشنود و راضی گشته و

ص: ۲۰۰

به آنها از طریق پیامبر (ص) بشارت بهشت داده است و خدا به وسیله آنها دین را حمایت و مسلمین را عزیز کرده است، هستیم و برای آنها دعا کرده و طلب رحمت می‌کنیم.

اما برای آن دسته از صحابه که منافق و دشمن امیرالمؤمنین و اهل بیت پاکش علیهم السلام هستند، هیچ احترام و کرامتی قائل نیستیم؛ هرچند به آنها صحابه گفته شود و خود را دوستدار پیامبر (ص) معرفی کنند.

تشخیص و جداسازی بین این دو گروه از صحابه پیامبر (ص)، نیازمند اجتهاد و دقت نظر و مطالعه تاریخ و شناخت احوال و شخصیت و گفتار و رفتار آنهاست.

اگر هم اجتهاد در این مسئله، سبب حکم به کفر یا نفاق بعضی از اصحاب پیامبر (ص) شود، مستلزم تکفیر طایفه‌ای از مسلمانان یا فردی از اهل قبله نیست؛ به‌ویژه اگر چنین حکمی از روی خطا و شبهه صادر شده باشد. صحاح اهل سنت و منابع حدیثی شان، مملو از این گونه اجتهادات است که به چند مورد از آن روایات اشاره می‌کنیم:

۱. بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، احمد و عده‌ای دیگر، روایتی را از عمر آورده‌اند که می‌گوید: «به رسول خدا [(ص)] گفتم:

ای رسول خدا [(ص)]! بگذار تا گردن این منافق، یعنی حاطب بن ابی بلتعنه را که از اهل بدر بود، بزنم» (۱)

۲. در حدیث إفک (دروغ) که از عایشه روایت شده، چنین آمده است: «اسید بن حضیر به سعد بن عباده می‌گوید: همانا تو منافقی؛

چرا که از منافقین طرفداری می‌کنی» (۲)

۳. مسلم، نسائی، ابن ماجه و عده‌ای دیگر، از جابر چنین نقل کرده‌اند:

معاذ بن جبل انصاری نماز عشا را خواند و آن را طول داد. پس مردی از ما

۱- صحیح بخاری، ج ۴، صص ۷۲ و ۷۳؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۴۱؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۴۰۹؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۴۷؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۷۹ و ۸۰؛ مسند حمیدی، ج ۱، ص ۲۷؛ و سیوطی آن را در الدر المنثور، ج ۸، ص ۱۲۵، از بخاری، مسلم، ترمذی، ابی داود، نسائی، احمد، حمیدی، ابی عوانه، ابن حبان، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، بیهقی، ابی نعیم و عبد بن حمید نقل کرده است.

۲- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۲۹ و ج ۵، ص ۱۵۳ و ج ۶، ص ۱۳۰.

ص: ۲۰۱

کنار رفت و [به تنهایی] نماز خواند. خبر او را به معاذ دادند. گفت: «او منافق است» و چون این خبر به گوش آن مرد رسید، بر رسول خدا [ص] وارد شد و سخن معاذ را برای پیامبر [ص] بازگو کرد. پیامبر [ص] به او فرمود: ای معاذ! می‌خواهی آشوبگر باشی؟ هرگاه امام [جماعت] مردم شدی، سوره «والشمس» و «سبح اسم ربك الأعلى» و «اقرأ باسم ربك» و «واللیل إذا یغشی» را بخوان. (۱) (و نماز را طولانی نکن).

عایشه نیز همواره عثمان را تکفیر می‌کرد و می‌گفت: «این پیرمرد احمق را بکشید که کافر شده است» (۲). هنگامی که عایشه پس از کشته شدن عثمان خواستار خون‌خواهی او شد، ابن امّ کلاب به او [در قالب شعر] گفت:

منك البداء و منك الغیر

و منك الرياح و منك المطر

و أنت أمرت بقتل الإمام

و قلت لنا: إنه قد كفر

فهنا أظعنك في قتله

و قاتله عندنا من أمر (۳)

و از تو آغاز است و از تو تغییر و از تو بادها و از تو باران است. و تو فرمان به کشتن رهبر دادی و به ما گفتی: «همانا او کافر شده است و ما در کشتن او مطیع تو گشتیم و قاتل او نزد ما کسی است که فرمان داده است».

وقتی عثمان در خانه‌اش محاصره شد، اهل مدینه، از صحابه و غیر صحابه را تکفیر کرد. طبری می‌گوید:

وقتی عثمان اوضاع نابسامان خود را دید و مردم شورش کردند، به معاویة بن ابی سفیان در شام چنین نامه نوشت: «به نام خداوند بخشاینده مهربان؛ اما بعد: همانا

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۴۰؛ سنن نسائی، ج ۲، ص ۱۷۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۱۵.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۷۷.

۳- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۷۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۰۶.

ص: ۲۰۲

اهل مدینه کافر شده و از اطاعت سرباز زده و بیعت را شکستند؛ از جانب خود جنگجویانی از اهل شام، سواره بر هر حیوان سرکش و رامی برایم بفرست» (۱)

همچنین بیشتر اهل سنت، به کفر ابوطالب علیه السلام قائل شدند، با آنکه وی از بزرگان اصحاب پیامبر (ص) بوده است؛ اسلام او، حمایت‌هایش از رسول خدا (ص) و دفاع‌های او از اسلام، روشن‌تر از آن است که نیازی به بیان داشته باشد. اشعار معروف وی نیز دلیل بر ایمان اوست که به ابیاتی از آن اشاره می‌کنیم: (۲)

به خدا سوگند، با همه عده‌شان هرگز دست آنها به تو نمی‌رسد، مگر من میان خاک‌ها مدفون شوم. پس کار خود را آشکار کن که تو بی‌عیبی و به آن بشارت ده و چشم‌هایی به تو روشن می‌شود. و به درستی دانستم که دین محمد از بهترین ادیان بشری است. در جایی دیگر نیز چنین سروده است: (۳)

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۰۲.

۲- والله لن یصلوا الیک بجمعهم حتی أوسد فی التراب دفینا فاصدع بأمرک ما علیک غضاضةً و ابشر بذاک و قر منک عیونا و لقد علمت بأن دین محمد من خیر ادیان البریه دینا البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۴۱؛ المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۴۶؛ اسنی المطالب، ص ۲۵؛ علامه امینی ره این ابیات را در موسوعه غدیر، ج ۷، ص ۳۳۴ بیان کرده و گفته است: «ثعلبی آنها را در تفسیرش آورده و می‌گوید: عبدالله بن عباس و مقاتل و قسم بن محضره و عطاء بن دینار بر صحت انتساب این ابیات به ابی طالب اتفاق نظر دارند».

۳- ألا أبلغا عنی علی ذات بیننا لؤیاً و خصاً من لؤی بنی کعب ألم تعلموا أنا وجدنا محمداً نبیاً کموسی خطاً فی أول الکتب و أن علیه فی العباد محبةً و لا خیر ممن خصه الله بالحب السیره النبویه، ج ۱، ص ۳۵۲؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۸۴؛ اسنی المطالب، ص ۲۴.

ص: ۲۰۳

هان، از طرف من به آن خویشان از آل لؤی، به‌ویژه بنی کعب از آنها برسانید که: آیا نمی‌دانید ما محمد را همچون موسی، پیامبر یافتیم که در اول کتاب‌ها اسم او نوشته شده است؟ و در میان بندگان، برای او محبتی است و از آن بهتر نمی‌شود که خدا کسی را به محبت اختصاص دهد.

در نتیجه، می‌توان گفت اعتقاد به کفر یکی از اصحاب پیامبر (ص)، هرچند فرد بزرگی باشد، سبب تکفیر جماعتی از مسلمانان یا یکی از اهل قبله نمی‌شود. حال اگر بر شیعه اشکال شود که چرا بعضی از اصحاب پیامبر (ص) را که نزد اهل سنت از بزرگان به شمار می‌آیند، تکفیر می‌کنند، همین اشکال، دقیقاً بر اهل سنت وارد خواهد بود. بلکه دلیل بر ضد آنها روشن‌تر و کامل‌تر است؛ زیرا گروهی از علمای آنها، به ایمان ابوطالب که بر تکفیر او جرئت پیدا کردند، اعتراف و اقرار نمودند. از این رو آنها نباید دربارهٔ چنین کسی که در ایمان و کفرش با هم اختلاف نظر دارند، به سرعت قضاوت و حکم به کفر او کنند؛ برخلاف روش شیعه که اگر کسی را تکفیر کند، دربارهٔ او اختلاف نظر پیدا نمی‌کنند. بدیهی است که میان این دو شیوه بسیار تفاوت وجود دارد.

جزایری می‌گوید: ای شیعه! تو را به پروردگارت قسم، به من بگو: آیا در پی این تکفیر و لعن و بیزاری‌جویی از اصحاب رسول خدا (ص)، هدف و مقصودی در کار نیست؟ آری، ای شیعه! هدفی در کار است، آن هم چه هدفی! و مقصودی در کار است، آن هم چه مقصودی! هدف، نابودی آن اسلامی است که دشمن دینِ یهود و آیین زرتشتی و هر شرک و بت‌پرستی است! پاسخ به جزایری: ما نگفته بودیم که همهٔ صحابه از دین برگشتند؛ چنان‌که قبلاً بیان شد. بلکه گفتیم بیشتر اصحاب، پس از رحلت رسول خدا (ص) از بیعت خود با امیرالمؤمنین برگشتند و مقصود از ارتداد نیز در حدیثی که جزایری به آن استدلال کرده، همین است.

ص: ۲۰۴

اگرچه جزایری اعتقاد به کفر همه صحابه، به جز عدّه کمی را به شیعه منسوب کرده است، اما ظاهر حدیث بخاری که پیامبر (ص) فرمود: «کسی از آنها را نمی‌بینم که نجات و رهایی یابد، مگر به اندازه شتران راه گم‌گشته» همین معنایی است که او می‌خواهد با روایات شیعه بر آن دلیل پیدا کند؛ به عبارت دیگر، آنچه را جزایری به شیعه نسبت داده است (ارتداد بیشتر صحابه پس از رحلت پیامبر (ص)) صحیح نبوده و شیعه چنین اعتقادی ندارد. احادیثی هم که از طریق شیعه روایت شده است، بر این سخن جزایری دلالت نمی‌کند. بلکه احادیث صحیحی از اهل سنت بر آن دلالت می‌کند که بعضی از آنها را بیان کردیم.

با این توضیحات روشن می‌شود که تمام لوازم فاسدی که جزایری برای این عقیده آورده، از درجه اعتبار ساقط می‌شوند؛ زیرا آن لوازم، بر اساس اعتقاد به ارتداد همه صحابه از دین، بنا شده‌اند. درحالی که شیعه چنین عقیده‌ای ندارد.

همچنین، این گفته جزایری که «هدف از این تکفیر و لعن و بیزاری جویی از اصحاب پیامبر (ص)، نابودی اسلامی است که دشمن دین یهود و آیین زرتشتی است»، باطل و بی‌معناست و لیاقت پاسخ‌گویی را ندارد؛ ولی با این حال می‌گوییم:

اگر مرادش از اصحاب پیامبر (ص)، همه آنها باشد، ما همه آنها را تکفیر و لعن نمی‌کنیم. ولی اگر مرادش ارتداد و نفاق بعضی از آنهاست، مطلب درستی است و شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر دارند و احادیث صحیح اهل سنت نیز بر آن دلالت دارد که به مواردی از آنها اشاره شد.

از مباحث گذشته این نتیجه به دست می‌آید که شیعه و اهل سنت، در این مسئله (تکفیر صحابه) مساوی هستند و به آنچه ما را به آن ملزم می‌کند، خودشان نیز باید ملزم شوند. اکنون این سؤال مطرح است که چگونه اعتقاد به نفاق یا ارتداد برخی صحابه پیامبر (ص)، سبب نابودی اسلام می‌شود؟! حال آنکه شیعه و اهل سنت، هر دو چنین اعتقادی دارند و بحمدالله اسلام باقی مانده و ان‌شاءالله تا قیامت نیز باقی خواهد ماند.

ص: ۲۰۵

البته پوشیده نماند که مقصود جزایری از اسلام - در اینجا و در همه کتابچه خود - مذهب اهل سنت است که قائل به عدالت همه اصحاب پیامبر (ص) هستند. حال آنکه نظریه عدالت همه صحابه، به دلیل کتاب و سنت و اجماع و عقل، باطل است و اسلام نیز در انحصار مذهبی نیست که بطلان آن با دلایل صحیح به اثبات رسیده است.

اینکه هدف از اعتقاد به ارتداد برخی از صحابه پیامبر (ص)، نابودی اسلامی است که دشمن دین یهود و آیین زرتشتی است، باطل و بی‌معناست. بلکه گفتن چنین سخنی جایز نیست؛ زیرا سبب رد کردن برخی آیات قرآن و احادیث نبوی می‌شود که بر ارتداد و نفاق بعضی از آنها دلالت دارد.

به‌راستی چگونه چنین اعتقادی باعث نابودی اسلام می‌شود؟! حال آنکه ارتداد، یک حقیقت و واقعیت تاریخی است که کسی توان انکار آن را ندارد. تنها مطلبی که آنها می‌توانند بگویند این است که ارتداد در همه شهرهای اسلامی به جز حرمین و طایف واقع شده است. اگر این حرف را بپذیریم، باید این را نیز پذیرفت که صحابه پیامبر (ص) در تمام شهرهای عرب نشین وجود داشتند و منحصر به این سه شهر نبودند.

اما هدف شیعه از بیان ارتداد برخی از صحابه پیامبر (ص) که پس از ایشان مرتد شدند، همان چیزی است که رسول خدا (ص) خواستار بیان آن برای امت بود؛ اینکه مردم به صرف ادعای صحابه پیامبر (ص) بودن، فریب نخورند و کسی هم آن را وسیله گمراهی و تحریف سنت نبوی قرار ندهد.

جزایری می‌گوید: هدف [شیعه] همان بازگشت دولت زرتشتی کسرای است که اسلام پایه‌های آن را درهم شکسته و کاخ‌های آن را ویران کرده و آثار آن را از بین برده است و انشاءالله تا ابد همین‌طور باشد و ما به اشاره‌ای بسنده می‌کنیم: مگر دومین خلیفه مسلمانان به دست برده مجوسی کشته نشد؟! مگر عبدالله بن سبا یهودی، پرچم

ص: ۲۰۶

فتنه و آشوب را ضد خلیفه عثمان بلند نکرد و به همین جهت، عثمان قربانی نشد؟! مگر با قتل او، نخستین هسته شر و فتنه در دیار مسلمانان کاشته نشد؟!!

پاسخ به جزایری: بازگشت به آیین زرتشت از اهداف شیعه نیست که اگر این بود، بی‌شک برای بازگشت آن آیین و بازسازی بناهای آن می‌کوشید؛ زیرا دولت‌های شیعه در طول تاریخ، هیچ‌کدام آیین زرتشت و دین یهود را بازنگردانده و برای آنها تبلیغ نکرده‌اند.

اما کشته‌شدن عمر بن خطاب به دست یک برده زرتشتی، ارتباطی با شیعه ندارد؛ زیرا او نه شیعه بوده و نه برده یکی از شیعیان؛ او برده مغیره بن شعبه بوده که از مخالفین امیرالمؤمنین علیه السلام بود. این برده، آهنگر و نقاش و نجار ماهری بود و مغیره برای او ماهانه صد درهم یا روزانه چهار درهم مالیات گذاشته بود. او از این مالیات سنگین، به عمر شکایت کرد. عمر نیز در جواب او گفت: «مالیات تو زیاد نیست». او هم با ناراحتی و سرزنش برگشت و کینه عمر را در دل گرفت و در کمین او نشست و سرانجام او را کُشت. (۱)

بسیاری از علمای تاریخ، او را برده‌ای مسیحی می‌دانند، نه زرتشتی. (۲) حداقل چیزی که می‌توان گفت این است که روایات درباره دین او مختلف است؛ چه بسا مسلمان بوده است، ولی وقتی که عمر را کُشت، وی را به آیین زرتشت نسبت دادند و خدا به حقایق امور داناتر است.

درباره عبدالله بن سبا نیز باید بگوییم: مذهب شیعه امامیه به چند دلیل هیچ‌گونه علاقه و ارتباطی با این شخصیت ندارد که عبارت‌اند از:

۱. در کتاب‌های امامیه، یک حدیث هم از او روایت نشده است؛ حتی در آنها

- ۱- الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۴۵؛ مستدرک، ج ۳، ص ۹۱؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۲۷۷؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۰۶؛ تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۲۴۸؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۲۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۹.
- ۲- المستدرک، ج ۳، ص ۹۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۹.

ص: ۲۰۷

سخنی از وی نقل نشده است و برای او شیوه خاصی که از آن پیروی شود و فتوایی که به آن عمل شده باشد، وجود ندارد. خلاصه آنکه در مذهب شیعه چیزی یافت نمی‌شود که کمترین ارتباطی با او داشته باشد. اگر مذهب شیعه ساخته و پرداخته عبدالله بن سبأ بود، باید آثارش در این مذهب، روشن و آشکار می‌بود و سخنانش حکایت می‌شد و فتواهای او مکتوب می‌گردید و نظریاتش در زمینه فروع و اصول دین، در کتاب‌های شیعه پخش می‌شد. پس درحالی که هیچ‌یک از این امور وجود ندارد، چگونه می‌توان مذهب شیعه را به عبدالله بن سبأ نسبت داد؟

نسبت دادن بعضی از عقاید امامیه، توسط دشمنان شیعه به عبدالله بن سبأ، از جمله اعتقاد به جانشینی حضرت علی علیه السلام برای رسول خدا (ص) و «دابة الارض» (جنبنده زمین) بودن ایشان و نیز اعتقاد به رجعت، دروغ‌هایی است که به او بسته‌اند تا با دروغ بزرگ‌تر آنها تناسب داشته باشد. همه این موارد، در روایات سیف بن عمر دروغ‌پرداز که اصلاً به روایات او اعتناء نمی‌شود، یا در کلام بعضی از علمای اهل سنت، آمده است که تنها مستند و دلیل آنها نیز همان روایات سیف بن عمر است.

بعضی از روایات می‌گویند که عبدالله بن سبأ، حضرت علی علیه السلام را خدا می‌دانسته است. بسیار روشن است که چنین کسی، اعتقادی به اینکه حضرت علی علیه السلام جنبنده زمین و وصی رسول خدا (ص) است، نخواهد داشت.

همچنین قول به وصایت و جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام مختص به شیعه امامیه نیست، بلکه تعدادی از صحابه نیز چنین نظریه‌ای داشته‌اند و سخنان و اشعار زیادی که از آنها حکایت شده، دلیل بر این مطلب است. (۱) درباره قول به جنبنده زمین بودن حضرت علی علیه السلام نیز اهل سنت روایاتی آورده‌اند که از آنها می‌توان این معنا را ثابت کرد. البته جای نقل و بیان آنها در اینجا نیست؛ چون خارج از موضوع

۱- ر. ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۴۸، چاپ تحقیق شده آن، ج ۱، ص ۱۴۷.

ص: ۲۰۸

کتاب است. (۱)

۲. در بعضی از کتاب‌های امامیه، روایاتی از اهل بیت علیهم السلام در نکوهش و لعن و بیزاری از عبدالله بن سبأ آمده است:

الف) کشتی در کتاب رجالش به سند خود از هشام بن سالم چنین روایت کرده است:

امام صادق علیه السلام درحالی که با یاران خود درباره عبدالله بن سبأ و عقیده او در پروردگاری حضرت علی علیه السلام صحبت می‌کرد، از او شنیدم که می‌فرمود: «هنگامی که وی (عبدالله بن سبأ) چنین ادعایی درباره او (حضرت علی علیه السلام) کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام از او خواست تا توبه کند. ولی او از توبه سر باز زد؛ آن‌گاه حضرت او را به آتش سوزاند».

ب) کشتی باز هم در کتاب رجال خویش، به سند خود از ابان بن عثمان چنین نقل کرده است:

از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «خدا لعنت کند عبدالله بن سبأ را. او درباره امیرالمؤمنین علیه السلام ادعای ربوبیت کرد و به خدا سوگند که امیرالمؤمنین علیه السلام بنده مطیع خدا بود؛ وای بر کسی که بر ما دروغ بزند و همانا گروهی درباره ما چیزی می‌گویند که ما آن را درباره خود نمی‌گوییم؛ از آنها به سوی خدا بیزاری می‌جوییم، از آنها به سوی خدا بیزاری می‌جوییم».

ج) و نیز کشتی به سند خودش از ابو حمزه ثمالی چنین روایت کرده است:

علی بن حسین علیه السلام فرمود: «خدا لعنت کند آن کسی را که بر ما دروغ ببندد! همانا به یاد عبدالله بن سبأ افتادم و تمام موهای بدنم سیخ شد. همانا چیز بزرگی ادعا نمود. او را چه به این کارها؟! خدا لعنتش کند! علی علیه السلام همواره

ص: ۲۰۹

بنده شایسته خدا و برادر رسول خدا (ص) بود و با اطاعت خدا و رسول او به کرامت (و شرافت) رسید و رسول خدا (ص) هم جز به اطاعت خدا به کرامت نرسید» (۱)

هیچ طایفه‌ای از مسلمانان یافت نمی‌شود که در کتاب‌های خود روایاتی هرچند ضعیف بیاورند که به عیب‌جویی و لعنت پایه‌گذار آن طایفه پرداخته باشد؛ چه رسد به اینکه روایات صحیحی در این باره بیاورد.

۳. علمای امامیه بر کفر عبدالله بن سبأ و فساد او تصریح و تأکید کرده‌اند؛ شیخ طوسی در رجالش می‌گوید: «عبدالله بن سبأ کسی است که به کفر بازگشت و غلو را آشکار ساخت». (۲) و علامه حلی در کتاب «خلاصه الأقوال» می‌نویسد: «عبدالله بن سبأ اهل غلو و نفرین شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام او را با آتش سوزاند. وی معتقد بود که علی علیه السلام خدا و خودش پیامبر است» (۳) و این عبارت عین همان عبارت سید احمد بن طاووس در کتاب «حلّ الإشکال فی معرفة الرجال» است که در کتاب تحریر طاووسی نقل شده است (۴)

ابوعمر و کشی نیز می‌گوید:

او ادعای نبوت می‌کرد و علی علیه السلام را خدا می‌دانست. حضرت علی علیه السلام سه روز پی‌درپی از او درخواست توبه کرد، ولی او [از ادعای خود] برنگشت. سپس حضرت او را به همراه هفتاد مرد دیگری که چنین ادعایی درباره او داشتند، در آتش سوزاند. (۵)

۱- اختیار معرفة الرجال، صص ۱۰۶ - ۱۰۸.

۲- رجال طوسی، ص ۵۱.

۳- رجال علامه حلی، ص ۲۳۷.

۴- تحریر طاووسی، ص ۱۷۳.

۵- رجال ابن داوود، ص ۳۰؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۸۴.

ص: ۲۱۰

شیخ یوسف بحرانی می‌نویسد: «این ابن سبأ همان است که معتقد بود حضرت علی علیه السلام خداست و حضرت سه روز از او درخواست توبه نمود و او توبه نکرد، سپس او را سوزاند»^(۱)

این سخنان و مانند اینها، مضمون همان روایاتی است که کثی در رجال خودش آورده است و شاید سخنان این بزرگواران با اعتماد بر آن روایات بوده است. هیچ‌یک از علمای شیعه امامیه، نه در گذشته و نه در عصر حاضر، از ابن سبأ دفاع نکرده و او را از اتهامات منزّه نکرده‌اند. همچنین او را مدح و ستایش نکرده و به صفات پسندیده نستوده‌اند. درحالی‌که اگر مذهب شیعه امامیه ساخته او بود، اثری از مدح و ستایش او در کتاب‌های علمای شیعه یافت می‌شد و از او دفاع می‌کردند.

۴. مذهب شیعه امامیه در اصول و عبادات و معاملات و احکام، مذهب کاملی است که تمام این موارد با احادیث صحیح از ائمه اهل بیت علیهم السلام روایت شده است و کتاب‌های کلامی و حدیثی آنها گواه بر این است. هر کسی که به بررسی این کتاب‌ها بپردازد، یقین پیدا می‌کند که هیچ‌یک از آن اصول و فروع، از عبدالله بن سبأ گرفته نشده است.

اگر چه مواردی که در روایت سیف بن عمر آمده است «که ابن سبأ نخستین کسی است که به وصایت حضرت علی علیه السلام و جانشینی او برای رسول خدا (ص) معتقد شده و او را همان جنبنده زمین و برترین صحابه پیامبر (ص) می‌دانسته؛ او (ابن سبأ) نخستین کسی است که قول به رجعت را بیان کرده است» همگی به دروغ به عبدالله بن سبأ نسبت داده شده است؛ اما اینها فقط چهار مسئله از میان هزاران مسئله دیگری است که مذهب شیعه در اصول و فروع خود دارد. بنابراین، چگونه تمام مذهب شیعه را به مردی نسبت می‌دهیم که تنها چهار مسئله از او بیان شده است؟! درحالی‌که این چهار

۱- حدائق الناظره، ج ۸، ص ۵۱۱.

ص: ۲۱۱

مسئله نیز قبل از او بوده است و روایات صحیحی این مطلب را تأیید می‌کنند.

اکنون باید پرسید که چرا بر همین اساس، انتساب مذهب اهل سنت به یهود درست نباشد؟! با اینکه اهل سنت بسیاری از مسائل اصول و فروع خود را از برخی یهودیان، مانند کعب‌الأحبار و دیگران، به‌طور مستقیم یا با واسطه گرفته‌اند.

خلاصه آنچه بیان شد این است که مذهب شیعه امامیه، از نسبت با عبدالله بن سبأ مبرا بوده و ارتباطی با او ندارد و هیچ‌یک از اصول و فروع این مذهب از او گرفته نشده است؛ بلکه شیعیان از عبدالله بن سبأ بیزاری می‌جویند و او و کسانی را که اعتقادات او را قبول دارند، لعن می‌کنند و هر کس چیزی غیر از این را به شیعه نسبت دهد، دروغ گفته و تهمت زده است.

محمد کُردعلی در کتابش «خطط الشام» چه نیکو گفته است:

اما نظر برخی از نویسندگان که اصل مذهب تشیع را از ابتکارات عبدالله بن سبأ، معروف به ابن سوداء می‌دانند، گویای توهم و کمی دانش آنها درباره حقیقت این مذهب است. هر کس موقعیت این مرد را نزد شیعه و بیزاری آنها از گفتار و رفتار او را بداند و بر سخنان علمای آنها - بدون اختلاف - در طعن و عیب‌جویی او آگاه شود، بی‌تردید مقدار صحت این نظریه را خواهد فهمید. (۱)

علاوه بر این، برخی نویسندگان و محققان اهل سنت معتقدند که عبدالله بن سبأ یک شخصیت ساختگی است که دشمنان شیعه برای نیرنگ و عیب‌جویی و ملامت آنها، آن را ساخته‌اند. دکتر طه حسین در این باره می‌نویسد:

ماجرای «سبئه» و سرکرده آن «ابن سوداء» ماجرای دروغین و ساختگی است که در همین اواخر و در زمانی که میان شیعه و دیگر فرق اسلامی

۱- خطط الشام، ج ۶، ص ۲۴۶.

ص: ۲۱۲

کشمکش بود، درست شد و دشمنان شیعه در پی آن بودند که یک عنصر یهودی در اساس و پایه‌های این مذهب وارد کنند تا کید و حيله خود را در آنها عمیق کرده و از ایشان انتقام‌جویی کنند. (۱)

دکتر عبدالعزیز هلابی، استاد تاریخ در دانشکده آداب دانشگاه ملک سعود در ریاض می‌نویسد:

به هر حال، سیف - راوی داستان ابن سبأ، چنان‌که به زودی می‌آید - در حقیقت می‌خواست به شیعه طعنه وارد کرده و عیب‌جویی کند؛ بدین‌گونه که مذهب تشیع را به یک یهودی نسبت داده که بر اسلام کینه‌توز بوده است. سیف با این کارش خواسته شیعه را از درون درهم بکوبد و وانمود کند که افکار شیعه، خواه میانه‌رو و خواه تندرو، چیزی جز افکار این یهودی نیست (۲).

احمد عباس صالح، نویسنده مصری، در کتابش «الیمین و الیسار فی الاسلام» می‌گوید:

بدون شک عبدالله بن سبأ یک شخص ساختگی است. اگر غیر از این است، وی در این همه حوادث و درگیری‌ها و کشمکش‌های موجود در این جهان پهناور کجاست...؟ یک نفر، هرچند هم بزرگ و مهم باشد، در میان این همه گروه‌های درگیر جنگ و جدال، چه می‌تواند بکند؟ حوادث تند و سخت و پی‌درپی، محتاج به کسی نیست. حتی اگر آن کس، خود شیطان باشد (یک نفر حوادث را نمی‌سازد)؛ زیرا ریشه‌های آن حوادث، بسیار پیچیده و (چون طوفان) آن‌چنان تند می‌آیند که کسی توان مهار کردن آنها یا توجیه آنها را ندارد؛ به‌ویژه وقتی تعداد آن حوادث، زیاد و داخل و درهم شوند، چنان سخت و پیچیده می‌شوند که هیچ قدرتی دیگر نمی‌تواند آنها را پیچیده‌تر کند. بدون

۱- علی و بنوه، ص ۵۱۸.

۲- عبدالله بن سبأ، ص ۲۶.

ص: ۲۱۳

شک، چقدر ساده‌اندیش است کسی که شخصیتی ساختگی درست می‌کند تا در حوادث پیش آمده، به آن نقش مهمی بدهد و از او ساده‌اندیش تر کسی است که گمان می‌کند این مرد ساختگی، بر بزرگان صحابه تأثیر گذار بوده است. افرادی همچون ابوذر غفاری که هیچ حرفی را از ابوهیره، (محدث معروف) قبول نمی‌کرد و او را چنان زد که سرش شکافت و در ملاقاتش با او گفت: «ای پسر یهودیه! آیا تو دین خودمان را به ما آموزش می‌دهی؟» پس هر داستانی که پیرامون عبدالله بن سبا به تو می‌رسد، از ساخته‌های متأخرین است و دلیلی بر وجود او در منابع قدیمی در دست نداریم و تفکر درباره احتمال وجود او، از کم عقلی است.

(۱)

ما درباره این موضوع به طور مفصل در کتاب «عبدالله بن سبا» بحث کرده‌ایم و تمام دشواری‌ها و پیچیدگی‌های مربوط به این شخص را روشن نموده‌ایم. علاقه‌مندان به بررسی بیشتر، می‌توانند به آن کتاب مراجعه کنند.

جزایری می‌نویسد: و در این رجم نامبارک، شیطان شیعه خلق شد و در همان ساعت به دنیا آمد. درحالی که پرچم بدعت «ولایت» و «امامت» را همچون دو شمشیر برهنه بر سر اسلام و مسلمین کشیده است.

پاسخ به جزایری: شیعه، شیطان ندارد و برای هیچ‌یک از ائمه آنها نیز شیطانی وجود ندارد. داستان این شیطان مخلوق هم که جزایری بیان می‌کند، به افسانه‌های یونان باستان بیشتر شبیه است و واقعیت و دلیلی برای آن وجود ندارد.

اگر ما مضمون احادیث صحیحی را که اهل سنت به آنها معتقدند، به دقت بررسی کنیم، خواهیم یافت که آنها معتقدند برای هر یک از انسان‌ها شیطانی است که او را

ص: ۲۱۴

مضطرب و گمراه می‌کند. از جمله آن روایات، روایتی است که مسلم، نسائی، أحمد و عده‌ای دیگر، از عروه چنین نقل کرده‌اند: عایشه همسر پیامبر [(ص)] برایم چنین بازگو کرد: رسول خدا [(ص)] شبی از نزد من بیرون آمد؛ غیرت زنانه مرا گرفت [گمان کردم به نزد همسر دیگری رفته] پس برگشت و دید که چه می‌کنم. فرمود: «ای عایشه! تو را چه شده؟ آیا غیرت تو را گرفته؟» گفتم: «چرا مانند منی، برای کسی مانند تو غیرت نورد؟» رسول خدا [(ص)] فرمود: «آیا شیطان تو به سراغت آمده؟» گفتم: «ای رسول خدا! آیا با من شیطانی هست؟» فرمود: «آری». گفتم: «و با هر انسانی؟» فرمود: «آری». گفتم: «ای رسول خدا (ص)! آیا با تو هم هست؟» فرمود: «آری، اما پروردگارم مرا بر او یاری نمود تا اینکه [به دست من] اسلام آورد» (۱).

احمد، هیشمی، ابن حبان، ابن خزیمه و عده‌ای دیگر، از ابن عباس و غیر او روایت کرده‌اند که رسول خدا [(ص)] فرمود: «هیچ کس از شما نیست مگر اینکه شیطانی همنشین او، عهده‌دار وی است». گفتند: «و تو هم ای رسول خدا؟!» فرمود: «آری، ولی خداوند مرا بر او یاری نمود و او اسلام آورد» (۲).

در همین باره از ابوبکر روایت شده که در نخستین خطبه پس از خلافت خود چنین گفت:

اما بعد، من برای این امر (خلافت) انتخاب شدم، درحالی که از آن کراهت

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۶۸؛ سنن نسائی، ج ۷، ص ۷۲؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۱۱۵؛ البانی در صحیح سنن نسائی، ج ۳، ص ۸۳۱ آن را صحیح دانسته است.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۵۷؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۲۵ می‌گوید: «طبرانی و بزار آن را روایت کرده‌اند و سند بزار صحیح است». الإحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۸، ص ۱۰۰؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۱، ص ۳۳۰؛ المطالب العالیه، ج ۴، ص ۲۹.

ص: ۲۱۵

داشتم و سوگند به خدا، دوست داشتم که یکی از شماها آن را عهده‌دار می‌شد. . . آگاه باشید که همانا من بشر هستم و از شماها بهتر نیستم. پس در کار من بنگرید؛ اگر مرا [در انجام کاری] درست یافتید، از من تبعیت و پیروی کنید و اگر ببینید اشتباه و خطا کردم مرا راهنمایی کنید و بدانید که برای من شیطانی است که [گاه گاهی] دچار آن می‌شوم. اگر دیدید که خشمناک شدم، از من دوری کنید تا بر احساسات و خوش‌رویی شماها تأثیر نگذارم. (۱)

این در حالی است که خداوند متعال در کتاب عزیزش در شأن کسانی که شیطان بر آنان چیره می‌شود، می‌فرماید: وَمَنْ يَعْتَشْ عَن ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (۲) و نیز می‌فرماید: أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تُوْزُّهُمْ أَزْأًا (۳) و فرمود: هَلْ أُبْتِكُمْ عَلَى مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ تَنْزَلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (۴) و همچنین می‌فرماید: وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (۵)

این گفته جزایری که «شیعه پرچم بدعت ولایت و امامت را همچون دو شمشیر برهنه بر سر اسلام و مسلمین کشیده است» بسیار عجیب است؛ زیرا ولایت و امامت، از آموزه‌های سفارش شده اسلام است و اهمیت آن بر کسی پوشیده نیست. اگر مراد او از ولایت، امیری و حکومت‌داری باشد، لزوم آن را نمی‌تواند انکار کند؛ چون مسلمانان اتفاق نظر دارند که باید برای آنها امیر و حاکمی باشد تا مرزها را نگهداری و راه‌ها را

- ۱- الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۲۱۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۶۰؛ البداية و النهایة، ج ۶، ص ۳۰۷؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۸۳.
- ۲- و هر کس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را به سراغ او می‌فرستیم پس همواره قرین اوست. زخرف: ۳۶
- ۳- آیا ندیدی که ما شیطان‌ها را به سوی کافران فرستادیم تا آنان را شدیداً تحریک کنند؟ مریم: ۸۳
- ۴- آیا به شما خبر دهم که شیاطین بر چه کسی نازل می‌شوند؟ آنها بر هر دروغگوی گنهکار نازل می‌گردند. شعراء: ۲۲۱ و ۲۲
- ۵- و کسی که شیطان قرین او باشد، بد همنشین و قرینی است. نساء: ۳۸

ص: ۲۱۶

امن و حدود و قوانین را اجرا و به شکایات رسیدگی کند و حق مظلوم را از ظالم بستاند. در این باره مسلم و احمد و عده‌ای دیگر، در حدیثی از پیامبر (ص) آورده‌اند که ایشان فرمود: «برخی از شماها بر برخی دیگر امیر [و حاکم] هستید و این کرامت [و هدیه] خدا بر این امت است»^(۱).

بنابراین، امارت و حکومت برخی از مسلمانان بر برخی دیگر، علاوه بر لزوم و ضرورت آن، نوعی کرامت و شرافت است که خداوند متعال، این امت را به آن تکریم نموده است؛ چنان‌که این حدیث بر آن دلالت دارد.

اما اگر مراد جزایری از ولایت، «یاری و دوستی است»، آیه وَ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ^(۲) بر ثبوت آن دلالت می‌کند. اگر هم مراد او از ولایت، «اولویت در تصرف باشد»، این همان معنای امامت و خلافت بلندمرتبه است که این آیات بر آن دلالت می‌کنند: إِنَّمَا وَثَّيْتُكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ^(۳). همچنین سخن پیامبر (ص) که در غدیر خم فرمود: «ای مردم، آیا من از خودتان به شما مقدم‌تر نیستم؟» گفتند: «آری، ای رسول خدا!» فرمود: «پس هر کس من مولای اویم، این علی [نیز] مولای اوست، بار خدایا! دوست بدار دوستدار او را و دشمن‌دار دشمن او را»، بر این معنا دلالت می‌کند.

درباره «امامت» نیز که یکی از معانی ولایت است (آخرین معنای ولایت که در بالا گذشت) باید گفت: خداوند متعال در بسیاری از آیات قرآن، آن را اثبات نموده و خبر

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۳۷؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۱۷.

۲- و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند. . . توبه: ۷۱

۳- سرپرست و ولی شما تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند، پیروزند [زیرا] حزب و جمعیت خدا پیروز است. مائده: ۵۵ و

ص: ۲۱۷

داده که بعضی از پیغمبران را برای مردم امام قرار داده است، آنجا که می‌فرماید: قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۱) و می‌فرماید: وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كَلَّمَا جَعَلْنَا صَالِحِينَ. وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ. (۲)

همچنین خداوند فرموده است که برای مردم امامانی قرار دادیم که مردم را به سوی حق دعوت می‌کنند: وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ. (۳)

و فرمود: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ. (۴)

احادیث پیامبر (ص) نیز درباره امامت بیش از آن است که به شماره آید. در روایتی احمد، هیشمی، طيالسی، ابونعیم، ابن حجر، ابن ابی عاصم، طبرانی، بیهقی، سیوطی و عده‌ای دیگر، از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند که می‌فرماید: «امامان از قریش هستند» (۵)

۱- خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم عرض کرد از دودمان من [نیز امامانی قرار بده] خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد. بقره: ۱۲۴

۲- و اسحاق و علاوه بر او یعقوب را به وی بخشیدیم و همه آنان را مردانی صالح قرار دادیم و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم و تنها ما را عبادت می‌کردند. انبیاء: ۷۲ و ۷۳

۳- و از آنان امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند. سجده: ۲۴

۴- ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم. قصص: ۵

۵- مسند احمد، ج ۳، صص ۱۲۹، ۱۸۳؛ مسند ابی داوود طيالسی، صص ۲۸۴ و ۱۲۵؛ حلیه الأولیاء، ج ۳، ص ۱۷۱ و ج ۵، ص ۸ و ج ۷، ص ۲۴۲ و ج ۸، ص ۱۲۳؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۹۲؛ السنن الکبری، ج ۳، ص ۱۲۱؛ کتاب السنه، صص ۵۱۷ و ۵۱۸؛ المعجم الصغیر تألیف طبرانی، ج ۱، ص ۱۵۲؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۸۰؛ صحیح الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۳۴؛ إرواء الغلیل، ج ۲، ص ۲۹۸؛ و سیوطی در «قطف الأزهار المتناثره»، ص ۲۴۸ به تواتر این حدیث تصریح کرده است؛ همچنین کتانی در «نظم المتناثره»، ص ۱۶۹.

ص: ۲۱۸

جزایری می‌گوید: با دعوت به ولایت، اصحاب رسول خدا (ص) تکفیر و لعنت شدند و هر مسلمانی که از آنها (اصحاب) راضی باشد یا از خدا برای آنها طلب رضایت نماید (مثلاً بگوید: رضی الله عنهم) تکفیر و لعنت شده است. پاسخ به جزایری: عقیده شیعه درباره اصحاب رسول خدا (ص)، تکفیر نکردن آنهاست، مگر منافقانی که علیه اسلام نیرنگ و دسیسه کردند. علمای امامیه در طول تاریخ بر این نکته تأکید کرده‌اند که هر کس شهادتین را بگوید، مسلمان است و امتیازات و حقوق یک مسلمان برای او و علیه او خواهد بود. مگر کسی که دلیلی بر کفر او اقامه شود؛ مانند ناصبی‌ها و اهل غلو و کسانی که منکر ضروریات دین شده‌اند.

به علاوه، چه تلازمی میان دعوت به ولایت - ولایت علی علیه السلام به طور خاص و ولایت اهل بیت علیهم السلام به طور عام - و تکفیر اصحاب رسول خدا (ص) وجود دارد؟ در حالی که پیامبر (ص) نخستین کسی بود که مردم را به ولایت دعوت کرد، آنجا که فرمود: «هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست» و فرمود: «همانا علی از من است و من از اویم و او پس از من ولی [و امام] هر مؤمنی است»^(۱)

همچنین فرمود:

همانا من چیزی میان شما گذاشتم که اگر به آن تمسک و چنگ بزنید، هرگز پس از من گمراه نمی‌شوید؛ یکی از دیگری بزرگ‌تر است: کتاب خدا که [همچون] ریسمانی از آسمان به زمین کشیده شده است و عترت و اهل بیت من. این دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه بر سر حوض بر من وارد آیند. پس بنگرید که پس از من با آنها چگونه رفتار می‌کنید.

۱- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۲؛ مسند احمد، ج ۴، صص ۴۳۷ و ۴۳۸ و ج ۵، ص ۳۵۶؛ الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۴۲؛ مستدرک، ج ۳، ص ۱۱۰، که آن را صحیح دانسته و ذهبی نیز با او موافقت کرده است. سلسله الأحادیث الصحیحه، ج ۵، صص ۲۶۱ و ۲۶۳.

ص: ۲۱۹

این همان معنای ولایتی است که شیعه به آن اعتقاد دارد و از آن معنای دیگری قصد نمی‌کند.

جزایری می‌گوید: و با بدعت‌گذاری «امامت»، توطئه‌ها ضد خلافت مسلمین شکل گرفت و جنگ‌های خانمان‌سوز میان مسلمانان رخ داد، [و در این راه] خون‌ها ریخته و شهرها ویران و اسلام تکه‌تکه شده، پایه‌های آن سست گشت. دشمنان مسلمان اسلام، مانند دشمنان غیرمسلمان و کافران به اسلام‌اند.

پاسخ به جزایری: امامت و خلافت یک چیز است. از این رو تعبیر «اولی الامر» گاه با لفظ «ائم» می‌آید، چنان‌که در حدیث «ائم» از قریش هستند آمده است، و گاه با لفظ «خلفا»؛ مانند این سخن رسول خدا (ص) که فرمود: «پیوسته این دین به وسیله دوازده خلیفه شکست‌ناپذیر و بلندمرتبه است. . . همه آنها از قریش‌اند». بنابراین چگونه ممکن است که امامت بدعت باشد، ولی خلافت بدعت نباشد؟! و نیز چگونه می‌توان با امامت، ضد خلافت توطئه کرد؟!!

همچنین با بررسی حوادث عصر نخستین اسلام تا امروز، هیچ اثری از چنین توطئه‌هایی که شیعه ضد خلافت مسلمانان کرده باشد یا جنگ‌های خانمان‌سوزی که شیعه آنها را بین مسلمانان به راه انداخته باشد، نمی‌یابیم.

اما علت تکه‌تکه‌شدن و سست‌شدن پایه‌های اسلام، دوری مسلمانان از عمل به شعائر و آموزه‌های مهم اسلامی است که در رأس این امور، پیروی از اهل بیت علیهم السلام و مقدم داشتن آنها و چنگ‌زدن به ریسمان آنهاست. وقتی که مردم، اهل بیت علیهم السلام را رها کردند و به سراغ غیر آنها رفتند و سبب شدند که خلافت بزرگ الهی در دست آزادشدگان (طلاق) و فرزندان آنها، دست به دست شود و امور مسلمانان به دست هر طمع‌کار زورگو و حيله‌گری بیفتد، نباید انتظاری بهتر از اوضاع کنونی برای جهان اسلام داشت.

ص: ۲۲۰

جزایری می‌گوید: ای شیعه! بر همین اساس، عقاید شیعه پایه‌گذاری شد و این مذهب تشکیل یافت و دینی جدا از دین مسلمانان شد که برای آن، اصول و اولیات و کتاب و سنت و علوم و معارف پیدا شد و مصداق و شاهد بر این سخن، پیش‌تر در همین جزوه گذشت و اگر در این باره از اهل شک هستی به آن مراجعه کن و در آن خوب دقت نما.

پاسخ به جزایری: شیعه امامیه عقاید خود را از ائمه اهل بیت علیهم السلام گرفته است که پیامبر (ص) به پیروی از آنها و چنگ‌زدن به ریسمان ولایتشان امر فرموده و در احادیث بسیاری فقط آنان را پیروز و نجات‌یافته معرفی کرده است که ما دلایل آن را در گذشته بیان کردیم.

اما اثبات اینکه شیعه، دینی جدا و مستقل از دین دیگر مسلمانان دارد، ناممکن است. احادیث اهل سنت نیز این جدایی را دروغ می‌شمارند. بلکه به‌طور قطعی ثابت می‌کنند که شیعه، مسلمان، مؤمن و نیکوکار است. این احادیث دلالت دارند که اسلام بر پنج چیز بنا شده است؛ چنان‌که در روایتی از ابن عمر چنین نقل شده که رسول‌خدا [(ص)] فرمود: «اسلام بر پنج چیز بنا شده است:

گواهی به یگانگی خدا و رسالت حضرت محمد [(ص)] و برپایی نماز و دادن زکات و روزه ماه رمضان و حج» (۱).

همچنین این روایات می‌گویند، ایمان، یعنی اینکه به خدا و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و پیغمبران و به قدر - خیر باشد یا شر - ایمان داشته باشیم و احسان، یعنی خدا را چنان عبادت کنی که گویا او را می‌بینی و اگر او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند. که قبلاً هم این مطلب در حدیث سؤال جبرئیل علیه السلام ذکر گردید و شیعه به همه اینها پایبند است.

درباره اصول و اولیات و علوم و معارف شیعه نیز باید گفت که اینها، معلوم و

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵؛ سنن نسائی، ج ۸، ص ۱۰۷؛ مسند احمد، ج ۲، صص ۲۶، ۹۳، ۱۲۰، ۱۴۳ و ج ۴، ص ۳۶۳؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۱، ص ۱۵۹؛ ج ۳، ص ۱۸۷؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۱۹۹؛ الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۱۸۸ و ج ۳، ص ۳؛ صحیح سنن نسائی، ج ۳، ص ۱۰۲۹؛ إرواء الغلیل، ج ۳، ص ۲۴۸.

ص: ۲۲۱

آشکار هستند و علمای مذهب - قدس الله اسرارهم - آنها را به رشته تحریر در آورده‌اند. پس بر جزایری و امثال او که ضد شیعه قلم‌فرسایی می‌کنند، این مطلب پوشیده نیست. از این رو شایسته بود که جزایری، مقداری از این اصول و اولیات و علوم مذهب امامیه که به گمان او در تضاد با قواعد اسلامی هستند، نقل می‌نمود تا آسان‌تر به هدفش می‌رسید. در این صورت نیازی نبود که به احادیث ضعیف تمسک کند و توهمات و خیالات خود را در قالب معنای حدیث بر آنها بار کند و لوازم فاسدی نیز برای آن معانی درست کرده و آنها را به شیعه نسبت دهد و در نتیجه آنها را تکفیر نماید!

جزایری می‌گوید: اگر سوءنیت و هدف پلیدی در کار نبود، هیچ‌وقت برای «ولایت» معنایی نمی‌ساختند که موجب تفرقه مسلمانان گردد تا بذر شر و فتنه و دشمنی را میان آنها بکارد.

پاسخ به جزایری: ولایت امیرالمؤمنین و ائمه اهل بیت علیهم السلام، علاوه بر وجود دلایل صحیح بر لزوم و وجوب آن، موجب یکپارچگی امت شده و جامعه را از جدال و تفرقه در امان می‌دارد؛ چنان‌که روایات و آثار بر این ادعا دلالت می‌کنند؛ برای مثال، در روایتی، حاکم و عده‌ای دیگر، از ابن عباس نقل کرده‌اند که می‌نویسد:

رسول خدا [(ص)] فرمود: «ستارگان مایه ایمنی اهل زمین از غرق شدن هستند و اهل بیت من برای امت مایه ایمنی از اختلاف و کشمکش هستند. پس هنگامی که قبیله‌ای از عرب با آنها مخالفت کنند، جدایی و اختلاف در بین امت می‌افتد و از حزب ابلیس می‌گردند» (۱).

۱- مستدرک، ج ۳، ص ۱۴۹ که گفته است: «این حدیث بر اساس شرط مسلم، صحیح است. ولی آن را نیاورده است»؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ احیاء المیت، صص ۴۱ و ۴۲؛ الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۲۶۶؛ حلیة الاولیاء، ج ۴، ص ۳۰۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۹۱؛ سیوطی آن را در الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۳۳ آورده و آن را حسن دانسته است.

ص: ۲۲۲

همچنین ایشان (ص) در جای دیگری فرمود: «ستارگان مایه ایمنی اهل آسمان و اهل بیت من مایه ایمنی برای اُمت هستند» (۱)

جزایری می‌گوید: زیرا مسلمانان اهل سنت و جماعت، کسانی که به حق واژه مسلمان بر آنان اطلاق می‌شود، در بین آنها یک نفر هم نیست که از اهل بیت رسول خدا [(ص)] روی گردان باشد.

پاسخ به جزایری: اطلاق کلمه «مسلمین» فقط بر اهل سنت، ادعایی بیش نیست؛ زیرا لفظ «مسلم» درباره هر کسی که شهادتین را بگوید و شعائر اسلامی را رعایت کند و ضرورتی از ضروریات دین را منکر نشود، به کار می‌رود. این سخن مطابق احادیث اهل سنت و کلام بزرگان آنهاست؛ از جمله، در حدیثی آمده است که بخاری و نسائی و عده‌ای دیگر، از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند که ایشان فرمود:

هر کس که به «لا اله الا الله» گواهی دهد و رو به قبله ما بایستد و نماز ما را بخواند و از گوشت ذبح شده ما بخورد، مسلمان است؛ آنچه برای یک مسلمان است، برای او نیز هست و بر اوست آنچه بر یک مسلمان است. (۲)

سندی در حاشیه‌اش بر سنن نسائی می‌نویسد: «منظور از فرموده ایشان که: «هر کس نماز ما را بخواند»؛ یعنی کسی که شعائر اسلامی را انجام دهد» (۳)

بخاری به نقل از انس بن مالک می‌نویسد:

رسول خدا [(ص)] فرمود: «هر کس به نماز ما، نماز بخواند و رو به قبله ما بایستد

۱- الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۸۰ و علامت حسن برای آن به کار برده است؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۴، المطالب العالیة، ج ۴، صص ۷۴ و ۳۴۷؛ احیاء المیت، صص ۳۷ و ۴۵؛ الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۲۶۶؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۷۱.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰۳؛ سنن نسائی، ج ۷، ص ۷۵ و ج ۸، صص ۱۰۵ و ۱۰۹.

۳- سنن نسائی، ج ۸، ص ۱۰۵.

ص: ۲۲۳

و از ذبح ما بخورد، مسلمان است؛ برای او امان خدا و امان رسول خداست. پس امان خدا را از بین نبرید». (۱)

بنابراین هر کس شعائر اسلام را انجام دهد، حکم به اسلام او می‌شود و آزار دادن او حرام است. خداوند متعال می‌فرماید: *وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا* (۲)؛ زیرا ایمان، امری پنهان و درونی است و با جزم و یقین نمی‌شود آن را از کسی نفی کرد.

این سخن جزایری که می‌نویسد: «میان اهل سنت یک نفر هم بغض اهل بیت را ندارد» درست نیست؛ زیرا بسیاری از علمای آنها، هرچند به گمان خودشان دوستدار اهل بیت علیهم السلام هستند، کارهایی انجام داده‌اند که خلاف این مطلب را ثابت می‌کند. در تأیید این نکته کافی است بدانیم که در باب علم رجال، علمای اهل سنت حکم کرده‌اند که تشیع راوی، به وثاقت او ضرر می‌زند؛ یعنی راوی را به سبب دوستی با اهل بیت علیهم السلام ضعیف می‌شمارند و روایات او را کنار می‌گذارند؛ هرچند بسیار راستگو و در نقل حدیث دقیق باشد. حتی به او تهمت «رفض» می‌زنند و عناوین زشتی درباره او به کار می‌برند. بنابراین هر کس که اهل بیت علیهم السلام را دوست داشته و فضائل و احادیث آنها را روایت کند یا آنها را بر دیگران برتری دهد، نزد اهل سنت، شیعه مذموم یا رافضی خبیث، محسوب می‌شود که هیچ‌گونه ارزش و احترامی ندارد. حتی امام شافعی که از پرچم‌داران و بزرگان اهل سنت و یکی از رهبران آنهاست، متهم به تشیع شده است؛ چون به محبت اهل بیت علیهم السلام زبان گشوده است. وقتی به شافعی گفته شد: «کسانی هستند که طاقت شنیدن مناقب و فضائل اهل بیت علیهم السلام را ندارند و در صورت شنیدن،

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰۳.

۲- و به خاطر اینکه سرمایه ناپایدار دنیا و غنایمی به دست آورید به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند نگویید: مسلمان نیستی.

ص: ۲۲۴

گوینده سخن را متهم به رافضی بودن می‌کنند»، در جواب چنین سرود:

إِذَا فِي مَجْلِسٍ نَذَكَّرُ عَلِيًّا

و ابْنَيْهِ وَ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ

يُقَالُ: تَجَاوَزُوا يَا قَوْمُ هَذَا

فَهَذَا مِنْ حَدِيثِ الرَّافِضِيَّةِ

بَرِئْتُ إِلَى الْمَهِيْمِنِ مِنْ أَنْاسِ

يُرُونَ الرَّفْضَ حُبَّ الْفَاطِمِيَّةِ (۱)

اگر در مجلسی از علی و دو فرزندش و فاطمه زکیه دم بزیم، گفته می‌شود: ای جماعت! او را رها کنید؛ زیرا این سخن، از رافضیان است. از مردمی به سوی ایمن کننده (خدا) بیزاری می‌جویم که رفض را در محبت فاطمه می‌بینند.

به شافعی گفتند: «مقداری تشیع در تو هست!» گفت: «چگونه؟» گفتند: «زیرا تو اظهار محبت به آل محمد (ص) می‌کنی». گفت: «ای جماعت...! مگر محبت خویشان رسول خدا (ص) در صورتی که با تقوا باشند، جزء دین نیست؟ زیرا او خویشان خود را دوست می‌داشت». آن‌گاه شافعی چنین سرود:

يَا رَاكِبًا قَفَّ بِالْمَحْضَبِ مِنْ مَنِي

وَاهْتَفَّ بِسَاكِنِ خَيْفِهَا وَ النَّاهِضِ

سِحْرًا إِذَا فَاضَ الْحَجِيجُ إِلَى مَنِي

فِيضًا كَمَلْتُمْ الْفِرَاتِ الْفَائِضِ

إِنْ كَانَ رَفْضًا حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ

فَلْيَشْهَدْ الثَّقَلَانِ أَنِّي رَافِضِي (۲)

ای سوار رونده به سوی مکه معظمه! در جای بلندی از ریگزار منا بایست و هنگام سحر که حجاج به سوی منا می‌آیند، همچون امواج متلاطم فرات، به ساکنین مسجد خیف ندا بده و بگو: «اگر رافضی بودن، دوستی آل محمد است، پس شهادت بدهند جن و انس که من رافضی هستم».

در میان محدثین و علمای برجسته اهل سنت، گروهی به دشمنی با اهل بیت علیهم السلام شناخته شده‌اند. برای نمونه می‌توان «ابراهیم بن یعقوب جوزجانی» را نام برد که

۱- نور الأبصار، ص ۲۰۰؛ این ابیات در دیوان شعر وی، ص ۹۰ نیز موجود است.

۲- الانتفاء فی فضائل الثلاثة الأئمة الفقهاء، ص ۹۱.

ص: ۲۲۵

ذهبی (۱) و سیوطی (۲) او را از حافظان حدیث شمرده‌اند و نزد آنها، از رجال جرح و تعدیل محسوب می‌گردد که ابوداؤد و ترمذی و نسائی برای او روایت می‌کردند و نسائی و دارقطنی و ابن حبان او را توثیق کرده‌اند. او به دشنام‌گویی و کینه‌ورزی نسبت به علی علیه السلام مشهور است (۳).

از دیگر افراد این گروه، «حریر بن عثمان حافظ ابوعثمان رحبی» است، که ذهبی (۴) و سیوطی (۵) و ابن عماد حنبلی (۶)، او را از حفاظ حدیث شمرده‌اند. او ناصبی معروفی است؛ بخاری و ائمه چهارگانه اهل سنت، روایات او را نقل کرده‌اند. درباره او از احمد بن حنبل سؤال شد، گفت: «ثقه است، ثقه است؛ و نیز گفت: «در شام دقیق‌تر از حریر در نقل روایات نیست». ابن معین و دحیم و احمد بن یحیی و مفضل بن غسان و عجلی و ابوحاتم و ابن عدی و قطان او را توثیق کرده‌اند. ابن مدینی می‌نویسد: «عده‌ای از اصحاب ما که محضر آنها را درک کردیم، همواره او را توثیق می‌کردند. او نیز همواره امیرالمؤمنین علیه السلام را عیب‌جویی و لعن می‌کرد». ابن حبان می‌نویسد: «او در صبحگاهان هفتاد مرتبه و در شامگاهان نیز هفتاد بار علی علیه السلام را لعن می‌کرد» (۷). در میان راویان حدیث اهل سنت، افراد ناصبی بسیاری وجود دارند که برخی از آنها عبارت‌اند از: عبدالله بن شقیق عقیلی، اسماعیل بن سمیع کوفی حنفی، حصین بن نمیر واسطی، زیاد بن جبیر بن حیه ثقفی بصری، زیاد بن علاقه بن مالک ثعلبی، عبیدالله بن

۱- تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۵۴۹؛ العبر، ج ۱، ص ۳۷۲؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۷۵.

۲- طبقات الحفاظ، ص ۲۴۴.

۳- ر. ک: تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۵۸؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۷۵.

۴- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۷۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۷۹.

۵- طبقات الحفاظ، ص ۷۸.

۶- شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۵۷.

۷- ر. ک: تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۰۷؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۷۵؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۵۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۷۹؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۶۵.

ص: ۲۲۶

زید بن قلابه جرمی، محمد بن زیاد الهانی، نعیم بن ابی‌هند اشجعی، خالد بن سلمه بن عاص معروف به فافأ و...
 علمای ناصبی اهل سنت نیز بسیارند. از جمله آنهاست: ابن تیمیه، ابن کثیر دمشقی، ابن جوزی، شمس‌الدین ذهبی، ابن حزم اندلسی
 و... اگرچه این افراد منکر ناصبی بودن خود شده‌اند، اما مراجعه به کتاب‌های آنان ما را به این یقین می‌رساند. اگر ترس از
 زیاده‌گویی و خروج از موضوع کتاب نبود، بی‌تردید، دلایل روشنی از کتاب‌ها و سخنان آنها و همچنین اقوال دیگران دربارهٔ آنان
 در موضوع دشمنی آنها با اهل بیت علیهم السلام می‌آوردیم. (۱)

جزایری می‌گوید: چرا شیعه با وصف ولایت، خود را از دیگر مسلمانان جدا کرده و آن را هدف و غایت قرار داده است و به سبب
 آن با دیگر مسلمانان دشمنی می‌ورزد، بلکه آنان را تکفیر و لعن می‌کند؟! چنان‌که پیش‌تر آن را بیان کردیم.
 پاسخ به جزایری: هرچند «ولایت» از شعائر تأکیدشدهٔ اسلام است و قرآن کریم و سنت نبوی بر آن دلالت می‌کند. ولی برخلاف
 گمان جزایری، شیعه آن را هدف و غایت قرار نداده که به خاطر آن با مسلمانان دشمنی یا آنها را تکفیر یا لعنت کند. بلکه ائمه اهل
 بیت علیهم السلام همواره شیعیان و دوستان خود را تشویق می‌کردند تا با اهل سنت به نیکی همسایگی کنند و در معاشرت با
 آنها مدارا نمایند. (۲) احادیث بسیاری در این باره

۱- ر. ک: دلیل المتحیرین، صص ۳۵۸ و ۳۵۹.

۲- هرکس که با شیعهٔ امامیه در تماس باشد یا همسایهٔ آنها گردد، برای او روشن می‌شود که آنها به اهل سنت محبت می‌ورزند و
 در دلشان کینه‌ای نسبت به آنها نیست. شیخ محمد ابوزهره در کتابش «تاریخ المذاهب الاسلامیه»، ج ۱، ص ۵۰ می‌گوید:
 «دوازده امامی‌ها اکنون در عراق موجود هستند... و تقریباً نصف جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند که در عقاید و نظام امور فردی و
 مسائل ارث و وصیت و اوقاف و زکات و تمام عبادات، بر مبنای مقتضای مذهب خود عمل می‌کنند، و بیشتر اهل ایران نیز این چنین
 هستند و بعضی از آنها در جاهایی از سوریه و لبنان و بیشتر شهرهای اسلامی زندگی می‌کنند و آنها به همسایگان سنتی خود محبت
 می‌ورزند و آنها را از خود نمی‌رنجانند».

ص: ۲۲۷

وجود دارد که به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. در صحیحۀ معاویۀ بن وهب آمده:

به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «ما با مردمی در ارتباط و رفت و آمدیم که مذهب و مرام ما را ندارند (شیعه نیستند). رفتار شایسته و مناسب با آنان چگونه است؟» حضرت فرمود: «به امامان خویش بنگرید و آنان را الگوی خود قرار دهید و به مانند آنان عمل کنید. به خدا سوگند، آنها بیماران ایشان را عیادت می‌کنند و در تشییع جنازه‌هایشان حاضر می‌شوند و (هنگام نیاز) گواهی بر سود و زیانشان می‌دادند و امانت ایشان را بازمی‌گرداندند» (۱)

در صحیحۀ زید شحام نیز چنین آمده است:

حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: «به هر کسی دیدی که از من پیروی می‌کند و به گفتار من عمل می‌کند، سلام مرا برسان. شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم؛ در دین خود پارسا باشید و در راه خدا کوشش کنید. شما را به راستگویی و بازگرداندن امانت و طول دادن سجده و نیکی با همسایه سفارش می‌کنم؛ زیرا محمد (ص) همین دستورات را آورده است. هر که به شما امانت سپرد، به او پس بدهید؛ نیک رفتار باشد یا بد کردار. بیمارانشان را عیادت کنید و حقوقشان را بپردازید؛ زیرا هر کس از شما که در دینش پارسا و راستگو باشد و امانت را به صاحبش برگرداند و اخلاقش با مردم خوب باشد، می‌گویند این جعفری است. آن‌گاه من شاد می‌شوم و از جانب او شادی در من می‌آید؛ چون می‌گویند: این، ادب جعفر است. ولی اگر خلاف آن بود، بلا و سرزنش آن بر من وارد می‌شود و می‌گویند، این ادب جعفر است. به خدا سوگند، پدرم

۱- کافی، ج ۲، ص ۶۳۶.

ص: ۲۲۸

برایم گفت که مردی از شیعیان علی علیه السلام در قبیله‌ای بود و زینت آن قبیله به شمار می‌رفت. از همه آنها در پرداخت امانت بهتر بود و حقوق دیگران را بهتر مراعات می‌کرد و در گفتار راستگوتر بود و سفارشات و همه وصیت‌های اهل قبیله و امانت‌هایشان را به او می‌سپردند. وقتی از اهل آن قبیله درباره او می‌پرسیدیم، می‌گفتند: کیست مثل فلان کس؟ او در پرداخت امانت و راستگویی از همه ما بهتر است» (۱).

در خبر ابی‌علی آمده است:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «برای ما امام جماعتی است که در دین با ما مخالف است و بر همه یاران ما دشمنی می‌ورزد». حضرت فرمود: «کاری به گفته او نداشته باش. به خدا سوگند اگر راست می‌گویی، پس تو به مسجد از او سزاوارتری.

پس نخستین واردشونده (به مسجد) و آخرین خارج‌شونده باش و با مردم خوش‌اخلاق باش و نیکو سخن بگو». (۲).

اگر با دیده انصاف بنگریم، می‌بینیم که اهل سنت، دوستی صحابه را وسیله‌ای برای تکفیر هر کس که چنین نظری ندارد، قرار داده‌اند؛ به گونه‌ای که جمعی از بزرگانشان فتوا داده‌اند که هر کس نسبت به یکی از اصحاب اکراه داشته باشد یا در روایت او عیب‌جویی کند، کافر است.

ابن حجر پس از بیان آیه مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ... لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ (۳) می‌نویسد:
امام مالک، کفر رافضیانی را که نسبت به صحابه بغض و کراهت دارند، از

۱- کافی، ج ۲، ص ۶۳۶.

۲- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۸۲.

۳- محمد پیامبر خداست و کسانی که با اویند، بر کافران، سخت‌گیر و با همدیگر مهربانند... تا از انبوهی آنان کافران را به خشم دراندازد... فتح: ۲۹

ص: ۲۲۹

همین آیه چنین استنباط کرده است: «زیرا صحابه به رافضیان غیظ و غضب دارند و هر کس که مورد غیظ و غضب صحابه واقع شود، کافر است».

ابن حجر می‌نویسد:

این استنباط خوبی است و ظاهر آیه گواه بر آن است و به همین جهت، امام شافعی نیز با مالک در قول به تکفیر رافضیان هم‌نظر شده است و جماعتی از امامان اهل سنت نیز با او هم‌نظر شده‌اند. (۱)

قرطبی می‌نویسد:

مالک، نیکو سخن گفته و درست استنباط کرده است. پس هر کس که به یکی از اصحاب نقص و عیبی وارد کند یا به روایت او خرده گرفته و آن را رد کند، در حقیقت خدا را رد و دستورات اسلام را باطل نموده است. (۲)

انصاف در مسئله

انصاف در این ماجرا آن است که ضد کسی حکم کنیم که همه صحابه را عادل می‌داند؛ زیرا به یقین، چنین کسی آیات روشن قرآن را که گویای وجود نفاق در زمان رسول خدا (ص) می‌باشد، نپذیرفته است. در آن زمان دایره نفاق چنان گسترش یافت که آیات زیادی، بلکه یک سوره کامل درباره منافقان نازل شد که به اسم آنها (منافقین) نیز نامگذاری گردید. شیعه دلیلی بر عدالت همه صحابه پیدا نکرده است؛ ادله‌ای هم که اهل سنت به آنهاستدللال کرده‌اند، تنها خیالات بیهوده و توهمات فاسد و بی‌اساس است و این مطلب برای هر بیننده‌ای که دلایل ایشان را دیده باشد، روشن و آشکار است. در مورد آیه ذکر شده نیز باید گفت که این آیه هیچ دلالتی ندارد بر اینکه هر کس از

۱- صواعق المحرقة، ص ۲۴۳؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۲۰۴.

۲- الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۶، ص ۲۹۶.

ص: ۲۳۰

یک صحابی خشمگین و ناراحت باشد، کافر است؛ در غیر این صورت باید حکم به کفر بعضی از اصحاب کنیم که بغض و کینه امیرالمؤمنین علیه السلام را در دل داشته‌اند؛ مانند معاویه، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، بسر بن أرطأ و دیگرانی که نیازی به ذکر نام آنها نیست. آنها نتوانستند این بغض را حتی در محضر رسول خدا (ص) پنهان نمایند تا اینکه پیامبر (ص) فرمود: «از علی چه می‌خواهید؟ همانا علی از من است و من از اویم و او پس از من ولی هر مؤمنی است».

در واقع، ظاهر آیه نشان می‌دهد که خدای متعال به وسیله اصحاب پیامبر (ص) و به صورت «عام مجموعی»، کفار را خشمگین می‌کند، نه به صورت «عام افرادی»؛ یعنی خداوند سبحان توسط اصحاب پیامبر (ص) از آن جهت که مجموع هستند، نه با تک تک آنها، کفار را خشمگین کرده است؛ زیرا چنان که معلوم است، برخی از اصحاب، به ویژه کسانی که پس از فتح مکه جزء صحابه شدند، هرگز کفاری را خشمگین نکرده‌اند. بر فرض پذیرش این معنا نیز، آیه دلالت نمی‌کند بر اینکه هر کسی که صحابه از او خشمگین شوند یا او از صحابه خشمگین گردد، کافر است و این مطلب چنان روشن است که نیازی به توضیح ندارد.

جزایری می‌گوید: امامت نیز همین گونه است (که درباره ولایت گفتیم). آیا این مسخره و بیهوده نیست با اینکه اسلام اختیار را به دست مسلمانان سپرده تا حاکمی انتخاب کنند که شریعت پروردگار و هدایت‌های پیامبرشان را برای آنها اجرا کند و کسی را انتخاب کنند که صلاحیت و توانایی لازم برای امامت و رهبری را در او ببینند، جماعت شیعه بگوید: نه، نه، واجب است آن شخص حاکم، کسی باشد که به ولایت و حاکمیت او توصیه شده و نص (از آیات یا روایات) بر تعیین او آمده و معصوم بوده و به او وحی می‌شود؟! مسلمانان کی چنین امامی را پیدا می‌کنند؟ آیا

ص: ۲۳۱

شیعه برای همین [از دیگران] کناره‌گیری کرده و با مسلمانان دشمن شده و آنها را لعن می‌کند؟!

پاسخ به جزایری: خداوند متعال، تعیین خلافت را به صورت شورا قرار نداده و اختیار انتخاب حاکم برای مسلمانان را به دست خودشان نداده است. بلکه خداوند برای آنها در امور دینی و دنیوی، بهترین و شایسته‌ترین فرد را انتخاب کرده است. در بطلان تعیین خلافت از راه شورا می‌توان به چند دلیل اشاره کرد:

۱. شورا سبب اختلاف و درگیری و نزاع می‌شود. این مسئله میان مسلمانان و در سقیفه بنی‌ساعده اتفاق افتاد و باعث اختلاف و شکاف، از آن زمان تا به امروز گردید؛ در صورتی که یکی از اهداف شارع مقدس، بستن هر روزنه‌ای است که منجر به اختلاف و درگیری شود. بنابراین امکان ندارد که خداوند دری را به روی مسلمانان باز کند که موجب تفرقه آنها شود؛ با اینکه برای خداوند متعال این امکان وجود دارد که خلیفه‌ای را مشخص کند تا امت به دور او جمع شوند و بدین وسیله، سبب اتحاد آنها گردد.

۲. مقام والای امامت و خلافت، از مهم‌ترین مقامات دینی است که بزرگ‌ترین مصالح و مفاسد به آن وابسته است. پس درست نیست که چنین منصبی به مردمی واگذار شود که از اسرار درونی دل‌ها بی‌خبرند؛ زیرا در این صورت از انتخاب شدن اهل نفاق و شقاوت، به‌عنوان خلیفه مسلمانان و امام مؤمنان ایمن نخواهیم بود. انتخاب چنین خلیفه‌ای سبب می‌شود که کتاب خدا تحریف شده و سنت نبوی تغییر یابد و حلال خدا، حرام و حرام خدا، حلال گردد و بندگان خدا، برده حاکمان شده و مال مسلمانان نیز در بین چنین حاکمانی دست به دست شود.

۳. شورا بر انتخاب اکثر، استوار است؛ درحالی که خداوند متعال، اکثریت را نشانه حق نمی‌داند. بلکه در بسیاری از آیات، کثرت را سرزنش کرده است؛ چنان که می‌فرماید: **وَإِنْ تَطَعْتَ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ**

ص: ۲۳۲

إِلَّا يَخْرُصُونَ (۱) و می‌فرماید: لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (۲) و نیز می‌فرماید: وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ (۳) و همچنین می‌فرماید: وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۴)

درباره این فرموده خدا: وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ (۵) نیز: وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ (۶) باید گفت که مراد از این دو مشورت، تعیین خلیفه نیست. و گرنه بر پیامبر (ص) لازم بود که درباره تعیین خلیفه پس از خود، با اصحابش مشورت می‌کرد. در صورتی که همه اتفاق نظر دارند که پیامبر (ص) چنین کاری نکرده است و فقط در مسائل نظامی و جنگ‌ها و مانند اینها با اصحاب خود مشورت می‌کرد.

ابن کثیر می‌نویسد: «او [(ص)] در جنگ‌ها و مانند آن، با اصحاب مشورت می‌کرد» (۷)

فخر رازی نیز می‌گوید: «کلبی و بسیاری از علما می‌گویند که این امر در آیه وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ مخصوص مشورت در جنگ‌هاست» (۸)

قرطبی می‌نویسد: «او [(ص)] درباره دیدگاه‌های مربوط به مسائل جنگی با اصحاب خود مشورت می‌کرد» (۹)

اهل سنت، خلافت عمر را درست می‌دانند، در حالی که با مشورت مسلمانان نبوده و ابوبکر به تنهایی او را تعیین کرده است. در نتیجه می‌توان گفت، هیچ دلیل صحیحی

۱- اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند. آنان تنها از گمان پیروی می‌کنند و

جز تخمین و حدس واهی نمی‌زنند. انعام: ۱۱۶

۲- ما حق را برای شما آوردیم، ولی بیشتر شما از حق کراهت داشتید. زخرف: ۷۸

۳- و بیشتر مردم هر چند اصرار داشته باشی ایمان نمی‌آورند. یوسف: ۱۰۳

۴- ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. اعراف: ۱۷۸؛ یوسف: ۲۱؛ نحل: ۳۸؛ روم: ۶؛ سبأ: ۳۶.

۵- و در کار [ها] با آنان مشورت کن... آل عمران: ۱۵۹

۶- و کارشان به صورت مشورت در میان آنهاست. شوری: ۳۸

۷- تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۴۲۰.

۸- التفسیر الکبیر، ج ۹، ص ۶۷.

۹- الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۷.

ص: ۲۳۳

وجود ندارد که شورا را از دستورات و قواعد اسلام بدانند. اگر شورا جزء دین بود، می‌بایست احکام و حدود آن مشخص و بیان می‌شد؛ زیرا از پایه‌های مهم این امر، آن است که چه کسانی باید در شورا داخل، و چه کسانی نباید داخل شوند. با این وصف، علمای اهل سنت که در همین مسئله نیز اختلاف کرده و دیدگاه‌های زیادی در این باره ارائه کرده‌اند (۱)، در احکام دیگر چگونه هستند؟!

این مطلب دلیل روشنی است بر اینکه راهکار شورا برای تعیین خلیفه، ساخته و پرداخته خود آنهاست؛ به همین جهت قرطبی می‌نویسد: «همانا عمر، خلافت -بزرگ‌ترین نعمت الهی- را شورایی قرار داد». (۲)

اما دلیل لازم‌بودن عصمت برای امام این است که غیر معصوم با ارتکاب گناهان به خود ظلم می‌کند؛ زیرا هر کس که گناه و معصیتی انجام دهد، حداقل به خودش ظلم کرده است؛ در نتیجه شایستگی مقام والای امامت را ندارد. علت این امر نیز فرموده‌ی خدای عزوجل است که می‌فرماید: قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا تَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ. (۳)

دلیل دیگر بر لزوم معصوم‌بودن امام آن است که اطمینان به درستی سخن غیر معصوم حاصل نمی‌شود و در انجام‌دادن دستورات او ایجاد تردید می‌شود؛ زیرا احتمال خطا، فراموشی، غفلت، جهل و دروغ‌گویی در او وجود دارد. از این رو امر به اطاعت که در آیه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ

۱- گفته می‌شود: «به جز اهل مدینه کسی در شورا داخل نمی‌شود» و نیز گفته شده: «فقط صحابه» و گفته شده: «کسانی که مسائل را حل و فصل می‌کنند اهل حل و عقد»، و گفته شده: «همه مسلمانان»، و غیر اینها نیز گفته شده است.

۲- الجامع لأحكام القرآن، ج ۴، ص ۲۵۱.

۳- خدا فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم پرسید: از دودمانم چطور؟ فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد. بقره:

ص: ۲۳۴

مِنْكُمْ (۱) آمده است، به هیچ وجه غیر معصوم را در بر نمی‌گیرد. اینکه خداوند در این آیه میان اطاعت خود و اطاعت پیغمبرش و اطاعت اولی الامر - ائمه علیهم السلام - تساوی برقرار نموده، بدان جهت است که در همه آنها احتمال خطا منتفی است که بیان آن به تفصیل گذشت.

علاوه بر این، نمی‌توان مقام والای امامت و خلافت را که بقای دین و پایداری امور مسلمین به آن وابسته است، به دست کسی سپرد که گاهی درست و گاهی اشتباه می‌رود و درباره یک مسئله، حکمی صادر و سپس آن را نقض می‌کند یا در مسئله‌ای، فتوایی داده و سپس آن را تغییر می‌دهد. اگر در طول زمان، چنین رهبرانی حاکم شوند، به تدریج دین نابود و احکام و قوانین شریعت تغییر خواهد کرد. به این جهت، واجب است که امام مسلمانان، معصوم بوده و نص بر تعیین او وجود داشته باشد.

درباره این سؤال که مسلمانان کی چنین امامی را می‌یابند؟ جواب آن است که او موجود است. پیامبر (ص)، ائمه علیهم السلام پس از خویش را معرفی کرده و تأکید نموده که آنها از اهل بیت او هستند، آنجا که فرموده است: «من دو چیز گرانها را میان شما می‌گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیتم. تا هنگامی که به آن دو تمسک کنید، هرگز پس از من گمراه نخواهید شد». همچنین پیامبر (ص) مقصود خود را از «اهل بیت» نیز مشخص کرده است. در روایتی که مسلم از عایشه نقل کرده، می‌نویسد:

پیامبر [(ص)] بیرون آمد، درحالی که عبای یمنی از موی سیاه بر تن داشت. ناگهان حسن بن علی [علیه السلام نزد او] آمد و [حضرت] او را زیر عبا داخل نمود. سپس حسین [علیه السلام] آمد و با او داخل عبا شد. سپس فاطمه [علیها السلام] آمد و او را [هم] داخل نمود. سپس علی [علیه السلام] آمد و او را داخل نمود.

۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید. نساء: ۵۹

ص: ۲۳۵

سپس فرمود: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً. (۱)

پیامبر (ص) امامان پس از خود را دوازده نفر معرفی کرده و فرموده است: «پیوسته اسلام با دوازده خلیفه عزیز خواهد بود. . . همه آنها از قریش هستند». ایشان همچنین روشن فرموده که ائمه علیهم السلام کسانی هستند که ائمت بر صلاحیت و شیوه نیکوی آنها و سیرت پاکشان اتفاق نظر دارد (۲).

از تمام این روایات معلوم می‌شود که پیامبر (ص)، امامان پس از خود را معین فرموده و تعداد و اوصاف آنها را بیان کرده است که جز بر ائمه دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام بر کسی دیگر منطبق نمی‌شوند.

به علاوه می‌دانیم که پیامبر (ص) قبل از وفات خود می‌خواست چیزی بنویسد که در آن، خلفای پس از خود را مشخص کند. از این رو دستور داد قلم و کاغذ بیاورند. ولی جماعت حاضر که هدف ایشان را فهمیده بودند، از نوشتن آن مانع شدند که پیش‌تر بیان آن گذشت. وقتی آن عده چنین جسارت و جرئتی بر پیامبر (ص) کردند و ایشان را از نوشتن نام خلفا بازداشتند، به‌طور حتم جرئت آنها بر انکار روایات و دلایل شفاهی پس از وفات پیامبر (ص) بیشتر خواهد بود.

روایاتی که در این زمینه وجود دارد برای کسی که دل روشن و گوش شنوایی دارد، کافی است.

- ۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳. در روایت دیگری نیز فرمود: «پروردگارا! اینها اهل بیت من هستند»؛ مستدرک، ج ۳، صص ۱۰۸ و ۱۰۹. او و ذهبی آن را صحیح می‌دانند. و در روایت دیگری فرمود: «بارخدا یا! اینان اهل من هستند»؛ مستدرک، ج ۳، ص ۱۴۶. او و ذهبی نیز آن را صحیح می‌دانند. به روایات این باب در کتاب دلیل المتحیرین، صص ۲۰۶ - ۲۰۹ مراجعه شود.
- ۲- سنن ابی داوود، ج ۴، ص ۱۰۶؛ البانی در صحیح سنن ابی داوود، ج ۳، ص ۸۰۷ آن را صحیح دانسته است.

ص: ۲۳۶

جزایری می‌نویسد: ای شیعه! بدان که تو مسئول نجات خویش و خانواده‌ات هستی. پس شروع کن و آنها را از عذاب الهی نجات بده و بدان که این خواسته حاصل نمی‌شود، مگر به ایمان درست و عمل صالح؛ و ایمان درست و عمل صالح را فقط در کتاب خدا و سنت پیغمبرش (ص) پیدا می‌کنی و همانا تو، درحالی که در زندان تاریک مذهب تشیع گرفتار آمده‌ای، نمی‌توانی به آن ایمان درست و عمل صالح شناخت پیدا کنی. مگر اینکه به سوی میدان اهل سنت و جماعت فرار کنی. در آن هنگام، کتاب خدا را خالی از آن تأویلات باطل و مسمومی می‌بینی که برخی بدخواهان از سردمداران شیعه، آنها را برای گمراهی و فساد و تباهی درست کرده‌اند.

پاسخ به جزایری: این سخن جزایری که «کسی نمی‌تواند به ایمان درست و عمل صالح دسترسی پیدا کند، مگر اینکه به میدان اهل سنت و جماعت پناه ببرد»، فقط ادعایی است که هم اهل سنت و هم غیر آنها مدعی آن شده‌اند؛ زیرا کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ؛ و هر کس به آنچه دارد، خشنود است.

درباره «میدان اهل سنت» نیز باید گفت، پس از تحقیق و بررسی، آن را خشک و تاریک و خالی از سکنه یافتیم. این ادعا زمانی مطرح می‌شود که خود اهل سنت نیز با هم اختلاف کرده و به چندین مذهب تقسیم شده‌اند که هر کدام به دیگری طعنه و اشکال وارد می‌کند. این اشکالات به قدری زیاد است که اگر می‌خواستیم آنها را جمع‌آوری کنیم، کتاب‌ها و طومارها نوشته می‌شد. ولی در اینجا به اندکی از این موارد اشاره می‌کنیم که دقت در آنها ما را از بررسی بیشتر این اشکالات بی‌نیاز می‌کند:

(۱). خطیب بغدادی در تاریخ بغداد از ابی‌بکر بن ابی‌داوود سجستانی نقل کرده که وی روزی به یاران خود گفت: «درباره مسئله‌ای که مالک و شافعی و اوزاعی و حسن ابن صالح و سفیان ثوری و احمد بن حنبل و یاران ایشان بر حکم آن اتفاق دارند، چه

ص: ۲۳۷

می گویند؟» گفتند: «ای ابابکر! مسئله‌ای صحیح‌تر از این مسئله نخواهد بود». گفت: «همه آنها بر گمراه بودن ابوحنیفه موافق‌اند» (۱).
 ۲. اوزاعی و حماد و سفیان ثوری و ابن عون نیز گفته‌اند: «فرزندی در اسلام به دنیا نیامد که ضررش بر اسلام از ابی‌حنیفه بیشتر باشد» (۲).

۳. ابن حجر در تهذیب التهذیب و در شرح حال سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمان ابن عوف گفته است که ابن معین می‌نویسد: «مالک بر ضد سعد، (یکی از بزرگان قریش) سخن می‌گفت» و نیز می‌گوید: «مالک به این دلیل از او روایت نمی‌کند که سعد، در نسب مالک اشکال کرده، با اینکه سعد بدون تردید در بیان روایت دقیق بود».

۴. ابن حجر می‌نویسد: «گفته می‌شود که سعد، مالک را موعظه کرد و به این جهت مالک بر او کینه گرفته و از او روایت نقل نکرد» (۳).

۵. ابن عبدالبرّ در «جامع بیان العلم و فضل» می‌نویسد که سلمه بن سلیمان به ابن مبارک گفت: «تو از نظریات ابوحنیفه چیزی نیاوردی. ولی از نظریات مالک استفاده کردی». گفت: «آن را علم نمی‌بینم» (۴).
 ۶. همچنین می‌نویسد:

ابن ابی‌ذؤیب درباره مالک بن انس حرفی تند و خشن گفته که مشهور است. ولی من از بیان آن کراهت دارم. . . و ابراهیم بن سعد ضد او حرف می‌زد و نفرین می‌کرد. طبق گفته ساجی در کتاب «العلل» هریک از عبدالعزیز بن ابی‌سلمه، عبدالرحمان بن زید بن اسلم، ابن اسحاق، ابن ابی‌یحیی و ابن ابی‌زناده،

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۴۹.

۲- ر. ک: نوشته‌های خطیب بغدادی درباره ابوحنیفه در تاریخ بغداد، ج ۱۳، صص ۳۶۹ - ۴۵۱ و آنچه ابن حاتم در الجرح و التعديل، ج ۸، ص ۴۴۹ نوشته است.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۴۰۳.

۴- جامع بیان العلم و فضل، ج ۲، ص ۱۵۷.

ص: ۲۳۸

ضد مالک سخن گفته و چیزهایی از مذهب او را مسخره کرده‌اند؛ غیر از اینها نیز هستند کسانی که به ضرر او سخن گفته‌اند. . . و شافعی و بعضی از اصحاب ابوحنیفه، به خاطر بعضی از نظریات و از روی حسادت به جایگاه امامت او (در میان اهل سنت)، کینه او را به دل گرفتند و گروهی مالک را به خاطر انکار مسئله «مسح بر کفش در حضر و سفر» و سخنانش درباره علی [علیه السلام] و عثمان، سرزنش کردند و به خاطر آن، وی را به چیزی نسبت دادند که بیان آن خوب نیست. (۱)

ابن عبدالبر در همان کتاب می‌نویسد:

چیزی که باعث سرزنش و انتقام بر ابن معین شد، سخن او درباره شافعی بود که گفت: «او ثقه (و مورد اعتماد) نیست». و می‌نویسد: «خبر صحیحی داریم که می‌نویسد ابن معین ضد شافعی حرف می‌زد».

موارد دیگری نیز وجود دارد که بیان آنها به طول می‌انجامد و هر که خواهان بررسی بیشتر است، به کتاب «جامع بیان العلم و فضله» نوشته ابن عبدالبر مراجعه کند (۲) که موارد زیادی بیان کرده است.

پس از بیان همه این مطالب، از جزایری می‌پرسیم: در کدام میدان از این میدان‌ها می‌توان به شناخت ایمان صحیح و عمل صالح دست یافت؟! دلایل صحیح و محکم (کتاب و سنت متواتر)، ما را فقط به پیروی از مذهب اهل بیت علیهم السلام فرا می‌خواند و خدا و پیغمبرش (ص) ما را به پیروی از مذهب اهل سنت و عمل به آن وادار نکرده‌اند. شاعر در این باره چه نیک سروده است:

گفت شریف فاطمی احمد: آغاز می‌کنم به نام خدا و سپس احمد. درود

۱- جامع بیان العلم و فضله، ج ۲، ص ۱۶۰.

۲- همان، صص ۱۵۰ - ۱۶۳.

ص: ۲۳۹

می‌فرستم بر نبی مرسل شهر علم و بر دروازه آن، علی و بر اهل بیت وحی و تنزیل و معدن حکمت و تأویل قرآن. پس از این بگیر آنچه از نبی مختار رسیده، همان مضمون اخباری که مشهور گشته، امت پس از اینکه سایه پیامبر مخفی شود، پیوسته به فرقه‌هایی جدا می‌گردد، یکی از آنها نجات یافته و بقیه، در دوزخ سوزان به هلاکت می‌رسند. پس ای عمرو! بشنو آنچه را که می‌گویم، تو درباره‌ی خاندان مکرم پیامبر چه نظری داری؟ آیا هلاکت یافتند؟! استغفار می‌کنم، درحالی که خیمه هدایت بر پایه آنهاستوار است. نه، بلکه نجات یافتند و دشمنانشان هلاک شدند و ما از آن کسانی که به ایشان تمسک جستند و به درستی سخن آنها را گرفتیم و رستگار شدیم و از غیر خاندان پیامبر کناره گرفتیم. ما پیروی کردیم از مذهب پاکان، از خاندان پیامبر، نه از دیگر مذاهب. پس مذهب صادق علیه السلام بهترین مذهب است و او و بیت خدا به پیامبر (ص) سزاوارترند و شما از آنها پیروی نکرده و چیزی نگرفتید. بلکه از غیر آنها که پایین تر از ایشانند، پیروی کردید تا اینکه کار به تقلید کشید. در احکام و قوانین دین راست و استوار از نعمان یا محمد تقلید کردید و یا مالک بن انس و یا احمد. (۱)

آیا به راستی قرآنی بر تقلید از آنان نازل شده یا پیامبر (ص) به این امر وصیت نموده است یا اینکه شما روایتی بر آن یافتید؟! (۲)
 اما این گمان جزایری که «ما قرآن را نزد اهل سنت بدون تأویلات مسموم و باطل می‌بینیم»، سخن درستی نیست؛ زیرا هر کسی که کتاب‌های تفسیری علمای اهل سنت را بررسی کند، درمی‌یابد که آنها بیشتر آیاتی را که درباره‌ی اهل بیت علیهم السلام به‌ویژه حضرت علی علیه السلام نازل شده، به دیگران نسبت می‌دهند و طوری آنها را تأویل می‌کنند که فضیلتی

۱- مراد از نعمان، ابوحنیفه و از محمد، شافعی و از احمد، ابن حنبل است.

۲- منظومه الشهاب الثاقب، صص ۱۱۹ و ۱۲۰.

ص: ۲۴۰

مخصوص برای اهل بیت علیهم السلام شمرده نشود. به همین جهت، آیه تطهیر اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً را از اصحاب کساء برگرداندند و گمان کردند که ویژه زنان پیامبر (ص) است یا علاوه بر این زنان، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را نیز فرا می‌گیرد. درحالی که احادیث بسیاری وجود دارد که منظور از اهل بیت در این آیه، علی و فاطمه و دو فرزند آنهاست علیهم السلام. (۱) از جمله آنها، روایتی است که ترمذی و ابن جریر و ابن منذر و حاکم که همگی آن را صحیح می‌دانند، و ابن مردویه و بیهقی در سنن خویش به چند سند، از ام سلمه چنین نقل می‌کنند:

آیه اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً در خانه من نازل شد، درحالی که فاطمه و علی و حسن و حسین [علیهم السلام] در خانه بودند. رسول خدا [(ص)] آنها را زیر عبای خود گرفت، سپس فرمود: «اینان اهل بیت من هستند. پس [خدایا!] آلودگی را از آنها بزدا و ایشان را پاک و پاکیزه بگردان».

پیامبر (ص) با زیرعبا بردن آنها می‌خواست به دیگران بفهماند آن کسانی که خداوند پلیدی را از آنها دور نموده، همان پنج تن هستند، نه زنان ایشان (ص) و حتی شامل ام سلمه هم نمی‌شود که ماجرا در خانه او رخ داده یا آیه در خانه‌اش نازل شده بود. به همین جهت، وقتی ام سلمه عبا را کنار زد تا داخل شود، پیامبر (ص) عبا را از دست او کشید و مانع داخل شدن او شد و فرمود: «عاقبت تو بر خیر است، عاقبت تو بر خیر است». (۲)

حال اگر بگوییم زیرعبا گرفتن چنین دلالتی ندارد، نتیجه‌این می‌شود که کار

۱- در این زمینه به آنچه در کتاب خودمان «دلیل المتحیرین»، ص ۲۰۶ - ۲۱۵ گفتیم، مراجعه شود.

۲- فتح القدیر، ج ۴، ص ۲۷۹؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۵۱؛ مسند احمد، ج ۶، صص ۲۹۲ و ۳۰۴؛ مستدرک، ج ۲، ص ۴۱۶ آن را صحیح دانسته و ذهبی با او موافقت نموده است؛ تفسیر قرآن عظیم، ج ۳، صص ۴۸۴ و ۴۸۵؛ الدر المنثور، ج ۶، صص ۶۰۳ و ۶۴؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۸۳.

ص: ۲۴۱

بیهوده‌ای انجام گرفته است که ارتکاب آن حتی از آدم‌های معمولی شایسته نیست؛ تا چه رسد به اینکه از سرور پیغمبران چنین کاری سر بزنند.

آنها همچنین انطباق آیه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ (۱)** بر امیرالمؤمنین علیه السلام را تحریف کرده و مقصود از «الَّذِينَ آمَنُوا» را، همه مؤمنین دانسته‌اند. درحالی که احادیث فراوانی دلالت می‌کنند که

این آیه در حق علی علیه السلام نازل شد؛ آن هنگام که در مسجد رسول خدا (ص) انگشتر خود را صدقه داد. (۲)

تعبیر کردن واژه «ولی» در این آیه به معنای یاور و دوستدار، سخن درستی نیست. بلکه معنای صحیح آن «اولی بالتصرف» است؛ زیرا اولاً، اگر ولایت به معنای یاری و دوستی بود، شامل همه مؤمنین می‌شد؛ به دلیل این کلام خداوند که می‌فرماید: **وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ (۳)**؛ ثانیاً، روایات زیادی دلالت می‌کنند که این آیه درباره حضرت علی علیه السلام نازل شده است؛ ثالثاً، آیه ولایت، اولیا را در سه مورد منحصر کرده است: خدا، پیغمبرش و مؤمنینی که نماز را برپا داشته و در حال رکوع زکات می‌دهند. روشن است که همه مؤمنین چنین ویژگی‌ای ندارند. پس مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» در این آیه، بعضی از مؤمنین است، نه همه آنها.

از بیان فوق روشن می‌شود که معنای آیه همان معنای این سخن پیامبر (ص) است که فرمود: «هرکس من مولای اویم، پس علی مولای اوست»؛ زیرا پیامبر (ص) پیش از آن معنای «مولا» را بیان نمود، آنجا که فرمود: «ای مردم! آیا من از خود شما به شما

۱- ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند، همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند. مائده: ۵۵

۲- تفسیر قرآن العظیم، ج ۲، ص ۷۱؛ الدر المنثور، ج ۳، صص ۱۰۴ - ۱۰۶؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۸۶؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۶، صص ۲۲۱ و ۲۲۲؛ فتح القدر، ج ۲، ص ۵۳؛ کشاف، ج ۱، ص ۳۴۷؛ تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۲۶.

۳- و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند... توبه: ۷۱

ص: ۲۴۲

سزاوارتر نیستم؟»

اهل سنت، انطباق و تفسیر آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (۱) را نیز از اهل بیت علیهم السلام برگردانده‌اند و چنین تعبیر کرده‌اند که پیامبر (ص) از قریش درخواست کرده است که به‌خاطر نزدیکی و رابطه خویشاوندی، او را دوست بدارند یا اینکه پیامبر (ص) از همه مردم خواسته تا خویشان خود را دوست بدارند. این در حالی است که احادیث بسیاری بر لزوم دوستی و محبت اهل بیت علیهم السلام تأکید می‌کنند و از جمله آنها روایتی است که مسلم از پیامبر (ص) نقل کرده که ایشان در روز غدیر خم فرمود: «خدا را به یاد شما می‌آورم درباره اهل بیت» (۲).

ترمذی، ابن ماجه، احمد، حاکم، هیشمی و عده‌ای دیگر نیز از رسول خدا (ص) چنین روایت کرده‌اند: «ایمان در قلب هیچ مسلمانی وارد نمی‌شود، مگر اینکه شما (اهل بیت) را به‌خاطر خدا و خویشی من، دوست بدارد». (۳)

ترمذی به نقل از ابن عباس می‌نویسد:

رسول خدا [(ص)] فرمود: خدا را دوست بدارید به‌خاطر آنکه به شما از نعمت‌هایش غذا می‌دهد، و مرا دوست بدارید به‌خاطر دوستی خدا، و اهل بیت مرا دوست بدارید به‌خاطر دوستی من. (۴)

اینها نمونه‌ای از تأویلات علمای اهل سنت است که آیات قرآن را از معانی و

۱- بگو: به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما نمی‌خواهم، مگر دوستی با خویشاوندانم را. شوری: ۲۳

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۳؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۴۴ علامت صحیح برای آن به کار برده است و البانی در صحیح جامع صغیر، ج ۱، ص ۲۸۷ آن را صحیح دانسته است؛ شرح العقیده طحاویه، ص ۴۹۰؛ کتاب السنه، ص ۶۲۹.

۳- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۵ و گفته: «این حدیث حسن و صحیح است»؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۲۰۷، ۲۰۸ و ج ۴، ص ۱۶۵؛ مستدرک، ج ۴، ص ۷۵؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۸۸ و ج ۹، ص ۱۷۰؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۴، ص ۳۶۱.

۴- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۴ و گفته: «این حدیث صحیح حسن است».

ص: ۲۴۳

مصادیق حقیقی آن، به آنچه موافق عقیده آنهاست، تحریف کرده‌اند؛ اگرچه با روایات صحیحی که در کتاب‌های مورد اعتمادشان آمده، مخالفت نمایند.

شاید مراد جزایری از تأویل باطلی که از آن بیزاری می‌جوید، تأویل برخی از آیات قرآن باشد که الفاظی چون «ید» و «وجه» و «أعین» و «ساق» و مانند اینها را به خدا نسبت می‌دهند؛ زیرا شیعه امامیه آیات را به معانی مناسبی تأویل می‌کند که ساحت مقدس خدا را از داشتن اجزا و اعضای مانند انسان‌ها منزّه می‌کند. اما اهل سنت و به‌ویژه فرقه حنبلی، این آیات را بر همان معانی حقیقی [ظاهری] آنها تفسیر نموده‌اند و در نتیجه برای خدا دست و صورت و ساق و چشمی که به گمان خودشان شایسته مقام کبریایی اوست، ثابت کرده‌اند.

سفارینی در این باره می‌گوید: «در باره خدا واجب است صورت را که در آیه آمده، به صورتی که شایسته مقام او باشد، تفسیر کنیم و آن صفتی زائد بر ذات است». (۱)

ابوالحسن اشعری می‌گوید:

اگر کسی از ما سؤال کند و بگوید: آیا شما برای خدا صورتی قائل هستید؟ به او می‌گوییم: بله، برخلاف آنچه اهل بدعت می‌گویند و دلیل ما فرموده خدای عزوجل است: وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۲) و اگر از ما پرسیده شود: آیا شما می‌گویید که خدا دو دست دارد؟ می‌گوییم: [بله] و دلیل ما فرموده خدای عزوجل است: يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ (۳) و این فرموده او: لِمَا خَلَقْتُ بِيَدِي (۴). (۵)

۱- لوامع الانوار البهية، ج ۱، ص ۲۲۷.

۲- الرحمن: ۲۷.

۳- فتح: ۱۰.

۴- ص: ۷۵.

۵- الإبانة عن اصول الديانة، ص ۷۸.

ص: ۲۴۴

و نیز می‌نویسد:

معنای این گفته خدا: «بیدی»، اثبات دو دست است. ولی مانند عضو انسان یا دو قدرت یا دو نعمت نیستند و فقط می‌گوییم آنها دو دست هستند و مانند دیگر دست‌ها نیستند و از دایره سه صورت گفته شده بیرون هستند. (۱)

سفارینی نیز می‌نویسد:

مذهب گذشتگان و ائمه اربعه و نظر حنفیه و حنبلیان و بسیاری از شافعیه و غیر اینها این است که آیات صفات و احادیث آنها، حمل بر ظاهر معانی آنها می‌شود. البته با نفی کیفیت و تشبیه از آنها. (۲) مثلاً بگوییم خدا دست دارد، ولی تشبیه دست انسان نیست]. ما می‌گوییم، اثبات دست و صورت و ساق و مانند اینها برای خدای متعال، همان تشبیه و بیان حالت و کیفیت است؛ زیرا دست، هر چند شکل آن متفاوت باشد، حقیقت آن یکی است و اگر این چنین نبود به آن دست نمی‌گفتند. درباره صورت و ساق و چشم و مانند اینها نیز مطلب همین است. پس اهل سنت، خدا را به مخلوقاتش تشبیه کرده‌اند و او را جسم قرار داده‌اند؛ هر چند در سخن، جسمانیت را از او نفی کنند. بنابراین آنها اسم یک چیز را انکار کرده، ماهیت آن را برای خدا اثبات می‌کنند.

در اینجا کلامی مناسب از «تاج‌الدین سبکی» یافتیم که جوابیه و ردی بر استادش، «حافظ شمس‌الدین ذهبی» است که در کتابش «تاریخ الاسلام»، ضمن شرح حال ابوالحسن اشعری سعی کرده از مقام اشعری بکاهد. سبکی به استادش ذهبی چنین می‌نویسد:

تو با این گفته خود «خدایا! از دشمنانت بیزاریم» اشاره داشتی به اینکه شیخ (ابوالحسن اشعری) از دشمنان خداست و تو از او بیزاری، در حالی که به زودی

۱- الإبانة عن اصول الديانة، ص ۸۲.

۲- لواعع الانوار البهية، ج ۱، ص ۲۲۵.

ص: ۲۴۵

به همراه او در محضر خدای متعال می‌ایستید، روزی که گروه‌هایی از علمای مذاهب اربعه و نیکوکاران صوفیه و حافظان زبردست حدیث پیشاپیش او هستند و تو در حالی می‌آیی که در ظلمتکده «تجسیم» حیرانی. درحالی که گمان می‌کنی از آن (تجسیم) به دور هستی؛ حال آنکه تو بزرگ‌ترین مبلغ آن هستی و گمان می‌کنی که به این فن (علم کلام) شناخت داری. درحالی که تو هرگز را از برّ تشخیص نمی‌دهی. ای کاش می‌دانستی چه کسی خدا را به آن چیزی توصیف می‌کند که او خودش را به آن توصیف کرده است؟! کسی که او را به مخلوقاتش تشبیه کرده یا کسی که می‌گوید: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱). (۲).

جزایری می‌گوید: و سنت نبوی را خالی از دروغ و تشیع می‌یابی، و به این طریق می‌توانی به دست آوری ایمان صحیح و عقیده اسلامی درست، و عمل صالحی را که خدای متعال برای تزکیه و پاکی دل‌های بندگانش تشریح کرده و با عمل به آن وعده نجات و رستگاری داده است.

پاسخ به جزایری: صحاح اهل سنت و کتاب‌های روایی و کلامی آنها، مملو از احادیثی است که بر پیامبر (ص) دروغ بسته‌اند و مضمونشان مخالف با قرآن کریم است و نسبت دادن آن معانی به دین اسلام درست نیست. در اینجا فقط به بیان دو دسته از این احادیث بسنده می‌کنیم، که گویای سخن باطل و گمان فاسد جزایری می‌باشند.

دسته نخست: روایاتی هستند که به خداوند نسبت‌هایی داده‌اند که شایسته مقام ربوبی او نیست. این روایات در موضوعات مختلفی است که عبارت‌اند از:

۱- شوری: ۱۱.

۲- طبقات الشافعیه، ج ۳، ص ۳۵۳.

ص: ۲۴۶

۱. روایاتی که گویای وجود صورت برای خدا به مانند صورت حضرت آدم علیه السلام است؛ برای مثال، در روایتی، بخاری و مسلم از ابوهریره آورده‌اند: «خداوند آدم را به شکل صورت خودش آفرید، طول او شصت ذراع است. . .» (۱).
 مسلم نیز از ابوهریره نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «اگر کسی از شما با برادر [دینی‌اش] زد و خورد پیدا کرد، از [زدن به] صورت او خودداری کند؛ زیرا خداوند آدم را به شکل صورت خودش آفریده است» (۲).
 عبدالحسین شرف الدین (ره) می‌نویسد:

چنین گفته‌هایی، نه از رسول خدا (ص) و نه از دیگر انبیا و نه از اوصیای آنها علیهم السلام جایز است. شاید ابوهریره آنها را به واسطه دوستش کعب الأخبار یا یهودی دیگری گرفته باشد؛ زیرا مضمون این حدیث عین جمله‌ای است که در کتاب عهد قدیم (کتاب یهود) قسمت إصحاحات تکوین، اصحاح نخست، فقرة ۲۷ است و عین آن عبارت چنین است: گفت: «پس خدا انسان را بر صورت (شکل) خود آفرید، بر صورت خدا او را آفرید، مذکر و مونث آنها را آفرید» (۳).

۲. روایاتی که می‌گویند برای خدا انگشتانی وجود دارد؛ بخاری و مسلم به نقل از عبدالله می‌گویند:
 عالمی از علمای یهود نزد رسول خدا [(ص)] آمد و گفت: «ای محمد! ما چنان [در کتب خود] یافتیم که خداوند آسمان ما را بر [یک] انگشت و زمین‌ها را بر انگشتی [دیگر] و درختان را بر انگشت [دیگر] و آب و خاک را بر انگشتی [دیگر] و سایر مخلوقات دیگر را بر انگشتی [دیگر] قرار داده و

۱- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۶۲؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۸۳.

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۸۳.

۳- ابوهریره، ص ۶۰.

ص: ۲۴۷

می‌نویسد: من پادشاهم». پس پیامبر [(ص)] در تصدیق سخن این خبر طوری خندیدند که دندان‌های [مبارکش] نمایان گشت. سپس رسول خدا [(ص)] این آیه را [تلاوت کرد: وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱). (۲)]

۳. روایاتی که می‌گویند خدا پا دارد؛ بخاری و مسلم از انس، از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند که فرمود:

پیوسته در جهنم [کسانی] انداخته می‌شوند و [جهنم] می‌گوید: آیا بیشتر هم هست؟ تا اینکه پروردگار عزیز، پای خود را در آن می‌گذارد، آن‌گاه بعضی از جهنم بر بعضی دیگر آن جمع می‌شود و می‌گوید: قَطُّ قَطُّ، به عزت و کرم تو [مرا دیگر بس است]. (۳)

در روایت دیگری نیز چنین آمده است:

و اما آتش پُر (و سیر) نمی‌شود تا اینکه [خدا] پای خود را [در آن] می‌گذارد، پس [آتش] می‌گوید: قَطُّ، قَطُّ، مرا بس است، مرا بس است، پس در آن هنگام پُر می‌شود و بعضی از آن بر بعضی دیگر جمع می‌گردد. (۴)

۴. روایاتی که می‌گویند خداوند به شکل چهره آدمیان است و صورت او تبدیل و تغییر می‌یابد. بخاری و مسلم از ابوهریره از پیامبر (ص) روایتی طولانی نقل کرده‌اند که حضرت در ضمن آن روایت فرموده است:

خداوند مردم را جمع می‌کند و می‌گوید: «هر که هر چیزی را می‌پرستیده، به

۱- آنها خدا را آن‌گونه که شایسته است نشناختند درحالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضه اوست و آسمان‌ها پیچیده در دست او. خداوند منزّه و بلندمقام است از شریک‌هایی که برای او می‌پندارند. زمر: ۶۷

۲- ابوهریره، ص ۶۰.

۳- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۶۸ و ج ۹، ص ۱۴۳؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۸۸.

۴- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۷۳؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ۲۱۸۷ و ۲۱۸۸.

ص: ۲۴۸

دنبال آن برود». پس خورشیدپرستان به دنبال خورشید و ماه پرستان به دنبال ماه و طاغوت پرستان به دنبال طاغوت می‌روند و این امت، به همراه منافقین خود باقی می‌ماند و خداوند به سوی آنها به غیر آن صورتی که او را با آن می‌شناسند، می‌آید و می‌گوید: «من پروردگار شما هستم». می‌گویند: «از تو به خدا پناه می‌بریم، در جای خود می‌مانیم تا پروردگار ما بیاید؛ اگر پروردگار ما بیاید او را می‌شناسیم». پس خدا به آن صورتی که او را با آن می‌شناسند، می‌آید و می‌گوید: «من پروردگار شما هستم». پس می‌گویند: «تو پروردگار ما هستی و در پی او می‌روند»^(۱).

دسته دوم: روایاتی هستند به پیامبر (ص)، چیزهایی نسبت داده‌اند که شایسته او نیست که به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. پیامبر (ص) گوشتی را به دیگری داد که به شیوه بت پرستان ذبح شده بود؛ بخاری به نقل از سالم می‌گوید:

از عبدالله شنیدم که از قول رسول خدا [(ص)] می‌گفت: «پیامبر، زید بن عمرو ابن نفیل را در جایی به نام بلدح ملاقات کرد و این جریان پیش از آن بود که بر رسول خدا [(ص)] وحی نازل شود. پس رسول خدا [(ص)] برای او سفره‌ای گستراند که در آن گوشت بود و [زید] از خوردن آن خودداری کرد و گفت: من از [گوشتی] که به شیوه بت پرستان ذبح شود، نمی‌خورم و تنها [از گوشتی] می‌خورم که اسم خدا بر آن برده شده باشد»^(۲).

۲. پیامبر (ص) می‌خواست با جنابت نماز بخواند؛ بخاری و مسلم از ابوهریره چنین روایت کرده‌اند:

۱- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۴۷ و ج ۹، ص ۱۵۶؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۶۳.

۲- صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۱۸.

ص: ۲۴۹

ندای «قد قامت الصلاة» را سردادند و صف‌های نماز مرتب گشت. پس رسول خدا [(ص)] به سوی ما بیرون آمد و وقتی در مصلاهی خود ایستاد، یادش آمد که جُنُب است؛ به ما گفت: «همین جا باشید». سپس رفت و غسل کرد. سپس به سوی ما بیرون آمد، درحالی که قطرات آب از سرش می‌چکید. پس تکبیر [نماز] را گفت و با او نماز خواندیم. (۱)

۳. پیامبر (ص)، بی‌جهت خشمگین می‌شد و دشنام و نفرین می‌کرد؛ مسلم به نقل از عایشه می‌نویسد:

دو مرد بر رسول خدا [(ص)] وارد شدند و با او درباره چیزی صحبت کردند که نمی‌دانم چه بود. پس او را خشمگین کردند و [پیامبر (ص) هم] ایشان را نفرین و دشنام داد و وقتی که بیرون رفتند، گفتم: «ای رسول خدا [(ص)]! هرکس از خیر بهره‌ای برده، [اما] این دو بهره‌ای نبرده‌اند». فرمود: «برای چه؟» گفتم: «زیرا آنها را نفرین و دشنام دادی». فرمود: «و آیا تو نمی‌دانستی چه شرطی بر پروردگار خود کرده‌ام؟ به خدای خود گفتم: بار خدایا! همانا من بشر هستم. پس هر مسلمانی را که من نفرین کرده یا دشنام بدهم، تو آن را برای او زکات و ثواب قرار بده».

ابوهریره می‌نویسد:

رسول خدا [(ص)] فرمود: «بار خدایا! همانا من بشر هستم. پس هر مردی از مسلمانان را که دشنام داده یا نفرین کرده یا شلاق زدم، تو آن را برای او زکات و رحمت قرار بده» (۲)

۴. پیامبر (ص) ایستاده بول می‌کرد؛ بخاری و مسلم از حدیفه چنین نقل کرده‌اند:

۱- صحیح بخاری، ج ۱، صص ۷۴ و ۱۵۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، صص ۴۲۲ و ۴۲۳.

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۰۷؛ صحیح بخاری، ج ۸، ص ۹۶.

ص: ۲۵۰

«پیامبر [(ص)] به [محل] زباله قومی آمد و [در آنجا] ایستاده بول کرد. سپس آبی طلب کرد و آبی برای او آوردم و وضو گرفت» (۱)

۵. پیامبر (ص) عورت خود را در برابر مردم نمایان کرد؛ بخاری و مسلم - لفظ روایت از مسلم است - از عبدالله بن جابر چنین نقل کرده‌اند:

رسول خدا [(ص)] سنگ برای کعبه بلند می‌کرد و لنگی برای او بود و عمویش عباس به او گفت: «ای پسر برادرم! اگر لنگ خود را باز کرده، بر کتف خود ببندی، [بهتر] می‌توانی سنگ را برداری». او [نیز] آن را باز کرده، بر کتف خود قرار داد و ناگهان غش کرد و بر زمین افتاد. گوید: «از آن روز تا به حال دیگر برهنه دیده نشد» (۲)

۶. پیامبر [(ص)] آوای ترانه گوش می‌داد؛ بخاری و مسلم از عایشه چنین روایت کرده‌اند:

در روزهای منا، ابوبکر بر او وارد شد، درحالی که نزد او دو کنیز بودند که ترانه می‌خواندند و دف و طبل می‌زدند و پیامبر [(ص)] نیز پارچه‌ای بر صورت خود کشیده بود. پس ابوبکر آن دو کنیز را [از خانه بیرون] راند.

پیامبر [(ص)] پارچه را از صورت خود برداشت و گفت: «ای ابابکر! کاری به آنها نداشته باش؛ زیرا این روزها روزهای عید [قربان] و آن روزها روزهای مناست» (۳)

۷. در سر پیامبر (ص) چرک وجود داشته است و زن اجنبی [موهای] سر او را واری می‌کرد؛ بخاری و مسلم از انس چنین روایت کرده‌اند:

همواره پیامبر [(ص)] به [خانه] ام‌حرام، بنت ملحان داخل می‌شد و او به

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۶۴؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۸۸.

۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۶۸؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۵۱.

۳- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۰ و ج ۴، ص ۲۲۵؛ صحیح مسلم، ج ۲، صص ۶۰۷ - ۶۰۹.

ص: ۲۵۱

پیامبر [(ص)] غذا می‌داد درحالی که ام‌حرام زن عبادۀ بن صامت بود. [روزی] رسول خدا [(ص)] بر آن [زن] داخل شد. آن زن به او غذا داد و مشغول واری [موهای] سر او شد. . . . (۱)

۸. پیامبر (ص) لباس‌های خود را از [آب] منی نمی‌شست؛ مسلم در باب منی، از عایشه چنین نقل می‌کند: «همواره لباس رسول خدا [(ص)] را به‌خاطر وجود منی در آن می‌مالیدم (و پاک می‌کردم)» (۲)

در روایت دیگری می‌نویسد: «و مرا می‌بینی که منی را از لباس رسول خدا [(ص)] به شدت می‌زدودم، درحالی که او با آن نماز می‌خواند» (۳)

در روایت دیگری می‌نویسد: «مرا می‌بینی که با ناخن خود منی خشک‌شده را از لباس رسول خدا [(ص)] می‌خراشیدم» (۴)

۹. هر زمان که وحی، به تأخیر می‌افتاد، پیامبر (ص) قصد خودکشی می‌کرد؛ بخاری و احمد و عده‌ای دیگر، از عایشه روایت می‌کنند که وی در ضمن حدیثی طولانی چنین گفته است:

برای مدتی وحی از پیامبر [(ص)] به تأخیر افتاد. وی چنان اندوهگین شد که چندبار صبح زود از خانه بیرون رفت تا خود را از بلندی کوه‌ها پایین بیندازد؛ هر بار که به قلۀ کوهی می‌رسید تا خود را از آن پرتاب کند، جبرئیل برای او آشکار می‌شد و می‌گفت: «ای محمد! همانا تو رسول بر حق خدایی». با این سخن، قلب او آرام می‌گرفت و چشم او روشن می‌شد و برمی‌گشت. پس اگر [دوباره] مدت [انقطاع] وحی بر او طولانی می‌شد، دوباره صبح زود [برای

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۹؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۵۱۸.

۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۳۸.

۳- همان؛ صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۲۱۷.

۴- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۴۰.

ص: ۲۵۲

خودکشی] بیرون می‌رفت؛ وقتی به بالای کوه می‌رسید، جبرئیل برای او آشکار می‌شد و مثل آن سخن را به او می‌گفت. (۱)
تمام این روایاتی که آوردیم، قطره‌ای است از دریا. اگر می‌خواستیم این گونه روایات را از کتاب‌های اهل سنت در اینجا بیان کنیم، سخن بسیار طولانی می‌شد و از موضوع کتاب خارج می‌شدیم و همین مقدار ذکر شده برای رسیدن به هدف، کافی است. (۲)
چگونه سنت صحیح نبوی را نزد اهل سنت بیابیم؟ درحالی که آنها عقیده دارند که آنچه در زمان رسول خدا (ص) بوده، از بین رفته است، حتی نماز. در این باره بخاری و غیر او، از زهری چنین نقل می‌کنند:

بر انس بن مالک در دمشق وارد شدم، درحالی که او گریه می‌کرد؛ گفتم: «چه چیزی تو را به گریه انداخته است؟» گفت: «چیزی نمی‌شناسم از آنچه [پیش‌تر] دیده و درک کرده بودم (همه چیز عوض شده است) مگر همین نماز و این نماز هم از بین رفته است». در روایت دیگری نیز می‌گوید: «از آن چیزهایی که در زمان رسول خدا (ص) بوده [الآن] چیزی نمی‌شناسم». گفته شد: «[حتی] نماز؟» گفت: «آیا مگر آنچه را در آن است (از احکام و شرایط آن) از بین نبرده‌اید؟!» (۳)

چگونه این سنت صحیح نبوی را خالی از دروغ بیابیم، با اینکه ابوحنیفه فقط هفده حدیث یا کمی بیشتر را صحیح می‌داند. امام مالک بن انس نیز فقط احادیث کتاب موطأ را که خودش نوشته است، صحیح می‌شمرد که تعداد احادیث آن حداکثر سیصد

۱- صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۲۱۹.

۲- برای آگاهی بیشتر ر. ک: کتاب «ابوهریره» تألیف سیدعبدالحسین شرف‌الدین ره و کتاب «تأملات فی الصحیحین» تألیف محمدصادق نجمی و کتاب «فأسألوا أهل الذکر» تألیف دکتر محمد تیجانی سماوی.

۳- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۳.

ص: ۲۵۳

حدیث می‌رسد (با کمی اختلاف) (۱)

علاوه بر تمامی مطالب ذکر شده، توجه به این نکته لازم است که خود اهل سنت به مذاهب زیادی تقسیم شده و در بیشتر مسائل نیز با یکدیگر اختلاف دارند و نظریات زیادی در بین ایشان سر برآورده است. اینجاست که باید پرسید، این سنت صحیح، خالی از دروغ، در کجاست که ما را ملزم به برگشت به آن می‌کند تا بدین وسیله اختلاف پیش آمده از میان برداشته شود؟! همه امامان اهل سنت، دارای فتواها و سخنان عجیب و شگفت‌آوری هستند که با کتاب خدا و سنت پیغمبرش (ص) در تعارض است. زمخشری در این باره چه نیکو سروده است:

اگر از مذهبم سؤال کنند آن را بیان نمی‌کنم و پنهان می‌کنم آن را که پنهان کردن آن برایم بهتر است؛ زیرا اگر بگویم حنفی هستم، می‌گویند که تو طلا (از نام‌های شراب) را که شرابی حرام است، جایز می‌دانی؛ و اگر بگویم مالکی هستم، می‌گویند که تو خوردن سگ و شیر بیشه را برای آنها جایز می‌دانی؛ و اگر بگویم شافعی هستم، می‌گویند که تو ازدواج پدر با دختر را جایز می‌دانی، درحالی که حرام است؛ و اگر بگویم حنبلی هستم، می‌گویند که تو بر دل سنگینی و قائل به حلول و اهل تجسیم هستی؛ و اگر بگویم از اهل حدیث و گروه آنها هستم، می‌گویند بز نری است که نمی‌داند و نمی‌فهمد. (۲)

ابن حجاج نیز چنین سروده است:

از میان امامان (اهل سنت) شافعی گوید بازی با شطرنج حرام نیست؛ و ابوحنیفه گوید - درحالی که هر حکمی که او بیان می‌کند، صحیح است -:

۱- مقدمه ابن خلدون، ص ۴۴۴، و احادیث موطأ که چاپ شده، هزار و هشتصد و چند حدیث است که بیشتر آنها مرسل است و شاید احادیث مسند آن حدود سیصد حدیث باشد.

۲- تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۳۱۰.

ص: ۲۵۴

نوشیدن شراب ناب و معمولی جایز است. پس در روزهای شاد و خوش آن را بنوش؛ و مالک نوشیدن قُفَاع را جایز می‌داند و قوام و استواری دین و اسلام به آن است. و احمد دانشمند، استمنا را جایز دانسته و با این عمل از [ازدواج با] خویشاوندان بی‌نیازی حاصل می‌شود(۱)؛ پس خمر و لواط و زنا و قمار بکن و درباره هر یک از این مسائل، نظر امامی را دستاویز قرار ده.

جزایری می‌گوید: و در پایان بدان که این نصیحت را به خاطر طمع به آنچه نزد توست یا نزد دیگر مردم است یا به خاطر ترس از تو یا دیگری، برای تو نگفتم؛ به خدا سوگند که هرگز برای اینها نبوده؛ فقط به خاطر برادری اسلامی و سفارشی که خدا و قرآن و پیغمبر و امامان همه مسلمین (امامان اهل سنت) آن را واجب کرده‌اند؛ همین‌ها باعث شد که این نصیحت را پیشکش تو کنم. از خدا می‌خواهم برای قبولی آن شرح صدری به تو بدهد و به وسیله آن، تو را به چیزی هدایت کند که سعادت دنیوی و اخروی تو در گرو آن باشد و سلام و درود بر پیغمبران خدا، والحمدلله رب العالمین.

پاسخ به جزایری: به تحقیق برای خواننده محترم روشن شده است که آنچه آقای جزایری به عنوان حقیقت در این کتابچه خود آورده، چیزی جز اتهامات باطل و ادعاهای فاسد و بی‌اساس نیست.

گویا این کتابچه، اشتیاق درونی جزایری برای تکفیر شیعه امامیه را - در شکل بیان نصیحت‌های آراسته‌شده - آشکار ساخته است. این در حالی است که او خود را دلسوز هدایت‌یافتن شیعه نشان داده است. ولی عدم کنترل زبانش وی را رسوا کرده و ماهیت او را برای هر بیننده‌ای آشکار نموده است و بدین ترتیب خود را خوار و ذلیل و زیانکار کرده است.

۱- و بعضی این بیت را چنین نقل کردند: «و مالک از باب کرامت، لواط را با دختر و پسر جایز دانسته است»

ص: ۲۵۵

بسیار جای شگفتی دارد که جزایری همان زمان که شیعه را تکفیر و از دایره مسلمانان خارج می‌کند، در همان وقت می‌نویسد که انگیزه من از بیان این نصیحت، برادری اسلامی و وجوب نصیحت برای مسلمانان است. به راستی چقدر فاصله است میان این دو گفته وی که در یکی شیعه را کافر می‌داند و در دیگری آنها را برادران مسلمان می‌داند که بر او واجب است آنها را نصیحت کند. البته شیعه، نصیحتی را که صادقانه باشد، رد نکرده و از شنیدن و گرفتن حقیقت خودداری نمی‌کند و برادری اسلامی را نیز رها نمی‌نماید؛ ولی اتهامات باطل و دروغ‌گویی را پاسخ می‌دهد و از آراستن باطل و دروغ به لباس حق و راستی و از نام‌گذاری تهمت به نام حقیقت و غش به نام نصیحت و باطل به نام هدایت، بسیار خشمگین و ناراحت می‌شود.

در خاتمه باید بگوییم، تمام آنچه در پاسخ و رد نظریات ابوبکر جزایری - که در کتابچه خود نوشته و آن را به نام «هذه نصیحتی الی کل شیعی» نام‌گذاری کرده است - برایم میسر شده بود، آوردم. اگر ترس از زیاده‌گویی نبود برای جواب هر مسئله‌ای که او مطرح می‌کرد، بیشتر توضیح می‌دادم. ولی آنچه بیان شد برای دوستدار و جوینده حق کفایت می‌کند.

نصیحت من این است

نصیحت من به جزایری این است که این کتاب را با دقت و انصاف بخواند، تا ببیند که پایه‌های حقایقش درهم شکسته و سُست و ویران گشته است. او باید بداند آن حقایق، چیزی جز سراب نبوده که آدم تشنه، آن را از دور، آب می‌پندارد و چون نزدیک آید، چیزی نمی‌یابد.

وی با نوشتن این کتابچه، گناه بزرگی مرتکب شده است؛ زیرا او باطل را لباس حق پوشانده و آن را یاری کرده و در مقابل، حق را بی‌یاور و خوار کرده است. او بدون دلیل طایفه بزرگی از مسلمانان را تکفیر نموده و چیزهایی به آنها نسبت داده که از آن میرا هستند. جزایری شیعیان اهل بیت علیهم السلام را متهم کرده است که می‌خواهند اسلامی را از بین ببرند که دشمن آیین زرتشت و یهودیت است و گمان کرده مذهب اهل بیت علیهم السلام یک مذهب تاریک و ویرانگر است. از این رو به اهل بیت علیهم السلام، ناجوانمردانه ظلم کرده است و به شیعیان و دوستان آنها ستم و جفا روا داشته است.

پس باید از این گناه کبیره خود استغفار و طلب آمرزش کند و کفاره آن را پردازد و در بطلان و رد آنچه نوشته است، قلم بگیرد و مطالبی بنویسد که در آنها رضایت خدا و مصلحت و سود مردم باشد. آرزو می‌کنم که حتی یک نفر از جهان شیعه، به وسیله

ص: ۲۵۸

تاب او گمراه نشده باشد یا مؤمنی در ایمان خود به شک نیفتاده باشد یا اهل باطلی به سبب آن کتاب، یقین به باطل خود نکرده باشد، که اگر چنین چیزهایی اتفاق افتاده باشد، جزایری از هلاک شونده‌گان خواهد بود. از او انتظار دارم، چنان که از هر نویسنده سنی چنین انتظاری دارم، کتاب‌هایی در جهت وحدت کلمه و یکپارچگی امت اسلام و نزدیکی دل‌ها و بهبودی زخم‌ها و از بین رفتن بغض و کینه‌ها بنویسد؛ زیرا امروز جهان اسلام به الفت و دوستی و دورانداختن اختلاف و تفرقه بیشتر نیازمند است. دشمنان دین در کمین اسلام و مسلمانان نشسته‌اند و تعداد آنها نیز بسیار است. درحالی که مسلمانان، به جنگ و دعواهای درونی و مذهبی گرفتار شده و از خطراتی که در انتظار آنهاست، غافل شده‌اند. در نتیجه بعضی از آنها بعضی دیگر را تکفیر یا مذمت می‌کنند و گروهی نیز مشغول جنگ با گروه دیگر هستند.

مطالب نویسنده باید که به سود مردم باشد، به طوری که خودش نیز علاقه‌مند به ثبت آنها در صحیفه اعمالش باشد و نیز باید از نوشتن آنچه موجب سرزنش او در دنیا و سختی او در آخرت می‌شود، پرهیز نماید. به راستی چه نیکو سروده است شاعر:

وما من كاتب إلا وتبقى

کتابته و إن فنیته یداه

فلاتکتب بخطک غیر شیء

یسرک فی القيامة أن تراهُ

و هیچ نویسنده‌ای نیست، مگر باقی می‌ماند نوشته‌های او هر چند که دستان او از بین برود. پس با دست خط خود ننویس، مگر چیزی که تو را در قیامت خوشحال کند، وقتی آن را ببینی.

یک نویسنده متعهد لازم است مردم را به چیزی دعوت کند که آن را حق می‌داند و خدا به آن امر فرموده است؛ چون خدا می‌فرماید: ادعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (۱).

ص: ۲۵۹

با توجه به این آیه شریفه، نویسنده باید شیوه نرم و ملایمی را در پیش بگیرد و به بیان حق و سخن راست پایبند باشد و بدون بررسی، از تکفیر و تهمت‌های باطل و ناروا زدن دوری بجوید تا هدف و فایده مورد نظر تحقق یابد.

نصیحت من به برادران ایمانی خودم (شیعیان بزرگوار) این است که به این گونه کتاب‌های ویرانگر بها ندهند؛ چرا که مملو از بیهوده‌گویی‌های آراسته‌شده و تهمت‌های پوچ و ساختگی و دروغ‌های تزیین شده است که نه تنها فایده‌ای نداشته، بلکه ضرر بسیاری هم دارند؛ زیرا اگر در دل خواننده، شک و تردیدی هم وارد نکنند، لااقل با خواندن آنها دل انسان پر از غصه و ناراحتی می‌شود.

بهتر است در این باره (عقاید اسلامی)، به کتاب‌هایی که علمای بزرگ شیعه نوشته‌اند، مراجعه کرده و آنها را مطالعه کنند؛ زیرا آنها مذهب را بیان نموده و سستی شبهات مخالفان را نشان داده و تشکیک و استدلال‌های آنها را به بهترین وجه باطل کرده‌اند و حق را نیز به صورت آشکار و بدون هیچ شک و تردیدی روشن نموده‌اند. کمترین فایده‌ای که خواننده از مطالعه این کتاب‌ها به دست می‌آورد این است که ایمان او در دین بیشتر و عقیده او محکم‌تر می‌گردد؛ گذشته از اینکه آن کتاب‌ها، علوم بسیار و سودمندی دارند و شناخت ما را به آنچه در دین جایز یا ممنوع است، بیشتر می‌کنند.

نصیحت من به برادران بزرگوار اهل سنت نیز این است که آنچه را نویسندگان آنها در انکار عقائد شیعه نوشته‌اند، از مسلمات قلمداد نکنند و همچنان که در آنها احتمال درستی می‌دهند، احتمال خطا و اشتباه نیز بدهند. بر آنها لازم است که پاسخ‌های شیعه به این نوشته‌ها را نیز بخوانند تا برایشان یقین حاصل شود که این عقاید صحیح است یا باطل. در غیر این صورت (عدم اعتنا به پاسخ‌های شیعه)، در حکم و قضاوت خود ستم روا داشته و نسبت به غیر خود ظلم کرده و در حق خودشان مقصر خواهند بود؛ زیرا

ص: ۲۶۰

تنها سخن یکی از دو طرف دعوا را شنیده‌اند و سخن طرف دیگر را نشنیده‌اند؛ در نتیجه، تنها حکم به صحت ادعای آن طرفی داده‌اند که سخن او را شنیده‌اند.

اهل سنت که خداوند آنها را به اطاعتش موفق گرداند، باید بدانند که علمای شیعه، طلایه‌دار حق و صدق و درستی هستند؛ با حکمت و پند نیکو به سوی خدا دعوت می‌کنند و با دیگران به خاطر اشتیاق و طمع در کسب ثواب، به حُسن و نیکی مجادله می‌کنند. آنها هیچ اعتقادی به تکفیر اهل سنت یا دیگر مسلمانان ندارند و اگر می‌خواستند پرده‌داری کنند و قبایح و زشتی‌های دیگران را بیان کنند، بی‌تردید می‌توانستند چنین کاری بکنند؛ اما راه درست را در آن دیدند که تمام گروه‌های مسلمانان را به وحدت و یکپارچگی فراخوانند و از آنها بخواهند که با هم برادری و دوستی و الفت داشته باشند تا همگی به مثابه یک دیوار سخت و محکم شوند و نیز به مانند یک پیکری باشند که اگر عضوی را به درد آورد روزگار، دگر عضوها را نماند قرار. در پایان از خداوند می‌خواهم که مسلمانان را یکپارچه و متحد نموده صف‌های آنها را یکی کند و دل‌های آنها را با همدیگر مهربان نماید و کلمه آنها را بالا و برتر و کلمه کسانی که کفر ورزیدند، پایین و پست‌تر قرار بدهد. و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

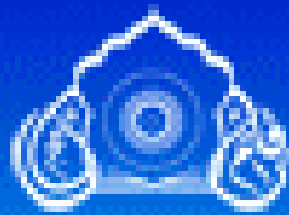
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

